از : آلبر کامو

# حکومت نظامی

از : آلبر کامو

برنده جایزه نوبل ۱۹۵۷

# حکومت نظامی

ترجمه : دکتر یحیی مروستی

برنده جایزه بهترین ترجمه ۱۳۳۷

* انتشارات کتیبه:
دانشگاه تهران ـ خیابان فروردین

---

* حکومت نظامی
* آلبر کامو
* ترجمهٔ یحیی مروستی
* چاپ دوم: ۲۵۳۶

**تقدیم به ژان لوئی بارو**

آلبرکامو ۱۹۴۸

# حکومت نظامی

## مقدمهٔ مترجم

# عقاید فلسفی و سبك نگارش کامو

برای اینکه خوانندگان گرامی این نمایشنامه بهتر و دقیق تر بتوانند مفاهیم کلمات کامو را دریابند لازم است که تاحدی اورا بشناسند وبسبك نویسندگی وعقاید فلسفی وی آشناشوند. آلبر کامو که ازمادر اسپانیائی‌و از پدرفرانسویست در ۷ نوامبر ۱۹۱۳ درموندوی‌الجزایر دیده بزندگی گشود. پدروی که کشاورزی بیش نبود، در مارن کشته شد و نابغه مارادرعنفوان شباب بادژخیم فقر وتنگدستی‌تنها گذاشت. بهمین‌علت کامو تحصیلات مختلفه‌ای راپیش گرفت وسرانجام بیماری سل اورا از ادامه تحصیلات عالیه در رشته فلسفه بازداشت.

آلبر کامو در اوان جوانی‌بامسافرت‌های طولانی‌بسیروسیاحت شهرهای مختلفه پرداخت‌و بعد از مدتی تآتر ونمایش‌های‌دسته جمعی را تشکیل داد وبالاخره‌بپاریس آمد وروزنامه نویسی پیشه کرد.

بسال ۱۹۳۷ اثری‌بنام «پشت ورو» انتشار داد وبعدبسال۱۹۳۸ کتابی را بنام «جشن ها» بطبع رساند. در دورهٔ اشغال فرانسه از طرف قوای نازی بگروه مقاومین مخفی پیوست وبادسته «رنه‌لینو» که بسال ۱۹٤٤ ازطرف اس اس‌ها تیرباران‌شد همکاری نمود. بعد

ازآزادی فرانسه ازقیداسارتمهاجمین آلمانیمدیریتروزنامه « نبرد» را بعهده گرفت ومدت زمانی همدر اداره آن همت گماشت .

سرباز گروهمقاومتسالهای اشغال فرانسه بسال ۱۹٤۷ نخستین موفقیت رسمی را در زندگیادبیخود بابدست آوردنجایزه « کرتیك» ( انتقاد ) برای اثر معروف «طاعون » کسب کرد . ده سال بعدیعنی در ۱۹۵۷ نویسندهجوانولاغراندامالجزایریموفقشددربرجستهترین جایگاه افتخار ادبی جلوس کند و افتخاری که شاید بناحقبوالری و کلودل تعلق نگرفت او بحق نصیب خود کند و جایزه ادبی نوبل را دریافت نماید .

آلبر کامو تعداد زیادی داستان و اثرادبیبرشتهتحریردرآورده که به ترتیب سالهای انتشار عبارتند از :

پشت ورو ۱۹۳۷ ـ جشن ها ۱۹۳۸ ـ بیگانه ۱۹٤۲ ـ واقعیات ۱۹٤۲ ـ طاعون ۱۹٤۷ ـ افسانه های سیزیف ۱۹٤۷ ـ یاغی ۱۹۵۱ ـ تابستان که قطعاتی کاملا ادبی است ۱۹۵٤ ـ سقوط ۱۹۵٦ و بالاخره پناه گاه وقلمرو ۱۹۵۷ .

ونیز نمایشنامههائی که تابحال انتشاردادهعبارتند از :

شورش آستوریها ۱۹۳٦ ـ سوء تفاهم ۱۹٤۵ ـ کالیکولا۱۹٤۵ حکومت نظامی ۱۹٤۸ درستکاران ۱۹٤۹ و بالاخره تنظیم کتاب « نماز برای یكراهبه » اثر فولکنر برای تآتر بسال ۱۹۵٦ .



از شرح حال کامو میتوان دریافت که با این گذشته پراز رنج وشکست روحیه و طرز فکر اوچگونه باید باشد .

کامو زندگی را در یك کلمه تعریف میکند : « پوچ » . وی باین تعریف ایمان دارد و در رومان‌ها و پیس‌های مختلفه‌ای که نوشته است همیشه ازاین پوچی و بیهودگی که‌نام‌زندگی‌دارد صحبت میکند. درنخستین نمایشنامه با ارزش‌او « سوتفاهم که‌معرف‌کامل این‌طرز - فکر کاموست»مسئله‌بخوبی‌طرح‌شده‌است‌این‌وادی‌شن‌زاری که‌ازجنایت کاران‌مملواست دنیای‌پوچ وبی معنی ماست . ژان بیگانه‌ای که بدر میکوبد سئوالی است که طرح میشود و جسدی که در عمق رودخانه بسنگ میخورد و قطعه قطعه میشود و میگندد جواب آنست . ژان قهرمان‌داستان سوء تفاهم‌در اطاق پراضطراب‌هتل‌تنهاست‌او ازاین‌تنهائی وحشت دارد « همینطور است در همه اطاقهای هتل درتمام ساعات شب برای انسان تنها سخت‌میگذرد وحالا آن‌اضطراب‌ونگرانی‌قدیمی‌من‌در حفره‌های بدن من مثل زخم‌عمیقی که برآن‌دست بزنند و تحریکش کنند میخزدوتحریك‌میکند . من‌میدانم‌آن چیست نامش‌رانیزمیدانم : ترس ازتنهائی ابدی‌ترسی که جوابی ندارد » . ولی مارتا خواهر ژان که چندساعت‌پیش‌ازآن ژان‌را کشته است‌نتیجه رابدست‌میآوردوجواب مسئله‌را میدهد « این موجودیت بچه دردمیخورد ؟ این‌ندای‌عظیم‌روح یعنی چه ؟ برای چه بطرف دریا یابسوی‌عشق فریادزدن ؟ این‌مسخره است . . . .» جواب«این. .این‌خانه‌رنج‌آورست که‌درآن‌ما بالاخره‌یکی روی‌دیگری فشرده میشویم میفهمید درد ورنج‌شما خیلی کمترازبیدادی است که‌برانسان روامیدارند . بروید از خدای خودتان بخواهید که شما را مثل سنگ کند این‌سعادتی‌است که خدا برای خود برگزیده

---

۱ -- Robert de loupé

است تنها خوشبختی حقیقی این است .

مثل خدا عمل کنید در مقابل تمام فریاد ها و استغاثه‌ها کر باشید . تاوقت باقی است باسنگ همگام شوید . ولی اگر حس میکنید که برای ورود باین آرامش کور خیلی ترسو وزبون هستید بیائید بما ملحق شوید بما، درخانه مشترکمان به‌پیوندید . شماحق اختیار یکی از ازاین دو را دارید یا زندگی مانند سنگ یعنی سعادت احمقانه دنیا یا بسترلزج وچسبنده‌ای ( عمق رودخانه ) که ما در آن منتظرتان هستیم.
بنابراین تنها راه حل زندگی پوچ انتحار است نه فقط انتحارشخصی و وعملی بلکه یك انتحار کلی . انسانی که زندگی خود رادرهم مینوردد تمام انسانهائی را که او نماینده آنهاست دعوت میکند که از اوبرای حرکت بطرف مرگ پیروی کنند . بهمین علت است که کامودرنخستین سطر کتاب افسانه سیزیف مینویسد :

« فقط یك مسئله فلسفی واقعاً جدی وجود دارد آنهم انتحاراست»
در حقیقت این منطقی است که اگر زندگی بیهوده است و پوچ خیلی احمقانه وزبونی است که انسان آنرا تحمل کند ومنتظر باشد که دیریا زود مرگ بیاید و بآن خاتمه دهد . « مقام انسانی نباید اجازه دهد که آلت بازیهای فریبکارانه زندگی شود بلکه باید عملی را که باارادهاش تحقق میپذیرد تحقق بخشد و از این بیهودگی نفرت انگیز خود را برهاند » ولی قهرمان جایزه نوبل ۱۹۵۷ در همان کتاب افسانه‌های سیزیف انتحار را ردمیکند و با استدلال فلسفی مخصوص بخودش آنرا نمی‌پسندد . خلاصه ساده این کتاب این است که مردی که برای رهائی از پوچی زندگی بمرگ متوجه میشود محققاً زندگی را مردودمیداند اما از

همین مردود دانستن زندگی بعلت پوچی آن یك عمل شناسائی بپوچی را انجام میدهد در نتیجه اعتراف میکند که بوسیله پوچی وبیهودگی زندگی شکست خورده و مقهور آن شده است پس خود را کاملادراختیار آن میگذارد یعنی بپوچی میگرود باین عبارت که خودرا در اختیار پوچ ترین پوچها یعنی مرگ میگذارد . بنابراین انتخاب مرگ پاسخ بمسئله پوچی زندگی نیست . نتیجه عصیان علیه زندگی نباید تسلیم بمرگ باشد . تسلیم شدن در برابر دشمن مرموز کار آسانی است ولی قابل جمع با فکرومنطق کامو نیست . فلسفه او برعصیان وطغیان بناشده نه بروی قبول وتسلیم. ژرژ باتای میگوید: « کامواخلاق را روی عصیان بنامیکند . . . » و اضافه مینماید که « عصیان یك آشتی ناپذیری انسان است باقوانین ومحدودیت ها » . نخستین محدودیتی که انسان رد میکند پوچی زندگی است ممکن است که استدلال انسان برای رد این محدودیت بوسیله پوچی بطور مسلم مخدوش وخورد شده باشد ولـــی هرچه این استدلال بیشتر مورد تهاجم پوچی زندگی قرار گیرد بیشتر روحیه عاصی مدافع اوست درنتیجه میتواند در برابر پوچی مقاومت کند بدون اینکه از زحمات ورنجی که باید برای زندگی کردن در کنار و مقابل تحمل کرده شانه خالی کند . پس او زندگی میکند . در یکی از صفحات افسانه های سیزیف نشان داده شده که چگونه موضوع کاملامعکوس شده و ومسئله انتحار کلااز بین رفته است :

« اخیراً موضوع مورد توجه این بود که بدانیم که آیا زندگی بایستی معنائی داشته باشد تا بتوان زندگی کرد یا نه ، ولی در اینجا برعکس بنظر میرسد که هرقدر زندگی بی معنی تر باشد بهترمیتوان

بآن ادامه داد . زندگی برای کسب تجربه و بخاطر یك سرنوشت قبول آن زندگی بطور کامل است بنابراین انسان بخاطر سرنوشتی که میداند پوچاست زندگی نخواهد کرد ولی انسان تمامهمش رابکار میبردتا جلو این پوچیرا که بوسیله وجدانانسانی تظاهرمیکندبگیرد. با انکار یکی از چیزهای متضادی که بوسیله آن بزندگی ادامه میدهدخود را ازآن رهائیمیبخشدوبافسخ عصیان‌وجدان‌از مسئله‌فرار میکند . باین‌طریق عصیان دائمی‌در تجربه‌فردی تغییرشکل می‌یابد .

زندگی کردن یعنی پوچ را بزندگی و اداشتن . بسزندگی واداشتن یعنی‌بآن توجه کردن . وچون‌بایداین پوچرا ازبین بردآن حالت منحصره فلسفی پیدا میشود که عصیان است . . . .

این عصیان بدون امید ولی عروج افکار باطنی است . و پشتوانه یك سر نوشت خورد کننده‌ایست که تسلیم نباید همراه آن باشد . » .

درمنطق کاموو دنیای او امید وجود ندارد دنیای او زندگی دربسته‌ایست (که وضع سمبلیك آنرا میتوان درکتاب طاعون اودید) بهمین علت « عصیان اوبدون‌امیداست » . درهمین دنیای دربسته است که کاموبپوچ بوسیله «عصیان من آزادی من وهوس من » و از آنها بحدکمال باید استفاده کنم . پاسخ میدهد .

« فقطبوسیله بازی وجدانمن آنچه را که دعوت بمرگ بوده است تبدیل بقاعده زندگی میکنم ـ پس‌انتحار را ردمیکنم . » .

آندره روسو ( کتاب ادبیات قرن‌بیستم ) جمله‌ای‌درهمین‌مورد دارد که خیلی جالب توجه است وی میگوید «خودکشی تنها راه حل

منحصریست که وجود دارد ولی این‌یك تقلب‌و کلاهبرداری یك‌موجود زنده است دربرابرزندگی .

توسل بمرگ یك روش‌ناپسندیدهٔ تسلیم است درچهاردیواری‌بسته زندگی . » این جمله شبیه بهمان امیدواری ابدیست که انسان میتواند درزندگی داشته باشد .

درهمان کتاب افسانه‌های سیزیف در مورد اینکه چگونه پوچی زندگی برعده‌ای نامعلوم و برعده‌ای دیگر معلوم است و با این حال بزندگی ادامه میدهند. کامو تشبیه جالب توجهی‌دارد . وضمناً مسئله را طرح میکند وجواب میدهد .

« در موزه‌های ایتالیا نوعی از پرده‌های نقاشی وجود دارد که سابقاً کشیش‌ها آنها را جلو صورت محکومین بمرگ میگرفتند تاآنها نتوانند سکوی مرگ را به‌بینند . جهش‌درتمام معانی‌آن . عجله وفرار بطرف ابدیت خدائی ترك واقعیات روزانه با فکر و حواس کامل همه اینها پرده‌های نقاشی‌هستند که جلوچشم‌مارا میگیرند تا پوچ رانه‌بینیم ولی دراین میان کسانی وجود دارند که پرده‌ای جلو چشم آنها نیست وهمه‌چیزرا عیان می‌بینند . باآنهاست که میخواهم صحبت کنم .» .

کامو منکر نیست که زندگی چنین اشخاصی که پوچ بودن آن برایشان مسلم است بی‌معنی‌است ولی اومیگوید انسان باید آنقدر جرئت وشهامت‌داشته باشد تا بایك خردمندی واقعی بازی را ببرد . اصلاعصیان‌کامو همین‌بازی خردمندانه‌است نه‌یك جنبش جنون‌آمیز

( مسلم است که این پادشاهان ( آنهائی که‌زندگی راآنطور که هست می‌بینند وپرده‌ای جلو چشم آنها را نگرفته است ) بدون تخت

وتاج وبدون سرزمین وقلمرو هستند اما آنها این امتیاز را بردیگران دارند که برخیالی بودن و واهی بودن این قلمروهـا واقفند . این امتیاز پرارج آنهاست . حقیقت این‌است که اگر بگوئیم این‌پادشاهان دچار یك بدبختی مخفی یا خاکسترهای آتش‌های درون خود هستند مرتکب خطای محض شده‌ایم . از امید محروم بودن نا امید بـودن نیست . شعله‌های سوزان دنیای خاکی خیلی بیشتر از عطرهای بهشتی ارزش دارند ، نه من و نه هیچ کس دیگر حق ندارد در مورد آنها قضاوت کند. آنهاسعی‌نمی کنندبهترین‌وضع‌را داشته‌باشندبلکه‌میکوشند منطقی باشندوسرنوشتی مستدل داشته‌باشند . اگر کلمه عاقل‌وخردمند بانسانی اطلاق میشود که باآنچه که دارد زندگی میکند بدون‌آنکه روی آنچه‌که ندارد حساب کند باید گفت که‌آنها چنین هستند و لذا مظهر خرمندی میباشند » .

توجه کنیم که‌درفکر کامو مکانی‌بزرگ برای‌احساسات وهوس‌ـ های برجسته و عالی‌انسانی‌وجود دارد که قدرتش خیلی بیشترازقدرت استدلال ومنطق میباشد ودرنتیجه بکامو اجازه میدهد که چنین‌تناقص جسورانه‌ای را بیان کند .

« ازامید محروم بودن ناامیدی نیست »

وبالاخره ناشی ازهمین احساسات است که‌کامو فلسفه‌خوشبختی وسعادت خود را که نظرغائی وی میباشد بنامیکند بنای چنین‌فلسفه‌ای مسلماً برروی پایه‌ایست که کف نفس تلخی‌آنرا بوجودآورده است. وی می گوید :

« آنچه که باقی میماند و نمیتوان آنرا با نیروی منطق خرد و مقهور کرد مرگ است یك امر حتمی و نا گزیر . مسلمیت مطلقی که منحصراً در این دنیا وجوددارد. همه چیزغیرازاین. شادی وخوشبختی است که باآزاد زندگی کردن توأم است وجدائی ناپذیر . بدبختی غیر قابل علاج این است که انسان بخیالی فرو میرود که از حقیقت بکلی دوراست یعنی تصور وخیال یك زندگی ابدی. بعد که این خیال راخوب پخت و پرورش داد بهمان نسبت که آنرا بزرگ کرده از مرگ رنج میبرد . »

مرگ امری حتمی است و رنج بردن از آن اشتباهی است که متصورین زندگی ابدی مرتکب میشوند . بعقیده کامو این مرگ نیست که اساس نظم زندگی قرار می گیرد بلکه این خود زندگی است ، سعادت و شادی است که پایه‌های زندگی‌را تشکیل‌می‌دهد .

آنها که ازمرگ رنج میبرند پایه‌های نظم زندگی ابدی‌خیالی خود را برمرگ‌استوار کرده‌اند ودر نتیجه خوشبختی‌راازخودرانده‌اند. بنابراین‌ملاحظه می‌شود که ادعای اینکه کامو در ایده‌های‌مرگ‌پیچیده شده است کاملا غلط و دور ازحقیقت است تردیدی نیست که شکستی که مرگ بهرزندگی میدهد مسئله‌ای اززندگی‌را طرح میکند وجلو ما میگذارد . باید اعتراف کرد که بهمین علت در هیچیك از آثار انسانی نیست که منبعی عمیق ازمرگ نداشته‌باشد . فقط تنها اختلافی که هست این است که متفکرین و هنرمندان برحسب روشی که هر

یك در برابر مرك دارند بطور مختلف در برابر آن اعمال تصمیم می کنند .

کاموهم از نویسندگانی است که باشدت وحدت با آن روبرو میشود وهمانطور که قبلا دیدیم حتی آنرا درتحت عنوان انتحار طرح میکند . ولی باید توجه داشت که برای یك نویسنده نوشتههای پرارج فلسفی مانند کامو ایده مرگ‌موضوع مبارزه اصلی و مقاومت اساسی نمی باشد .



این بود مختصری از طرز فکر کامو در باره زندگی و فلسفه خوشبختی و سعادتی که بروی پایه‌های منطق جرئت و بازی عقل بنا میگذارد و حال به‌بینیم سبکی که برای بیان این فلسفه بکار می‌برد چگونه است ؟ .

تصور میرود مترجمین آثار نویسندگان معاصر اروپائی این مطلب را تذکر داده باشند که اغلب نویسندگان فلسفی معاصرفلسفه خود را درقالب مطالب فلسفی بیان‌نمی کنند بلکه با داستان ونمایشامه نظریات خود را استدلال میکنند . بعبارتی دیگر اینها فلسفه خود را در قالب مثال و شواهد اجتماعی میگذارند وآنرا میپرورانند . کامو نیز از این دسته از نویسندگان است . او که طرفدار نوعی از فلسفه اصالت وجود است باشایستگی بسیارزیاد توانسه استحساسیتتراژیك زمان را بارزانت خاص کلاسیك بااتکاء بشواهدی بدون اینکه ازهنر خاص‌خود منحرف شود بیان کند وفلسفه خودرا تشریح نماید . نمونه‌

های بارزی که‌میتوان از آثار اودراین مورد ذکر کرد نمایشنامه‌های سوء تفاهم ، حکومت‌نظامی ' وکتاب سقوط است هنرخاص کامو که بیان مطالب بوسیله سمبل‌هاست بنحو بسیار بارزی دراین کتابها تجلی میکند وبخوبی مشهود است که قهرمانهای داستان‌درزیرسمبل‌ها خورد شده‌اند ولی سخنانی که از دهان آنها بیان میشود یکی‌از پرارج‌ترین تراوشات‌قلمی زمان‌است بی‌جهت‌نیست که روژه‌ایکور نویسنده‌معروف فرانسوی در باره‌کامو می گوید « بعقیده من آثار البرکامو صحیح‌ترین وسالم‌ترین نمونهٔ ادبیات عصر ماست . »

صحبت از سمبل شد بنابراین بهتراست‌شواهدی از آثارخود کامو بیاوریم . در نمایشنامه‌کالیکولاقهرمان اوموجود بی‌مغز پوچ‌فکریست که گاهی کودکانه قهرمیکند و گاهی‌همچون یك سلطان شرقی‌هوس‌باز است و اغلب یك دژخیم سادیك است که وسوسه یك آزادی پوچ او را بجنون میکشد. بعداز این‌قهرمان بی‌مغز در «حکومت‌نظامی» معکوساً بایك شهر و یك بشریت پوچ برخورد میکنیم . در این نمایشنامه کامو خواسته است تقابل یك مکانیك که میکشد وخورد میکند و یك شورش وعصیان توأم باعشق را مجسم سازد . هریك ازقهرمانان این نمایشنامه او تجسم یك قیافه فلسفه اوست .

نادا سمبل نفی همه وهمه چیز ویکتوریا سمبل سعادت فردی- دیه‌گو سمبل شورش وعصیان طاعون سمبل ظلم وبیداد زندگی است و دیگران را برهمین منوال خود خوانندگان‌درضمن مطالعه‌درمیابند

گرچه روبردولوپه معتقد است که چون موضوع تصوریست و داستان دریك شهر اسپانی میگذرد که آنهم غیرحقیقی است اثرلازم را آنطور که مثلا نمایشنامه درستکاران دارد ندارد . ولی باید در نظر داشت که اگر نویسنده‌ای خواست مطالبش راباسمبل بیان کند بهترین طریق تصویر یك داستان است تا آنطور که خود می‌خواهد برای آن قهرمان بسازد . بعقیده همین منقد (روبردولوپه ) راه اقدامات کامو موجبات بسیار مهمی‌فراهم کرده است که تآتر را بسوی خلق‌ارزش‌ها سوق دهد .

**مهرماه ۱۳۳۷ ـ دکتریحیی‌مروستی**

ترجمه ازروی چاپ نوزدهم کتاب از زبان اصلی انجام شد . و برای شرکت در مسابقه بهترین ترجمه سال باداره هنرهای زیبا ارائه گردید . پس‌ازیکسال اعلام گردید که‌در کمیسیونی باحضور آقایان:

**سعید نفیسی ـ دکترمحسن هشترودی ـ دکترصبا ـ دکتر نامدار و دکترفروغ**

مورد بررسی قرار گرفته وبرنده جایزه بهترین ترجمه‌سال شده‌است.

موقع را برای یك تشکرعمیق ازاستادان گرامی بخاطر حسن تشخیصی که ابراز فرموده‌اند مغتنم میدانم .

لازم بتذکراست که برای ترجمه وطبع‌این اثراز گالیمار ناشر کتابهای آلبر کامو وسیله خود نویسنده هنگامیکه در قید حیات بود اجازه مخصوص اخذ شده است .

**مترجم ۱۳۴۳**

# تذکر مؤلف

بسال ۱۹٤۱ «بارو» تصمیم گرفت نمایشنامه‌ای درموضوع خیالی طاعون که « آنتونین آرتو » نیز قبلا در آن مورد اقدامی کرده بود روی سن بیاورد .

ولی در طی سالهای بعداز ۱۹٤۱ بارو متوجه شد که میتواند از کتاب بزرگ «دانیل‌دوفو» که بنام «روزنامه‌سال‌طاعون» است استفاده کرده وازآن موضوع نمایشنامه را استنساخ نماید . لذا بااستفاده از آن کتاب ملخصی‌ازمیزانسن را تهیه دید . وقتی که وی مطلع شد که من هم بنوبه خود مشغول انتشار رمانی در همین زمینه هستم از من خواهش کرد که مکالمات نمایش نامه‌ای که خود او ملخصش را تهیه دیده است بنویسم . ولی من عقیده دیگری‌داشتم ومعتقد بودم که‌ارجح این است که بطور کلی «دانیل‌دوفو» فراموش‌شود وفکراولیه خودبارو مورد توجه قرار گیرد .

فکراولیه بارو مبنی‌براین‌بود که‌نمایشنامه‌ای ازطاعون بمعرض نمایش گذاشته شود که برای همه تماشاگران سال ۱۹٤۸ قابل درك وفهم باشد . «حکومت‌نظامی» که یك اثر ناقابل من‌است زائیده‌چنین فکری است .

---

۱ــ اشاره بکتابی است بنام‌طاعون که‌بوسیله‌خود کامو برشته‌تحریر در آمده‌است

اما :

۱ـ باید ذهن خوانندگان راروشن کنم که این کتاب«حکومت نظامی» بهیچ وجه من‌الوجوه از رمان خودمن بنام «طاعون» استنساخ نشده است .

۲ـ این نمایشنامه از آنجمله نمایشنامه‌هائی که بسبك قدیم و مطابق اصول نمایشنامه نویسی معمولی‌باشد نیست‌بلکه نمایشنامه‌ایست که سعی شده‌است در آن تمام حالات و اصطلاحات مختلف تآتری از گفتاریکنفری (مونولوگ) همراه‌با موسیقی ، (پانتومیم)بازی صامت. مکالمه ساده ، کمدی عادی‌وپیش‌پا افتاده وبازی گروه کر(همسرائی) گرفته تا تآتر دسته جمعی آوازی (اپرا) همه وهمه در آن گنجانیده شود .

۳ـ گرچه تمام‌متن این نمایشنامه بوسیله من برشته تحریردر آمده ولی باکمال انصاف باید بگویم که حق بود نام بارو نیزدراین نوشته با نام من همراه میبود ، ولی بعللی که میبایستی رعایت شود نام وی در کنار نام من ذکر نشد .

درعوض صریحاً اعتراف میکنم که دراین مورد من مدیون «ژان لوئی‌بارو» باقی خواهم ماند .

۲۰ نوامبر ۱۹٤۸ آ ـ ك

# قسمت اول

## افتتاح

« موزیك شروع بنواختن میکند . متن آهنك طوری»
«تنظیم شده که سوت خطر را بخاطر میآورد .»
« پرده بالا میرود . سن کاملا تاریك است . موزیك»
«پایان می یابد اما متن (تم) اصلی آن که شبیه بسوط خطر»
« است مانند آهنگی که ازدور نواخته شود هنوز بگوش»
« میرسد ، ناگهان ، درته سن یك ستاره دنباله دار از »
« سمت چپ ظاهر میشود و آهسته بسمت راست تغییر مکان »
« میدهد . سن کمی روشن میشود . نور بوضعی میتابد »
« که سایه یا روی یك شهر مستحکم اسپانیا را نشان »
« می دهد درعین حال سایه های چندین نفر دیده میشود »
« که پشت به تماشاچی ها کرده و بدون حرکت با گردن »
« های کشیده بستاره دنباله دار نگاه می کنند »
« زنك ساعت چهار رامینوازد . مکالمات تقریباً »
« نامفهوم است . »

ــ پایان عالم !

ــ نه ، آدم !

ـ اگر بنا باشد که دنیا فنا شود . . . .

ـ نه ، دنیا شاید ولی اسپانیا نه .

ـ حتی اسپانیا هم ممکن است روزی نابود شود .

ـ بزانو !

ـ طلوع این ستاره دنباله‌دار علامت بدبختی است ! شوم است .

ـ نه برای اسپانیا . نه‌برای اسپانیا !

« دویا سه‌صورت برمیگردد . یك‌یا دو پرسناژ با احتیاط»
« تغییرجا میدهند . وبعد همه بی‌حرکت می‌ایستند »
« طنین آهنگ‌قوی‌تر وبلندتر میشودزمینه آهنك‌طوری »
« تنظیم شده که برای شنونده مانند گفتاری قابل فهم »
« وتهدیدکننده است درهمین حال ستاره دنباله دار »
« باندازه‌نامتناسبی‌بزرگ‌میشودناگهان‌غریووحشتناك»
« یك‌زن‌طنین‌می‌افکند وسپس موزیك ساکت‌میشود و »
« بعد ستاره دوباره باندازه عادی برمیگردد . زن »
« بعداز این غریو نفس زنان فرارمیکند . »
« جنب وجوش وبهم خوردگی‌وضع . مکالمات بهتر »
« شنیده میشود ولی معذالك هنوزقابل درك نیست . »

ـ علامت جنك است !

ـ مسلماً !

ـ علامت هیچ‌چیز نیست.

ـ بستگی بچگونگی اوضاع واحوال دارد .

ـ کافی است . این فقط علامت گرماست .

ـ گرمای کادیکس

ـ بس است .

ـ خیلی شدیدسوت کشید .

ـ وخیلی هم گوشخراش بود .

ـ حادثه‌ای شهر را تهدید میکند !

ـ وای ! کادیکس ! حادثه‌ای تو را تهدید میکند .

ـ ساکت ! ساکت !

« آنهامجدداً بستاره‌خیره میشوند درهمین‌موقع‌صدای»
«یك‌افسرانتظامی بطورمشخص وواضح‌بگوش‌میرسد . »

**افسر انتظامی**

بروید‌بخانه‌هایتان ! آنچه تماشا کردید‌کافی‌است بی‌جهت‌سرو صدا راه انداخته‌اید . هیچ‌خبری نیست‌همیشه وقتی سروصدا زیاداست هیچ خبری نیست‌وبالاخره‌کادیکس‌همیشه همین کادیکس باقی‌است .

**یك‌صدا**

معذالك این علامت و نشانه چیزیست . برای هیچ که علامت وجود ندارد .

**یك‌صدا**

اوه . خدای بزرگ وتوانا بمارحم کن !

**یك‌صدا**

دراین دوره‌وزمانه‌دیگر کسی‌بعلامات‌اعتقادی ندارد ، جربی‌ها! خوشبختانه ما خیلی باهوشیم .

**یك‌صدا**

بلی ، وبهمین علت‌داریم می‌جنگیم و سرو دست میشکنیم . تمام

شخصیت ما دراین جمله « احمق مثل گوساله » خلاصه میشود . وخبر نداریم که گوساله‌ها را سرمیبرند !

**افسر**

شما بخانه‌هایتان برگردید وبدانید که‌جنگ کارماست نه‌شما .

**نادا**

آه ! اگر تودرست میگفتی ممکن‌بود که مابرویم‌پی‌کارمان ! ولی‌نه . افسران در تخت خوابهایشان میمیرند وضربه‌های‌شمشیر از آن ماست .!

**یك صدا**

آهان نادا ، نادا آمد . همان‌احمق !

**یك‌صدا**

نادا ، توباید بدانی که ستاره دنباله‌دار چه‌معنا دارد ؟

**نادا « ابلیجاست »**

آنچه که من‌میدانم‌شمامیل ندارید بدانید و بآن میخندید . از آن‌دانشجو که بزودی دکترمیشود بپرسید ..

زبان مرا تنها بطری میفهمد .

« نادا یك بطری در دست دارد و آنرا بدهن‌ش »

« نزدیك میکند ومینوشد »

**یك‌صدا**

دیه گو ، معنی این علامت چیست ؟

---

۱ـ Nada در زبان اسپانیائی بمعنی هیچ است .

**دیه‌گو**

برای‌شما چه اهمیتی دارد ؟ همینکه خودرا نبازید کافی‌است .

**یك‌صدا**

از افسر انتظامی بپرسید .

**افسر**

اداره انتظامات معتقداست که شما نظم‌عمومی‌را مختل کرده‌اید.

**نادا**

اداره انتظامات بسیار سعادتمند است زیرا بسیار ساده فکر میکند .

**دیه‌گو**

نگاه کنید . دوباره شروع شد . . . .

**یك‌صدا**

آه خدای بزرگ و قاهر !

« همان آهنك مخصوص‌دوباره‌طنین میافکند. ستاره»
« دنباله‌دار برای‌دفعه دوم عبورمیکند .»

ـ کافی است !

ـ بس است !

ـ کادیکس !

ـ سوت میزند !

ـ این حادثه‌ای راخبر میدهد . . . .

ـ برای‌شهر . . .

---

۱-Diego

ساکت! ساکت!

« زنك ساعت‌پنج را اعلام میکند . ستاره‌دنباله دار »
« ناپدید میشود آفتاب طلوع میکند »

نادا

« روی یك دیوارکوتاه چینه‌ای چمباتمه زده وبطور»
« مسخره‌آمیزی می‌خندد »

و حالا ! من ، نادا چشم و چراغ این شهر بعلت معلومات و اطلاعات وسیعم ودائم‌الخمر بعلت اینکه ازفخرفروشی و افتخار بی‌زارم و اشیاء را حقیرترازآن میدانم که با دیدهٔ غیر مست بآن بنگرم . شما، مردم رادست‌میا ندازم وبقیافه‌هایتان میخندم . زیرا من اقلا این آزادی را برای خودحفظ کرده‌ام که همه چیز وهمه کس را بادیده تحقیر بنگرم .

من وعده‌داده‌بودم که یك‌تذکاریه مجانی بشما بدهم . اینك بعد ازاین‌آتش‌بازی که همه‌آنرا تماشا کردیدمیخواهم‌آن تذکاریه‌رابشما بدهم بنا بر این گوش کنید .

مطلع باشید که مادرجریانی‌واقع‌شده‌ایم و اکنون بیش‌از پیش داریم در میان این جریان واقع میشویم . خوب‌توجه داشته باشید که ما قبلا هم‌در آغوش‌این‌جریان‌بوده‌ایم . اما فقط یك‌دائم‌الخمر میتوانست آنرا بفهمد ومتوجه شود .

ولی ما کجاودرچه‌جریانی هستیم ؟ جوابش‌بعهده مردمان‌منطقی وعاقل‌است . اگرعقیده مرابخواهید ، بایدبگویم که من همیشه‌دارای عقیده ثابتی بوده‌ام و باصولی که ایمان‌داشته‌ام پابرجا مانده‌ام . حالا هم مثل‌همیشه معتقدم که زندگی یعنی‌مرگ . انسان مثل‌یك‌تل هیزمی

است بمصرف سوختن میرسد

این ستاره دنباله‌دار معنای بدی دارد و باور کنید که برای شما ناراحتی‌هائی خواهدداشت. این ستاره بشما اعلام خطر کرد. ولی ممکن است که بنظرتان چنین چیزی بعید باشد. منهم چنین انتظاری را داشتم، شما خیلی ساده فکر میکنید. شما فکر میکنید که در آن لحظه‌ای که سه وعده غذایتان را در روز خورده‌اید و کار هشت ساعته خود را بپایان رسانیده‌اید وتوانسته‌اید بدوزنتان برسید. همه چیز منظم است و با نظم منطقی و صحیح خود در گردش میباشد.

ولی نه. آخر شما که نظم منطقی را نمی‌فهمید چیست. شما در صفی قرار گرفته‌اید که بمذهب پای بند است ومنطقی نمی‌فهمد اینك شما خیلی منظم ومرتب با قیافه‌ای آرام وساکن جا افتاده و رسیده آماده و مستحق یك بلاومصیبت هستید.

بلی، مردم. من تذکاریه خودرا دادم وحالا دیگر وجدانم آسوده است. مضافاً لازم است بگویم که نگران نباشید. در آن بالاها مواظب شما خواهند بود. وخودتان میدانید که آنها بآدم چه چیزهائی میدهند آنچه که مسلم است این است که آن چیزها آنقدرها هم راحت وموافق طبع نیست.

### «کاسادو» قاضی [1]

تادا. کفر مگو. مدتهاست که توخود را برای کفر گفتن و تحدیت با خدا آزاد میدانی.

---

1-Casado

**نادا**

من کجا اسم خدا بردم ، آقای قاضی ؟

اصلا هرچه او میکند مورد تائید من است . من هم با طرز فکر و طریقه‌ای که دارم میتوانم قضاوت کنم . و در نتیجه آنچه در گذشته در کتابها خوانده ام بآن معتقدم . در کتابها نوشته اند که شریك جنایات خدا بودن بمراتب بهتر از قربانی او شدن است . بهمین علت من اعمال او را تائید میکنم . وانگهی من اصلا معتقدم که خدا موضوع بحث یا مورد سرزنش ما نیست ضمناً بخاطر داشته باشید که برای همه مردم بغیر از آنها که خیلی سروصدا راه میاندازند و برای اوامر خدا اظهار اطاعت میکنند و تازه تعدادشان خیلی کم است این خدای عزیز و خوب با وجودیکه موسیقی را خوب میداند یك کودك آوازخوان دسته کر کلیسا بیش نیست

**کاسادو قاضی**

• اعلام خطرها و آژیرهای خداوندی را اشخاص هرزه‌درائی چون تو بسوی ما نهیب میدهند . ما میدانیم که درهرحال این علامتی است و علامت اعلام خطر هست ولی این را هم میدانیم که اعلام خطر برای آنهاست که دل فاسدی در سینه نهفته دارند .

بترسید از نتایج و اثرات وحشتناك تر این اعلام خطر . خدا را سجده کنید و بزانو درآئید تا شاید او گناهان شما را مورد عفو قرار دهد . بزانو درآئید !

« همه بزانو درمیآیند جز نادا »

**نادا**

من نمی‌توانم بزانو درآیم . یك پای من خشك شده و کج و راست

نمیشود . اما درباره‌ترس‌وهراسی که‌تواز آن‌اسم بردی باید بگویم که من قبلا همه‌چیز را پیش‌بینی کرده‌ام وپیه همه چیزراحتی پیه نصایح و سرزنش‌های‌تورا به تنم‌مالیده‌ام .

**کاسادوقاضی**

بنابراین ای‌بدبخت ، تو بهیچ‌چیز معتقدنیستی ؟

**نادا**

نه ، دراین دنیا بهیچ چیز اعتقاد ندارم‌جز بشراب حتی بوجود خدا هم ایمان‌ندارم .

**کاسادو قاضی**

خدای من . اورا ببخش . آنچه‌را که او میگوید نمی‌فهمد . و براین شهر که‌فرزندان‌تودر آن مسکن‌دارند ترحم‌فرما .

**نادا**

آمین یارب‌العالمین

« دیه گو» به‌نشانی ستاره دنباله‌داریك‌بطرشراب بمن بده وبگو به‌بینم که معشوقه‌هایت چطورند ؟ .

**دیه‌گو**

نادا . من میخواهم بادخترقاضی ازدواج کنم و میل دارم که‌بعد ازاین‌حمله‌ای بپدرش نکنی . چه‌من‌حمله بپدر نامزدم را حمله بخودم بحساب خواهم‌آوردد .

« شیپور بصدا درمیآید . یك مامور دولت که‌اطراف»
«او را افراد گاردگرفته‌اند ظاهرمشود » .

**مأمور دولت**

فرمان حکمران . هرکس‌باید به سرکار خود برود وازجنجال

---

۱–yt-a Missa est .

به‌پرهیزد . دولت‌های‌خوب آن دولت‌هائی هستند که درقلمروشان آب ازآب تکان نخورد .

لذا ، اراده ومیل دولت این است که درقلمروش آب‌ازآب تکان نخورد وهیچ‌جنجالی بپا نشود وهمانطور که همیشه‌وضع آرام‌بوده‌است آرامش‌ادامه‌یابد . ونیز باطلاع اهالی کادیکس میرساند که امروز هیچ اتفاقی نیفتاده تا احتیاج باعلام آن باشد و یا اسباب ناراحتی را فراهم کند .

بنابراین از این‌ساعت که ساعت شش صبح است هر کس باید معتقد باشد که هیچ‌ستاره‌دنباله داری در افق کادیکس‌ظاهر نشده‌است .

کلیه کسانی که ازاین‌تصمیم تخلف کنند وهر کس که از ستاره دنباله‌دار بعنوانی غیراز عنوان نجومی‌صحبت کند برطبق قانون بشدید ترین وجهی سیاست‌خواهد شد .

« شیپور نواخته میشود و مأمور دولت میرود »

**نادا**

خوب ! دیه‌گوتو در باره ایـــن اعلامیه چه عقیـــده‌ای داری ؟ بعقیده‌من این یك ابتکار بسیار خوبی بود .

**دیه‌گو**

این‌یك نوع حماقت بود . دروغ گفتن‌همیشه‌حماقت‌است .

**نادا**

نه ، این یك نوع‌سیاست‌است ومن آنرا می‌پسندم زیرا منجر به ازبین‌بردن همه میشود یعنی‌حذف وانهدام همه .

آه ! چه حکمران خوبی داریم . اگر وضع بودجه‌اش خراب

است و اگر زنش زن کاراست بایك اعلامیه فساد بودجه اش را روپوشی میکند و زناکاری عیالش را تکذیب مینماید و دیگر مسئله برایش کاملا مختومه میشود . آی قرمساقها ! زنان شما بشما وفادارند و هرگز دست از پا خطا نمی کنند . آی افلیجها ! پاهای شما سالم است و میتوانید راه بروید .

آی کورها ! دیدگان شما بیناست ومیتوانید نگاه کنید و همه چیز را به بینید • و به‌بینید که وقت حقیقت وراستی فرارسیده است •

دیه‌گو

ای جغد پیر نحوس بدمزن و اعلام بدبختی مکن • وقت حقیقت وراستی لحظه مرگ است •

زادا

همین را م خواهم بگویم • هنگام نابودی دنیا فرارسیده است! کاش میتوانستم همه مردم را در برابر خود مانند نره گاوی به‌بینم که با تمام قوا روی چهار دست وپا ازشدت خشم میلرزد وچشم های کوچکش از شدت بغض شعله میکشد وپوزه سرخش که از کف دهان آکنده مانند یك توری کنیف جلوه گری میکند . آه ! چه لحظه‌ای، این دست پیر من دیگر تردید نمیکرد و بایك ضربه تار و پود وجودش را درهم مینوردید وتاپایان دنیا مانند صاعقه زدگان درمیان فضای لایتناهی رهایش میکرد [۱]

دیه‌گو

زادا ، تودر تحقیر امور زیاده روی میکنی ، کمی صرفه جوئی کن ، بعدها بآن احتیاج خواهی داشت •

---

۱ ـ اشاره به لحظه‌ایست که گاوباز باضربه خنجر رشته‌مغز حرام گاو را قطع میکند و حیوان بزمین در میغلطد .

**نادا**

من بهیچ چیز احتیاج ندارم . من تا وقت مرگ همه چیز را حقیر میشمارم و معتقدم که هیچ چیز دراین دنیا نه‌شاه ، نه‌ستاره‌دنباله دار ونه اخلاق هرگزبالاترازمن نخواهند بود .

**دیه‌گو**

آهسته‌تر ! زیاد بالا نرو که کمتر مورد محبت خواهی بود .

**نادا**

من بالاتر از همه چیزم وبهیچ چیز علاقه‌و احتیاج ندارم .

**دیه‌گو**

هیچ کس بالاتر از شرف نیست .

**نادا**

پسرجان ، شرف یعنی چه ؟

**دیه‌گو**

شرف یعنی آنچه که مرا برسرپا نگاهداشته است .

**نادا**

شرف مانند یك پدیده نجومی است که میآید ومیرود ، وچنین چیز غیرثابتی ارزش ندارد ، این راه حذف ونابود کنیم .

**دیه‌گو**

بسیار خوب نادا ، من باید حالا دیگربروم « او » انتظار مرا میکشد و بهمین علت من حاضر نیستم مصیبتی را که تو خبر میدهی باور کنم .

من باید سعی کنم خوشبخت باشم ، و این احتیاج بیك فعالیت

طولانی درصلح وآرامش شهرها و ییلاقها دارد .

**نادا**

پسرجان ، من قبلا به‌تو گفتم که دیگر کار از کار گذشته‌و ما دچار مصیبت شده‌ایم ، امیدی نداشته باش ، مسخره بازی دارد شروع میشود . حتی من دیگر خیلی کم وقت دارم که ببازار بروم وبرای مرگ عمومی شرابی‌بخورم .

« چراغها خاموش میشود »

**« پایان افتتاح »**

« نور روی‌سن. جنب وجوش‌عمومی. حرکات‌مشخص »
« تروزنده‌ترهستند . حرکات باعجله‌است . موزیك. »
« باپائین‌کشیدن پرده‌ای‌جلو دکور قسمت اول‌بنظر »
« میرسدکه دکاندارها دکان‌های خود را می‌بندند . »
« میدان بار فروشی‌ظاهرمیشود دسته‌کر که بوسیله »
« ماهی‌گیری‌رهبری‌میشودمیدان‌راپرمیکند . مردم »
« شادی میکنند . »

## دسته کر

هیچ خبری‌نیست . هیچ‌خبری‌نخواهدشد . خوش باشیم ! خوش باشیم ! این‌علامت مصیبت نیست بلکه نشانه فراوانی در تابستان است ( فریاد خوشحالی ) . هنوز بهار بپایان نرسیده که پرتقال طلائی رنگ تابستانی که ازآسمان بلند باسرعت هرچه تمامتر بسوی ماپرتاب‌شده است و در قله فصل بر افراشته شده بر بالای اسپانیا میترکد وجوئی از عسل بسوی ما جاری میکند .

تابستان ما مانند همه تابستانهای دنیا انگور شیرین خربزه کره‌ای رنگ انجیر پرآب وزرد آلوی گلگون ببازارهای ما روان میکند . ( فریاد خوشحالی ) آن میوه‌ها ! دراینجا ، در این سبد است که تمام کوشش‌های سال صحراها ودهات‌پایان می‌یابد ونتیجه میدهد

آنها که درطول سال‌کار کرده‌اند و آب‌را باقندمخلوط نموده بسنگینیش افزوده‌اند و در روی چمنهائی که براثر گرما آبی‌رنگ بنظر میرسند و در بین چشمه‌هائی که باهم جمع شده وجوی درخشانی را ساخته‌اند بکارسنگین کردن‌میوه ها ،میوه‌هائی که آب‌وعسل‌مخلوطند پرداخته‌اند اینك از آن برمیگیرند . آنهامیوه‌های پرحاصلی را بدل کشتی‌رانده واز سوی دریاها بشهرما روان شده‌اند و از چهار گوشه **افق** مردم با زمزمه خوشحالی‌بر آنهاسلام‌میکنند . وشیپورچی‌های **تابستانی** (صدای کوتاه شیپور) دسته جمعی به شهرها می‌آیند وندا در میدهند که زمین شیرین است و آسمان نعمت‌بخش‌بوعده‌هایش‌وفادارمانده است ( فریاد خوشحالی عمومی) .

نه ، هیچ خبری نیست ، تابستان پرنعمت رسیده و مصیبتی هم نیست .

امروزماهی‌قزل‌آلا ، ساردین ، خرچنگ‌دریائی، ماهی ، ماهی تازه که از دریاهای‌آرام صید شده‌است . امروزپنیر ، پنیر کوهستان! شیرغلیظ پرخامه بزها و گوشت‌های سرخ که تاجی ازچربی سفیدبر سر دارند وروی تخته سنگهای مرمر بما چشمك‌میزنند . گوشتی که بویش بوی با طراوت یونجه را بخاطر میآورد و حیات و نیرو به بشرمیدهد .

نان خشك را برای فردا بگذاریم !

حمله بجام های شراب ! حمله . بنوشیم بمناسبت پایان فصول بنوشیم تا سرحد فراموشی . هیچ خبری نخواهد شد !

« هورا . فریادهای شادی. شیپور . موزیك . در»
« چهارگوشه میدان تظاهراتی روی میدهد . »

**اولین گدا**

احسان ، مردم احسان ، مادربزرگ احسان !

**دومین گدا**

هرچه زودتر احسان بشودبهتر است !

**سومین گدا**

انشاء الله که میفهمید چه میگوئیم .

**اولین گدا**

مسلم این‌است که‌هیچ‌خبری نبوده‌است .

**دومین گدا**

اما ممکن است که‌درآتیه خبری بشود .

« ساعت عابری را ازجیبش میزند »

**سومین گدا**

همیشه احسان کنید . دو احتیاط بیشتر از یك‌احتیاط میارزد.

« درماهی‌فروشی»

**ماهی گیر**

یك ماهی سرخ تازه مثل گل میخك و گل های دریائی !تازه ایراد هم میگیرید .

**پیرزن**

ماهی سرخ تومثل سگ دریائی‌است .

**ماهی‌گیر**

سگ دریائی ! قبل از آنکه تو عجوزه باین جا بیائی هرگز سگ‌دریائی‌به این‌دکان پا نگذاشته بود .

**پیرزن**

ای حرامزاده از گیس‌های سفید من‌خجالت بکش !

**ماهی‌گیر**

برو بیرون ستاره دنباله‌دارعجوزه !

« همه از حرکت بازمیایستند و انگشت‌بروی لب‌ها »
« میگذارند جلو پنجره خانه ویکتوریا . ویکتوریا »
« پشت نرده‌هاوجلو دیه‌گوقرار گرفته . »

**دیه‌گو**

چه مدت درازی !

**ویکتوریا** [۱]

دیوانه . ساعت یازده صبح ما از هم جداشدیم !

**دیه‌گو**

بلی ، اما پدرت‌هم آنجا بود !

**ویکتوریا**

باوجودآنکه ما مطمئن بودیم که‌پدرم جواب منفی خواهد داد ولی گفت « بلی » وجوابش مثبت‌بود .

**دیه‌گو**

من حق داشتم که مستقیماً خودم نزد اوبروم واز نزدیك با او روبرو بشوم .

---

۱- Victoria

**ویکتوریا**

توحق داشتی . مدتی که او در انـدیشه فرو رفته بود ، مـن چشم‌هایم را بستم ، و در این حال احساس میکردم که از دور کسی چهار نعل بطرف من تاخت میآورد وهرلحظه تندتر میراندونزدیك‌تر میشود وبالاخره تمام وجودم‌بلرزه‌افتاد تا اینکه ناگهان‌پدرموافقتش را اعلام داشت . آنوقت من چشمانم‌را گشودم‌ودیدم که‌نخستین‌بامداد جهانی طلوع کرده است . در آن گوشه اطاق اسبهای کهر عشق را دیدم که هنوز میلرزیدند اما بعد از این راحت خواهند بود . آنها انتظار مارا داشتند .

**دیه‌گو**

ولی من باوجود آنکه نه‌کر بودم نه کور چیزی جز تکانهای آرام خونم را نمی شنیدم . شادی من خیلـی موقرانه بود . ای شهر روشنائی، بالاخره تورا بمن واگذار کردندوتازمانیکه خاك مارا بخود بخواند باهم‌زندگی‌میکنیم . فردا باهم‌حرکت‌میکنیم وبروی یك‌زین سوارخواهیم‌شد .

**ویکتوریا**

بلی ، همان طرز خودمان حرف بزنیم چه اهمیت دارد اگر دیگران‌آنرادیوانگی‌تلقی‌کنند . فردا ، ازدهان من بوسه بر خواهی گرفت. و من بلبهای تونگاه میکنم‌و گونه‌هایم‌خواهدسوخت .

راستی بگوبه‌بینم این بادظهراست که میوزد ومیسوزاند ؟ .

**دیه‌گو**

بلی ، این باد ظهراست که مرا هم‌شعله‌ور کرده است . کجاست

آن‌چشمه‌ساری که مرا ازاین سوختن‌رهائی‌بخشد ؟ .

« دیه‌گو نزدیك‌تر میشود ودستهایش‌را از بین‌نرده »
« ها بطرف ویکتوریا درازمیکندویکتوریاشانه‌های »
« دیه‌گورا میفشارد »

**ویکتوریا**

آه ! من دیوانه‌عشق توام بازهم‌نزدیك تر بیا .

**دیه‌گو**

چقدر زیبائی !

**ویکتوریا**

چقدر قوی هستی !

**دیه‌گو**

روی‌زیبایت‌را باچه چیزشست‌وشومیدهی که مثل‌یك‌بادام پوست کنده‌سفید است .

**ویکتوریا**

من باآب روشن آنرا شستشو میدهم ولی عشق توبآن زیبائی و ملاحت‌میدهد .

**دیه‌گو**

گیسوان تو مانند بامدادان باطراوت است .

**ویکتوریا**

زیرا همه شب‌هاتا سحرمنتظرتوام .

**دیه‌گو**

آیا این آب روشن‌سحرگاه با طراوت است که بتوبوی خوش

درخت لیمومیبخشد .

**ویکتوریا**

نه ، این بوی خوش از نسیم عشق توست که برجان من وزیده ومرایکباره غرق‌درگل‌ها کرده است .

**دیه‌گو**

گل ها پژمرده‌خواهندشد !

**ویکتوریا**

آنوقت میوه هاانتظار توراخواهندداشت !

**دیه‌گو**

سپس زمستان خواهدآمد !

**ویکتوریا**

ولی زمستان باتوخواهدآمد .

هر گزآن شعری که نخستن بار برای من خواندی فراموشم نمی‌شود . آیا خودت‌آنرابخاطرمیآوری ؟ و آیا آن شعر حقایقی را دربر نداشت ؟ .

**دیه‌گو**

هزار سال پس از مرگ هم آرزومیکنم که‌تومراغرق‌بوسه کنی

« ویکتوریا ساکت است »

**دیه‌گو**

توحرفی‌نمی‌زنی ؟

**ویکتوریا**

آنقدرودرسعادت‌خوشوقتی غرقم که‌نمی‌توانم‌چیزی‌بگویم .

« در زیر ( خیمه ) یك منجم طالع‌بین »

**منجم‌طالع‌بین** « خطاب بیك‌زن »

هنگام تولد تو زیبای‌من خورشیدعلامتی‌برمیزان‌رسم نمود که نشانه‌آنست که وابسته‌به‌ونوس هستی . موقعی که علامت اوج سعودی میگرفت تغییرشکل‌داد وهمانند بقری شد . همه میدانند که ونوس بر این گاو حکومت دارد . بنا بر این خوی وطبع تو هیجان انگیز ، محبوب ومطبوع است . گرچه این بقربمجردین فرصت نمی‌دهدخوی وطبع گرامیشان‌را بمنصه ظهوربگذارند ولی‌در هرحال تو بایدیداشتن چنین خوی وطبیعتی‌دلخوش‌باشی . ازسوی‌دیگرمن‌یك تقارن‌بین‌زهره وزحل می‌بینم که این‌تقارن وتداخل برای ازدواج‌وپیدا کردن فرزند نامساعد است .

این اتصال علاوه برآنچه که ذکرشددلالت‌برذائقه‌های عجیب وغریب‌دارد وخطراین‌را دارد که بشکم‌صدمه‌ای بزند .

ولی معذالك تاخیر روامدا روبجستجوی‌آن خورشیدی باش که بروان‌وقوای‌اخلاقی‌نیرومیبخشد ، وبناراحتی‌های شکم‌پایان میدهد . دوستانت را از بین مردان نیرومند گاوباز انتخاب کن عزیزم و فراموش‌مکن که صاحب موقعیتی خوب ومساعدهستی‌وبا آن میتوانی شادی ونشاط خود را حفظ کنی .

شش‌ریال‌میشود .

« پول را دریافت میکند »

**زن**

متشکرم . توخودت‌بآنچه که‌بمن گفتی اطمینان داری ، نه ؟

**منجم طالع بین**

همیشه عزیزم ، همیشد ، اما توجه کن ! امروز صبح هیچ خبری نشده وهمین بی‌خبری ممکن است دفتر فال وطالع گیری‌مرا بهم‌ریزد . بهرحال بدان که من مسئول آنچه که‌واقع نشده است نیستم .

« زن‌میرود »

**منجم طالع بین**

فال گیر . طالع بین ! گذشته ، حال ، آینده تضمین شده بوسیله ستارگان معین وثابت ! (درحاشیه باخود) گفتم معین و ثابت زیرا اگر ستاره‌های دنباله دار با آنها مخلوط شوند طالع‌بینی غیر - ممکن خواهدشد ودرنتیجه بایداز این شغل‌دست برداشت و حکمران ورئیس‌دولت‌شد .

**چند نفر کولی** « باهم »

یك دوست ، که خوبی تورا میخواهد . . . . .

یك دختر سبزه که بوی پرتقال میدهد . . . .

یك سفرطولانی بمادرید . . . . .

میراث ممالك آمریکا . . . .

**یك کولی** « تنها »

بعد از مرگ یك رفیقه سفیدچهره یك نامه سیاه شده دریافت خواهی کرد .

« روی یك چهار پایه درتهسن‌ـ ضربه‌های‌متوالی‌طبل »

**بازیکنان کمدی**

خانم‌های عزیز ، شماچشم‌های زیبایتان را باز کنید وآقایان ،

شما گوش‌فرا دهید ! هنرمندانی که ملاحظه میکنید ، بزرگترین و معروفترین هنرمندان سرزمین‌اسپانی هستند . ومن بازحمت‌زیادتصمیم گرفتم که‌از خانه خارج شوم و باین‌بازار بیایم وبهمراه‌این‌هنرمندان بازی کنیم تا شما ازآن لذت ببرید .

نمایشنامه‌ای که ما بازی‌خواهیم کرد یك اثر مقدس‌وجاویدانی پدرو دولاربیا[1] است که‌بنام‌ٔرواح معروف میباشد .

این نمایشنامه شمارا در تعجب وشگفتی‌عمیقی فروخواهدبرد و باید بدانید که ازآنجمله آثاریست که‌بال‌های قلم نویسنده نابغه آنرا با سرعتی زیاد به بلندی شاه‌کارهای جهانی رسانده است .

این نمایشنامه فوق‌العاده مورد توجه و علاقه پادشاه میباشد چنانکه دستور داده است در هر روز دوبار آنرا بازی کنند . مسلماً اگرامروز هم من اینجا بااین بازیکنان‌بی‌نظیر حاضر نمیشدم بـرای پادشاه بازی‌میکردم وبرابر بازی هنرمندانه‌خود و بازیکنان دیگر باولذت میبخشیدم ولی ازآنجا که مردم‌کادیکس مطلع‌ترین وباهوش ترین مردم اسپانی هستند تشخیص دادم که شناساندن این نمایشنامه بشمافوریت دارد وبسیار ضروریست . لذا نزدیك شوید نمایش شروع میشود .

« بالاخره نمایش شروع‌میشود ولی بعلت جنجال »
« زیادی‌که در بازار پیچیده است صدای هنرمندان »
« بگوش نمی‌رسد »

ـ تازه . تازه ببرید !

---

1-Pedro de larbia

ـ لعبت‌دریائی ماهی‌های معروف که نصف‌زن است و نصف‌دیگر ماهی است ببرید !

ـ ساردین وسیب‌زمینی سرخ کرده !

ـ اینجا سلطان فرار که از هرزندانی فرار میکند ! و از معده هم گذر است !

ـ از این گوجه‌فرنگی‌های من‌ببر ، خوشگل‌من ، اینها مثل دل تو روشن وصیقلی‌هستند .

ـ توری ولباس‌عروس !

ـ بی‌در دوزبان بازی‌پدرو میکشد دندان‌زیادی !

**نادا**

« درحالیکه‌مست از میخانه بیرون میآید »

همه را خورد و خمیر کنید ، گوجه فرنگی‌ها و دلهارا در هم بکوبید وازآن پول بسازید ! پادشاه فرار را بزندان بر گردانید و دندانهای‌پدرو راخورد کنید ! بمیرای‌منجم‌طالع‌بینی که قدرت نداشتی این را پیش‌بینی کنی ! زن ـ ماهی‌ها را نوش جان کنیم بقیه را نابود کنیم وازبین ببریم .

« یك فروشنده خارجی که بالباس‌هایزیادی ملبس »
« استدر میان یك‌گروه دوشیزه وارد بازارمیشود »

**تاجرفروشنده**

بخرید ، از این روبانهای ستاره‌دنباله‌دار بخرید !

**همه‌مردم**

هیس ! هیس !

« آنها بتاجر نزدیك‌میشوندتا آهسته‌جمله‌جنون‌آمیز »
« اورا باو توضیح دهند . »

**فروشنده**

ازاین روبان‌های نجومی و ستاره‌ای بخرید !

« همه‌ازآن‌روبان‌میخرند. فریادخوشحالی. موزیك »
« دراین موقع‌حاکم‌همراه با ملتزمین رکابش ببازار »
« میرسند ودرمکانی قرارمیگیرند .»

**حکمران**

حاکم شما بشما سلام میکند وخوشحال‌است ازاینکه می‌بیندشما مثل همیشه‌و برطبق رسوم‌وعادات خود دراینجا گرد آمده‌ایدو بکارهائی که موجب تولید سرمایه‌وایجاد صلح‌برای‌کادیکس است پرداخته‌اید. نه ، محققاً هیچ چیزی‌تغییر نکرده استواین خود موجب‌خوشحالی ورضایت است . تغییر وضع همیشه مرا عصبانی میکند . من برسوم و عاداتم علاقمندم .

**یك‌مرد ازمیان مردم**

نه ، حاکم ، حقیقتاً هیچ چیز تغییر نکرده است وما که مردم فقیری هستیم میتوانیم تو را از این لحاظ مطمئن کنیم . همیشه پایان ماه‌ها بخوبی بر گذار میشود .
باوجودآنکه رزق ماقطعه‌ای پیاز وزیتون و نان است درباره دیگران که مرغ‌های پخته وبرشته وبریان را میخورند هیچ حسادتی‌نداریم . امروز صبح در شهر ودرآسمان شهرسرو صدائی راه افتاد . واقعاً ما ترسیدیم ماازاین‌ترسیدیم که‌مباداچیزی‌تغییریابد واوضاع بهم‌بخورد.

و ما بینوایان مجبور شویم که برای ارتزاقمان شوکولات بخوریم .

ولی بعلت مراقبت‌های دقیق توحاکم خوب مابما اعلام شد که هیچ خبری نبوده و گوش‌های ما بد شنیده است . و حالا هم بوسیله خود توکاملا مطمئن شدیم ورفع نگرانی شد .

**حکمران**

حاکم ازاین جریان اظهار رضایت میکند . و رجاء واثق دارد که هیچ چیز نو وتازه‌ای خوب نیست .

**آلکادها** (١)

کلام‌الملوك ملوك‌الکلام ! هیچ چیز جدید و تازه‌ای پسندیده نیست ما آلکادها که‌پای بندعقل‌وخردمندی‌هستیم وطی سالهای‌طولانی تجربه کسب کرده‌ایم‌رجاء واثق‌داریم که‌تصور مامبنی براینکه‌بینوایان هرگزقیافه وحالت‌طعنه وتمسخربخودنگرفته‌اند متقن و صحیح‌است. تمسخر وطعنه یکی از خصایص مخرب بشر است . یك حاکم خوب و شایسته ترجیح میدهد که معایبی سازنده و خلاق در قلمرو او وجود داشته باشد ولی طعنه واستهزاء مخرب هرگزتحقق نپذیرد .

**حاکم**

امیدواریم که هیچ‌چیزازجای خودحرکت نکند ! ومن کوششم همه‌آنست که چنین شود ، چه من سلطان تثبیت هستم !

**مستهای میخانه** « که بدور نادا حلقه زده‌اند »

بلی، بلی ، ! نه ، نه ، نه ! که‌آب‌ازآب تکان نخورد . حاکم

---

١ــ در زبان اسپانیائی **Alcade** کلمه‌ایست‌که از العاضی عربی اخذ شده ودر اینجا بمعنی شیوخ است .

عزیز ! هرچیزی بدورمامیچرخد واین خود رنج بزرگی است ! ما طالب تثبیت هستیم ومیخواهیم که هرجنبشی متوقف شود ! هر چیزی بغیرازشراب ومستی وجنون ازبین برودوحذف شود .

**دسته‌کر**

هیچ چیزتغییرنکرده ! هیچ خبری نیست ! وهیچ‌خبری‌نبوده! فصول بدورمحورخود منظماً میچرخندودرآسمان‌خشك وتشنه کواکب خردمندی در حرکتند که وضع هندسی و منظم‌آنها ستارگان دیوانه وبی‌قاعده‌ای که بازلف‌های آتشین‌خویش مزرعه فلك رابآتش‌میکشند و با نهیب وزوزه خود موجب برهم خوردگی آهنگ موزون‌سیارگان میشوند ونیروی‌جاذبه ابدی رابوسیله‌طوفانی که ازحرکت خودایجاد میکنند برهم میزنند و اجرام فلکی را بهم میکوبند و در تمام چهار-راه‌های آسمانها تصادمات شوم نجومی را تهیه می‌بینند محکوم‌میکنند.

درحقیقت همه چیزمنظم است وجهان‌درحالٔ توازن ! حالاوسط سال است و فصل دارد بآرامی میگذرد . سعادت ، سعادت آمد ! تابستان آمد تا وقتی که سعادت یار ماست دیگر چیزها چه اهمیت و ارزش دارند .

**آلکادها**

اگرمی‌بینید که‌آسمان هم دارای سنن وعاداتی است از حاکم سپاسگذاری کنید . چه اوسلطان‌عادات است وبطریق اولی اززلف‌های آشفته متنفرمیباشد وبهمین جهت تمام قلمروش مانند زلف های خوب شانه شده منظم است .

**دسته کر**

عاقل وخردمند ! ما همیشه خردمند باقی خواهیم ماند زیرا هرگزهیچ چیز تغییر نخواهد کرد . ما با این زلف های بدست باد داده ودید گان درخشان و گلوی پرصدا چه خواهیم کرد ؟ ازسعادت دیگران برخوردار خواهیم بود و شاد خواهیم شد .

**مستها** « بدورنادا »

جنبش را ازبین ببرید وحذف کنید . انهدام! انهدام ! حرکت نکنید ! حرکت نکنیم ! بگذاریم زمانها راه خود را بپیمایند ! باین طریق اوضاع بدون جنجال خواهد گذشت ! تنها فصل بی‌حرکت وتغییر ناپذیر فصل‌دل ماست زیرا دل‌ما گرم‌ترین فصول را دارد واین گرمی دل‌ماست که همیشه مارا بسوی باده گساری میکشاند .

« متن آهنك آژیر که تابحال بصورت خفه‌ای نواخته »
« میشد ناگهان بلند میشود وبا صدای زیر وتندی »
« نواخته میشود درهمین حال دوضربه محکم وبلند »
« بگوش میرسد . از کنار پیاده‌رو ها یك هنرپیشه »
« کمدی درحالیکه بحرکات‌وبازی خودادامه میدهد »
« بطرف مردم‌پیش‌میآیدوی‌ناگهان شروع‌بلرزیدن »
« میکندودرمیان‌جمعیتی که‌بسرعت‌اورااحاطه میکنند »
« بزمین درمیغلطد . او دیگریك کلمه‌نمی گوید . و »
« حتی‌حرکتی هم بخودنمی‌دهد . سکوت‌کاملا حکم »
« فرماست . این سکوت وسکون چندین‌ثانیه طول »
« میکشد همه حیران زده‌ونگرانند . »

« دیه‌گو جمعیت را که دارد بآهستگی عقب‌نشینی »
« میکند میشکافد وخود را بمردی که افتاده است »
« میرساند . دو طبیب سر میرسند وشروع بمعاینه »
« بدن افتاده میکنند سپس‌خودرا عقب میکشند وبا »
« هیجان به‌بحث میپردازندیك‌مرد جوان ازیکی‌از »
« دوپزشك‌که حرکات منفی وناامیدکننده‌بخود می- »
« گیرد توضیحات بیشتری میخواهد جوان‌که از »
« طرف‌مردم نیزتشویق‌میشود پزشك‌رامجبورمی کند »
« که جواب بدهدوبا حالتی‌استیضاح‌آمیز پیش‌میرود »
« وآنقدر باونزدیك‌میشود که‌کاملا روبرو ولب‌مقابل »
« لب قرار میگیرند . »
« صدای یك نفس بگوش میرسد و سپس ملاحظه »
« میگردد جوان قیافه‌ای میگیرد که هر چه زودتر »
« منتظرجواب پزشك است پزشك‌کمی خود را پس »
« میکشد وبا زحمت زیاد . مثل اینکه کلمه‌ای که »
« میخواهدازدهان خارج‌کندبسیاربزرگتراز‌پهنای »
« دهان اوست ومیبایستی‌کوشش بسیاربرای‌ادای‌آن »
« کلمه برد میگوید . »

ــ طاعون

« همه بزانو درمیآیند و هر کس این کلمه را »
« بیش از پیش و بلندتر تکرار میکند ومرتب‌این »
«تکرار سریع‌ترمیشود سپس‌همه‌فرارمیکنند و بدور »
« حاکم که‌برتختش جلوس‌کرده است جمع میشوند »

« و دایرهٔ بزرگی‌را روی‌سن تشکیل میدهند . حرکات »
« سریع ، شتاب زده‌وجنون آمیزاست.ولی باصدای »
« کشیش سالخورده ناگهان‌همه درجای خودبدون »
« حرکت میایستند ».

## کشیش

بسوی کلیسا ، بسوی کلیسا ! مجازات‌محقق شد وسررسید آن بلای قدیمی بروی شهر سایه افکند ! این همان بلائی است که وقتی شهری درفساد غوطه ور شود خداوند برای مجازات بندگانش نازل میکند . شما از طرف خداوند بعلت گناهان مرگ بار خود محکوم بمرگ شده‌اید . دردهان‌های دروغگوی شما فریادهای شما خورد خواهد شد ویك‌مهر آتشین روی‌دل‌های گناه‌کارشما قرارخواهد گرفت پس بیائید وخدای‌عادل را نمازبگذارید وسجده کنیدشاید شما رامورد عفو قرار دهد و گناهان شما را برشما ببخشد .

بکلیسا بیائید ! بسوی کلیسا روان شوید !

« چندین نفر با شتاب داخل کلیسا میشوند و »
« دیگران بی‌اراده بچپ وراست میچرخند . در »
« همین‌حال ناقوس‌های کلیسازنك‌مرگ‌رامینوازد . »
« درکناردیگر سن‌بنظرمیرسد همان منجم‌طالع‌بین »
« باآهنگ بسیار طبیعی‌وعادی‌دارد بحاکم گزارش »
« میدهد . »

## منجم طالع‌بین

یك مقارنت نابجای ستارگان نافرمان درافلاك بوقوع پیوسته

است که معنای خشك سالی را دارد ونیزقحطی وطاعون را که بسرعت گسترش خواهند یافت خبر میدهد .

« گروهی اززنان باجاروجنجال خود سخنان‌اورا »
« قطع میکنند . »

ـ درگلوی او جانور بسیاربزرگی‌بود که خون اورا می‌مکید وصدای مکیدنش مانند صدای سیفون بود .

ـ یك عنکبوت بود ، عنکبوت سیاه وبزرگ !

ـ سبزبود ، سبز !

نه ،یك سوسمار کویری بود !

ـ معلوم میشود توهیچ ندیده‌ای ! یك عنکبوت بزرگ دریائی باندازه یك‌آدم کوتاه‌قد بود .

ـ دیه گو ، دیه گو کجاست ؟ .

ـ آنقدر مرده بروی زمین‌خواهدافتاد که حتی یك زنده وجود نخواهد داشت که‌آنهارا بخاك سپارد .

ـ آه ، اگر من میتوانستم فرار کنم .

ـ فرار ! فرار !

**ویکتوریا**

دیه گو ، دیه گو کجاست ؟ .

« در تمام طول این مکالمات و فریادها آسمان »
« پرازعلامات است وطنین اعلام خطر بلندتر شده »
« بطوریکه وحشت عمومی راکاملامشخص میسازد . »
« یك مرد که صورتش بوسیله نور سن روشن »
« شده از خانه‌ای خارج میشود و فریاد میکشد : »
« **چهل روزدیگر پایان دنیاست** مأمورین‌گارد »
« مرد منبوررا توقیف میکنندولی ازدردیگریك‌زن »

« جادوگردرحالیکه مشغول پخش وفروش دارواست »
« داخل میشود . »

### جادوگر

ترنجبین ، نعنا ، بهمن سرخ ، اکلیل کوهی ، آویشن ، زعفران ، پوست لیموو بادام کوبیده . . . توجه. توجه این داروها اثر قطعی دارد.

« دراین وقت که غروب آفتاب است مختصر بادخنکی »
« وزیدن میگیرد وموجب میشودکه سرها همه راست »
« شود وقیافه‌ها امیدوار . »

### جادوگر

باد ! باد میوزد ! این بلا از باد فراریست . همه چیز بر وفق مرادخواهد شد . حالا خواهید دید !

« درهمین موقع باد ازوزیدن باز میایستدوصدای »
« غرش دوباره بشدت بلندمیشود . دو ضربه خفه »
« بگوش میرسد [۱] ضربه‌ها گوش خراش ونزدیك »
« تراست . دومرد ازمیان جمعیت بزمین میافتند . »
« همه برمیخیزند وفرار میکنند . فقط جادوگر »
« با آن دو مرد که روی دانهایشان وگلویشان »
« علامات سرخ‌رنگی است باقی میماند . دوبیمار »
« بخودمی‌پیچندودو یاسه حرکت میکنندسپس جان »
« میدهند ودرهمان حال شب آرام آرام بروی »
« جمعیتی که مدام برای فرار و خروج کوشش »
« میکنند سایه میافکند . اجساد در میان سن »
« افتاده است سن تاریك میشود »
« گاهی نور بسوی کلیسا میتابد . گاهی »

---

۱ — Coups de mats

« پروژکتورها بطرف کاخ پادشاه منحرف میشوند »
« وگاهی بسوی خانه قاضی »
« سن متغیراست ».
« درکاخ سلطنتی »

**آلکاداول**

با افتخارا! اپیدمی با سرعت زیاد گسترش میابد بطوریکه فعالیت‌های امدادی دیگر نتیجه‌ای که باید و شاید ندارد. محله‌های شهرچنان آلوده‌شده‌است که بتصور نمی‌آید. چیزی که بنظر خدمت گزار میرسد این‌است که باید با تمام قوا این خبر را مخفی نگاه داشت و حقایق‌را بر مردم مکتوم گذاشت. مضافا باید بعرض برسانم که فعلا مرض‌مخصوصاً به محله‌های‌خارج شهرهجوم آورده‌است. این محله‌ها دارای‌جمعیت‌بسیاراست و همه آنها فقیرند. دراین بدبختی عظیم که اینك‌بماروی‌آورده‌جای‌شکرش‌باقی است که‌مرض‌فقط‌بمحله فقیرنشین حمله کرده‌است.

« همه این‌شکرگذاری را تأئیدمیکنند »
« درکلیسا »

**کشیش**

نزدیك‌ترشوید و در ملاء عام بدترین اعمالی را که مرتکب شده‌اید اعتراف کنید. دل‌های‌نفرین‌شده خودرا بگشائید وهرچه در آن مخفی کرده‌اید بیرون ریزید. آن گناهانی که مرتکب شده ویا قصد داشته‌اید مرتکب شوید بدیگران علناً بگوئید وگرنه زهرگناه

---

٢-Premier Alcade

شما را مسموم و بجهنم‌روانه‌تان خواهد کرد همچنانکه‌عنکبوت طاعون شما را بدیار عدم روانه‌میکند.

من شخصاً بنوبه خود اعتراف میکنم که خیلی از اوقات از احسان بمردم کوتاهی کرده‌ام .

« چنین بنظرمیرسد که در حین گفتار کشیش سه‌نفر »
« مشغول اعتراف گناهان خود بیکدیگر میشوند »
« درکاخ‌سلطنتی »

**حکمران**

جای‌نگرانی نیست‌همه‌چیز بروفق مرادخواهد بود . ناراحت کننده‌این است که من الساعه باید بشکار بروم٠اینطور حوادث اغلب موقعی رخ میدهد که امور مهمی در پیش است ٠ چه میشود کرد ؟ ٠

**نخستین آلکاد**

مطلقاً از شکار صرفنظر نفرمائید ٠ اقلا برای سر مشق هم که شده‌است باید بشکار تشریف ببرید تا مردم بدانند که‌چه خونسردی و متانتی در برابردشمن اعمال‌میفرمائید ٠

« درکلیسا »

**همه**

خداوندا ! ازآنچه که مرتکب شدیم و از آنچه که میبایستی بکنیم ومطلقاً انجام ندادیم مارا ببخش ٠

« در خانه قاضی »

« قاضی مشغول خواندن آیات انجیل‌داود است و »
« خانواده‌اش اورا احاطه‌کرده بآیات‌گوش میدهند»

**قاضی**

« خداوند حصن حصین ما وپناه گاه‌ما است ٠
زیرا این اوست که‌مسکن‌مرغان‌وپرندگان رابرای ماقبلا تهیه دیده‌است ٠
ونیزطاعون‌قتال را آفریده ! »٠

**زوجه‌قاضی**

کاسادو، مانمیتوانیم خارج‌شویم ؟ ٠

**قاضی**

ای زن ، تو زیاد در دورهٔعمرت بکوچه‌وخیابان برای گردش رفته‌ای‌وازاین‌کارافتخار وشرفی‌هم‌برای ما ببار نیاوردی ٠

**زوجه‌قاضی**

ویکتوریا برنگشته ومن میترسم که حادثه‌ای برای اورخ داده باشد ٠

**قاضی**

توهنوز ای‌زن برای‌خودت نگران‌نیستی‌درحالیکه شرفت‌را از دست‌داده‌ای٠ بالاخره‌هرچه‌باشد این‌خانه‌درمیان‌بلاومصیبت آرام‌است٠ من‌همه‌چیزراپیش‌بینی کرده‌اموددورخانه‌راباوسایل‌لازم‌محاصره‌نموده‌ام تاطاعون‌نتواند بداخل‌نفوذ یابد . حالا فقط باید منتظرآخر و عاقبت کار باشیم و باکمك‌خداوند از درد ومحن‌در امان‌بمانیم .

**زوجه قاضی**

کاسادوتو اینها رادرست میگوئی اما ما دو نفر در این دنیا تنها نیستیم . دیگران‌هم‌رنج ودرد میکشند وشاید ویکتوریا همین حالا در

مخاطره مرض است .

**قاضی**

دیگران را رها کن و بحال خود بگذار و بفکر خانه باش و بحال پسرت بیاندیش . دستور بده ذخیرهٔ غذائی لازم را بیاورندوپول آنرا بپرداز . زن بفکر ذخیره باش ! فقط ذخیره . حالاهنگام ذخیره کردن است . «اوقرائت میکند»

خداوند حصن حصین وپناه گاه ماست . . . .

« درکلیسا »

« دنباله وعظ قبلی ادامه می یابد »

**دسته کر**

تو هیچ واهمه‌ای نداری
نه از وحشت وکابوس شب
نه ازپیکان‌هائی که در روز به پرواز درمیآیند .
نه از طاعون که در سایه‌ها وتاریکی‌ها طی طریق میکند .
نه از بیماری مسری که در میان ظهر گسترش میباید .
توهیچ واهمه ای نداری .

**یك صدا**

آه ! خدای بزرگ وقهار !

« نور روی میدان میتابد . راه‌رفتن مردم مطابق با »
« آهنگ (کوپلا)[1] است »

---

(۱) کوپلا آهنگ نوعی رقص اسپانیائی است .

**دسته‌کر**

تو روی شنها نشان گذاشتی

تو روی دریاها نوشتی

که هیچ چیز باقی‌نمی‌ماند مگر رنج .

«ویکتوریا داخل‌میشود، پروژکتوربروی میدان میتابد »

**ویکتوریا**

دیه‌گو ، دیه گو کجاست؟

**یك‌زن**

او نزد بیماران است . به پرستاری آنها که اورا میطلبند مشغول است .

« ویکتوریا باتنهای دیگرسن‌میدود وبغتتا بەدیه‌گو»
« برمیخورد، دیه‌گوماسك پزشکان‌مخصوص‌طاعون »
« را بر صورت دارد، ویکتوریا فریادی میکشد و »
« پس‌پس میرود »

**دیه‌گو «بآرامی»**

من تورا ترساندم ویکتوریا ؟

ویکتوریا « بافریاد »

اوه ! دیه گو ، این‌توئی ! این‌ماسك را بردار ومرا درآغوشت بفشار . مرادرآغوشت بگیر واز ترس نجاتم بده .

« دیه‌گوتکان نمیخورد »

**ویکتوریا**

چه خبر شده ، چه اتفاقی افتاده دیه گو ؟ اینك ساعتهاست که

من‌درجستجوی توباینطرف و آنطرف میدوم و نگران بودم که مبادا برتو گزندی رسیده باشد . ولی حالا می‌بینم که در ماسك تغییر قیافه داده‌ای ومشغول مبارزه بامرض‌هستی . خواهش‌میکنم ماسك را بردار ومرا در آغوش بگیر . (دیه‌گو ماسك را از صورتش برمیدارد) وقتی که دستهای‌تورا می‌بینم لبهایم خشك میشود ، مرا ببوس !

« دیه‌گو تکان نمیخورد »

**ویکتوریا** «آهسته‌تر»

مرا ببوس ، که دارم از تشنگی میمیرم . آیا فراموش کرده‌ای که ما تازه دیروز با یکدیگر نامزد شدیم . تمام شب گذشته را من بانتظار توروز کردم . بلی بانتظارامروز که مرا باتمام‌قدرت‌ونیرویت ببوسی . زود زود . .

**دیه‌گو**

ویکتوریا ! دلم میسوزد .

**ویکتوریا**

من هم همینطور . اما من بحال خودمان دلم میسوزد و بهمین علت در کوچه وخیابان فریاد زنان و دوان دوان درپی تومیگشتم و میخواستم بازوان گشاده خودرا هم‌آغوش‌بازوان توسازم .

« ویکتوریا به دیه‌گو نزدیك‌تر میشود »

**دیه‌گو**

دست بمن نزن ، نزدیك نشو !

**ویکتوریا**

چرا؟

**دیه‌گو**

من دیگر خودم را نمی‌شناسم . دراین دنیا هیچ فردی نتوانسته است مرا نگران کندو بترساند ولی این‌یکی . این‌مرض از حدقدرت و نیروی روحی من متجاوز است . دیگر افتخاروشرف مطلقا کاری برای من نمی‌تواندانجام دهد . حس‌میکنم که دارم‌خود را گم‌میکنم‌وازدست میدهم .

« ویکتوریا بسوی اوپیش میرودونزدیکتر میشود »

دست بمن نزن ، شاید حالا دیگرمنهم مورد حملهٔ طاعون‌قرار گرفته باشم و اگر بمن نزدیك‌شوی‌ممکن‌است بتوهم‌سرایت کند کمی صبر کن ، بگذار نفس بکشم ، سرشکستگی‌وخفت دارد خفه‌ام‌میکند . حتی دیگر نمی‌دانم چطور باید باین مردم مریض و بخاك افتاده برسم و آنها را به بسترشان بر گردانم . دستهایم ازوحشت ونفرت میلرزد و دلسوزی و ترحم چشمهایم را بر هـم میفشرد (صدای فریاد وناله) معذالك آنها مرا صدامیکنند ومیطلبند ، میشنوی ؟ من‌بایدبرای کمك بآنها بروم .

اما تو مواظب خودت باش هردومان را مراقبت کن . این ماجرای‌جهنمی‌مسلماً بزودی‌پایان خواهد یافت .

**ویکتوریا**

مرا ترك مکن .

**دیه‌گو**

این ماجرا بزودی خاتمه خواهد یافت • من‌هنوز خیلی‌جوانم
وبی‌اندازه هم تورا دوست دارم • وبهمین‌علت ازمرگ متنفرم •

**ویکتوریا**

« درحالیکه خودش رابطرف‌دیه‌گو میاندازد »

من که زنده‌ام !

**دیه‌گو** « خود را پس‌میکشد »

چه ننگی ، ویکتوریا ، چه ننگی •

**ویکتوریا**

ننگ ؛ برای‌چه این کلمه را میگوئی ؟

**دیه‌گو**

فکر میکنم که میترسم واین‌برای‌من‌ننگ است •

« صدای ناله وزاری بیماران بگوش میرسد • دیه‌گو »
« بطرف آنها میدود مردمی که روی سن هستند »
« مطابق آهنگ کوپلا درحرکتند »

**دسته‌کر**

چه‌کسی حق دارد وچه‌کسی‌ندارد ؟
بیاندیش
که‌هرچه در این دنیاست دروغ است
و فقط یك حقیقت وجود دارد که‌آن‌مرگ‌است •

« پروژکتور روی‌کلیسا وروی کاخ حاکم میتابد • »
« قرائت آیات و نمازگذاشتن در کلیسا مشاهده »

« میگردد . از کاخ سلطنتی نخستین آلکاد خطاب بمردم »
« آغاز سخن میکند »

## آلکاد اول

فرمان حاکم . ازهم امروز بمنظور ادای کفاره باین بدبختی مشترك وبرای اجتناب ازخطر سرایت مرض هر نوع اجتماع عمومی ممنوع اعلام میگردد وهر نوع تفریح وسر گرمی دسته‌جمعی غیر قانونی خواهد بود ونیز ....

## یك زن

« ازمیان جمعیت زوزه‌وار فریادمیزند »

آنجا ! آنجا ! دارندیك مرده را مخفی میکنند . نباید همینطور مرده را رها کرد ، میگندد ! ننگ بر این مردم ! این را باید دفن کرد .

« بی‌نظمی مشاهده میشود . دومرد درحالیکه زن »
« راگرفته‌میکشند دورمیشوند »

## آلکاد

ونیز حاکم اهالی شهر را مطمئن میسازد که وی وسایل کافی برای کنترل تحول این بلای غیر منتظره که فعلا شهر را میکوبد در اختیار دارد . بعقیدهٔ کلیهٔ پزشکان کافی است که بادی ازدریاشروع بوزیدن کند ودرنتیجه طاعون عقب نشینی نماید . انشاء اله .

« دراین لحظه دوضربه قوی خفه‌سخنان اورا قطع »
« میکند . سپس دو ضربه قوی خفه دیگر نواخته »
« میشود درهمین‌حال ناقوس باتمام قدرت نوسانی »

« خود زنگ مرگ میزنند ودر کلیسا انبوه مردم»
« بنماز هجوم میآورند سپس یك سکوت مطلق »
« ووحشت‌زا برهمه مستولی‌میشود . دراین‌هنگام»
«دو نفر خارجی که‌یکی زن‌ودیگری‌مرد است‌داخل»
«میشوند . همه چشمها بسوی آنها منحرف‌میشود »
« مرد که‌باندازه کافی تنومنداست سرش برهنه است »
« ویك نوع اونیفورم برتن‌ویك‌نشان مخصوص‌بر »
« سینه‌دارد . زن‌نیز ملبس‌باونیفورم‌است‌مضافاً که »
« یقه وسردستهای لباس او سفید است ویك دفتر »
« نسبتاً قطور در دست دارد . هر دو پیش‌میآیند»
« تاجلوکاخ حاکم میرسند واورا سلام میدهند »

**حاکم**

چی میخواهید ، خارجیها ؟

**مرد** « بالحن مؤدبانه »

مقام شمارا .

**همه**

چه ؟ چه‌میگوید ؟ .

**حاکم**

شما بدموقعی را انتخاب کردید واین گستاخی‌وبی‌ادبی ممکن است برایتان گران تمام شود . ولی‌شاید ما مورد تقاضای شما را بد فهمیده باشیم . اصلا بگوئید به‌بینم شما کیستید ؟

**مرد**

حدس‌بزنید !

**الکاداول**

من نمی‌دانم شما ، خارجی ، چه کسی هستید . اما میدانم که عاقبت کارشماچیست ؟ وبچه‌جائی‌قدم گذاشته‌اید ؟

**مرد** « خیلی‌آرام » « خطاب بزن »

شما الهام دهنده‌اید ، دوست عزیزدرباره این موضوع چه فکر میکنید ، آیا باید بآنها بگویم که من کیستم ؟ .

**خانم‌منشی**

عادتا ماخودرا عملا معرفی‌میکنیم ومیشناسانیم .

**مرد**

ولی این آقایان خیلی عجله واصراردارند .

**خانم منشی**

محققاً در این اصرارشان دلائلی برای‌خودشان‌دارند . وانگهی ما برای بازدید باینجا آمده‌ایم وباید خودمان را تسلیم عادات و سنن محل کنیم .

**مرد**

منظورتان را متوجهم . اما فکر نمی کنید که اگر ما خود را معرفی کنیم موجبات بی نظمی مختصری را در این افکار ساده فراهم نمائیم ؟

**خانم‌منشی**

اگر بخواهش آقایان ترتیب اثرندهیم مرتکب بی‌ادبی‌شده‌ایم وبعقیده من بی‌نظمی همیشه بهتر از بی‌ادبی‌است .

**مرد**

شما آدم را مجاب میکنید . ولی نگرانی های دیگری باقیست.....

**خانم منشی**

از دوصورت خارج نیست ....

**مرد**

ادامه بدهید من آماده شنیدنم . . . . .

**خانم منشی**

یاشما خود رامعرفی میکنید یانمی کنید ، اگرمعرفی کنید آنها خواهنددانست که شما کیستید و اگرمعرفی نکنید خیلی ساده آنها خواهند فهمید که شما چه کسی هستید .

**مرد**

مطلب برای من کاملاروشن شد .

**حاکم**

بهرحال ، پرحرفی کافی است ! قبل از اینکه تصمیمات شایسته ولازم اتخاذشود من برای آخرین باربشمااخطارمیکنم که خود رامعرفی کنیدو بگوئید که چه میخواهید .

**مرد** « کههنوزطبیعی است »

من طاعون ، وشما ؟

**حاکم**

طاعون ؟

**مرد**

بلی من طاعون هستم و بمقام شما هم احتیاج دارم . باور کنید

که از این پیشنهاد متأسفم ولی چه‌میشود کرد من کارهای زیادی دارم که باید انجام بدهم و چاره‌ای جز این نیست . اگر مثلا دو ساعت وقت بشما بدهم که مقام خود را بمن‌منتقل کنید آیا کافی‌خواهدبود ؟

حاکم

این بار شما خیلی تندمیروید ، متوجه باشید که از این شیادی مجازات خواهیدشد . گارد !

مرد

صبر کنید ! من‌میل ندارم هیچکس‌را بزور وادار بانجام امری کنم . پرنسیپ من منطقی وصحیح‌العمل‌بودن است . کاملا متوجهم که روشم تعجب‌انگیزاست وخلاصه‌آنکه‌شمامراخوب نمی‌شناسیدولی واقعاً میل دارم که بطور ساده مقام خودرا بمن‌واگذار کنیدوهیچ‌نمی‌خواهم که مجبور بشوم نیرویم را بمرحلهٔ آزمایش درآورم . آیا بقول من نمی‌توانید اعتماد کنید ؟ .

حاکم

من وقت برای‌تلف کردن ندارم ، وازشوخی که زیادطول بکشد خوشم نمی‌آید . این‌مردرا توقیف کنید !

مرد

بنا براین باید بآزمایش‌لازم تن در داد ، اما خیلی کسالت‌آور است . (خطاب بخانم منشی) دوست عزیز میل‌دارید مبادرت به خط زدن یك اسم بکنید ؟

« مرد دستش‌را بسوی یکی‌ازافراد گارد درازمیکند . »
« خانم‌منشی آشکاراچیزی‌رادردفترش‌خط میزندضربهٔ »
«خفه‌طنین‌میافکند . آن‌مأمور گارد میافتدوخانم‌منشی»
« اورامعاینه‌میکند . »

خانم‌منشی

حضرت اجل ! همه‌چیز منظم و بر وفق مراد است ۳ علامت اینجاست . (خطاب بدیگران بالحنی‌دوستانه) یك علامت یعنی شما مورد سوء ظن هستید . دو علامت یعنی دچار مرض شده‌اید و۳ علامت‌موقعی است که اسم‌شماخط میخورد .

هیچ‌چیز ساده‌ترازاین‌نمیشود .

مرد

آه ! فراموش کردم که منشیم را بشما معرفی کنم . حالا دیگر شما اورا میشناسید انسان بخیلی اشخاص‌درزندگی‌برخورد میکند ...

خانم‌منشی

قابل بخششند ! وانگهی آنهاهمیشه درپایان کار مرا میشناسند.

مرد

یك خوی وطبیعت‌خوشبخت ، ملاحظه میکنید ! شاد ، راضی و متکی‌بنفس ...

خانم‌منشی

من‌سزاوار اینهمه تمجید نیستم . حقیقت‌این‌است که‌باخوشروئی ولبخند کار ساده‌تروآسان‌تر میشود .

**مرد**

این روش بسیار عالی است ، حالا بر گردیم بموضوع اصلی خودمان (خطاب‌بحاکم) و این یك‌دلیل میتواند مبین این باشد که من جدی صحبت میکنم وشوخی نمیکنم ؟ شما هیچ حرفی نمی‌زنید ؟خوب پس معلوم میشود که شما را ترسانده‌ام ولی‌باور کنید که این‌برخلاف میل‌خودم است که‌شمارا بترسانم. ترجیح‌میدادم که‌باطریق‌دوستانه‌تری ودریك‌محیط مودت‌آمیزاین‌تبدیل مقام تحقق می‌پذیرفت. بهتراین بود که قراردادی که براساس اعتماد متقابل استوار باشد و باقول طرفین تضمین گردد بین‌ما منعقد میشد . بعبارت‌دیگر قراردادی‌شرافتمندانه. بااینهمه هنوزبرای انجام‌چنین امری دیرنشده است. آیامهلت دوساعته بنظر شماکافی است ؟

« حاکم‌سررا بعلامت نفی‌تکان‌میدهد »

**مرد** « درحالیکه‌بطرف خانم‌منشی میچرخد »

چقدر پذیرفتن‌این‌امر نامطبوع است !

**خانم‌منشی**

« درحالیکه‌سرش‌راتکان‌میدهد »

یك لجوج سرسخت ! چه موقع نشناسی !

**مرد** «خطاب‌بحاکم»

با اینهمه من میل و اصرار دارم که رضایت شما را جلب کنم و بدون‌موافقت شما نمی‌خواهم دست به هیچ کاری بزنم چه‌من باصولی معتقد وپا بندم‌ومیل ندارم برخلاف آنها عملی‌بکنم . همکار من این‌خانم

منشی آنقدر عمل خط زدن را ادامه خواهد داد تا آنکه شما آزادانه به‌تجدید سازمان کوچکی که من پیشنهاد میکنم تسلیم شوید . (خطاب بخانم منشی) دوست عزیز آماده‌اید ؟ .

**خانم‌منشی**

مداد من‌سرش کندشده‌است‌ولی مطمئن هستم در مدتی که آنرا میتراشم‌تمام کارهادرست‌خواهدشد و به بهترین وجهی که در نفع همه است بسامان‌خواهدرسید .

**مرد** «آه میکشد»

اگر این خوشبینی‌شما نمیبود ، حرفهٔ من‌خیلی دردناك و رنج‌آور بود !

**خانم‌منشی** «درحالیکه‌مدادش‌رامیتراشد»

این منشی کامل‌العیار مطمئن‌است که بالاخره هر امری‌میتواند بروفق‌مراد بچرخد ، بشرط آنکه درحساب اموراشتباهی رخ ندهد و مذاکرات باتفرقه‌طرفین‌قطع‌نشود وبروعده‌ها نیز توجه باشد و اگر احیاناً جدائی‌طرفین‌مذاکره‌پیش‌آمد ومذاکرات قطع‌شد راهی‌بتوان یافت که دوباره شروع شود . من‌معتقدم که درهر بدبختی‌روزنهٔ امیدی وجود دارد . مثلاحتی‌خودجنگ دارای‌خصایصی است که قابل توجه است . چنانکه قبرستان هم که‌زمین‌هائی‌درآن برای‌ابدخریداری شده منافعی‌میرساندباین‌نحو که‌هرده‌سال‌یکباره‌مان‌امتیازات ابدی‌بدیگری فروخته میشود [1] .

---

۱ـ دراروپارسم‌براین‌است که یك قطعه زمین‌که برای قبر بفروش‌میرود بطورموقتی‌یادائمی‌باشد. البته‌موقتی که‌ازده‌سال‌کمتر نیست ارزان است وابدی بسیار گران. درزمان‌جنگ‌چون کشته‌زیاداست اصولاتوجهی‌با بدیت‌زمین‌نمیشود.

مرد

سخنان‌شما مثل جواهراست . . . . آیا کارمدادتان تمام‌شد ؟

خانم‌منشی

بلی . حالاما میتوانیم شروع کنیم .

مرد

بسیارخوب‌شروع کنیم .

« مرد برای‌خط زدن‌وکشتن نادارا که‌جلوآمده‌است »
« انتخاب میکند . نادابغتتاً قهقهه‌مستانه‌ای‌سرمیدهد »

خانم‌منشی

آیا میتوانم باطلاع شما برسانم که این‌شخص‌ازآن‌نوع اشخاصی است که‌بهیچ‌چیز اعتقاد ندارد وازآن‌افرادی‌است که‌برای کارماخیلی مفید خواهدبود ؟ .

مرد

کاملا منطقی‌است ، پس‌بایکی از الکادها کارخود راآغاز کنیم.

« ترس‌ناگهانی‌آلکادها . »

حاکم

صبر کنید !

خانم‌منشی

آهان این کلمه امیدوار کننده است ، حضرت اجل .

مرد «باعجله وشتاب»

آیا کاری بامن دارید آقای حاکم ؟

حاکم

اگر من‌جایم را بشما واگذار کنم خودم وکسانم و همچنین

آلکادهاجانمان‌در امان‌خواهدبود ؟ .

اینکه بدیهی است ، عجب ، این‌طریقه و آئین ماست .

« فرمانداد باآلکادهامذاکره‌ای میکند وسپس‌روی »
« بمردم‌کرده میگوید »

**حاکم**

مردم کادیکس ، شماخودمی‌بینید وحالا دیگر منهم مطمئنم که که همه‌چیز تغییر کرده‌است . بخاطرمنافع‌شماشایدمناسب‌تر این باشد که من‌این‌شهررا رها کنم وآنرابقدرت جدیدی که تازه شروع بعرض‌اندام کرده است واگذار کنم . موافقت نامه‌ای که من با او منعقد کردم بدون شك موجب این‌خواهد شد که شهررا از خطر بزرگتری رهائی بخشد . وشما میتوانید رجاء واثق داشته باشید که‌خارج‌ازچهار دیواری‌شهرتان دولتی دارید که خواهد توانست روزی‌برای شمامفید باشد .

آیا احتیاجی‌هست که تذکربدهم که‌نسبت بسلامتی‌وامنیت‌خودم بخاطر شما هیچ اهمیت نمیدهم . . . . ؟

**مرد**

معذرت میخواهم از اینکه سخنان شما را قطع میکنم میخواستم بگویم که اگرتوضیح بدهید که باقصد ورضای‌کامل وبامیلی وافربااین تغییر قدرت تسلیم‌شده‌اید ونیز قرار داد منعقده درکمال‌آزادی وطیب خاطرانعقاد یافته است مراممنون کرده‌اید .

« حاکم‌باطراف‌خودنظری‌میافکند. خانم‌منشی‌سرمداد»
« رابدهانش‌نزدیك‌میکند »

**حاکم**

مسلماً من در آزادی کامل این موافقت نامه را تصویب نمودم .

« حاکم با لکنت چیزی میگوید . عقب عقب میرود و بعد »
« فرار میکند »

**مرد** «خطاب به آلکاد اول»

لطفاً ما را باین زودی ترك نکنید ! من به شخصیتی که مردم باو اعتماد داشته باشند احتیاج دارم تا باواسطه او بتوانم اراده ومیل خود را بمردم بشناسانم . ( آلکاد اول مردداست ) مسلماً شما این پیشنهاد مرا قبول میکنید . (خطاب بخانم منشی) دوست عزیز . . . . .

**آلکاد اول**

بدیهی است ، این برای من افتخار بزرگی است .

**مرد**

بسیار خوب . (خطاب بخانم منشی) بنابراین دوست عزیز ، شما تصویب نامه های ما را باطلاع آلکاد میرسانید و او نیز بنوبه خود مردم را از این تصویب نامه ها مطلع میکند تا آنها بدانند که بعد از این مطابق مقررات زندگی خواهند کرد .

**خانم منشی**

تصویب نامه ها از طرف آلکاد اول و مشاورینش ملاحظه شده و انتشاریافته است .....

**آلکاداول**

ولی من هنوز چیزی ندیده ام . . . .

**خانم‌منشی**

این زحمتی‌بود که ما نخواستیم‌برشما تحمیل شود . و من فکر میکنم که شما بایدخوشحال ومتشکرباشیداز اینکه مأمورین ما تحمل زحمت انشاء مقررات را میکنند وبشمافقط افتخار امضاءآنرامیدهند.

**آلکاد اول**

بدون‌تردید . ولی ....

**خانم‌منشی**

این تصویب نامه که بطور رسمی‌انتشار یافت‌وانتشار آن‌نمونه‌ای از اطاعت‌محض‌از اراده پیشوای محبوب‌ماست مشتمل‌برمقررات‌مربوط بمعاونت‌و کمك‌های احسانی بهمشهریان‌است که‌بمرض دچار شده‌اند و نیز مقررات مربوط بتمام اشخاص‌صاحب شغل میباشد مانند مراقبین ، نگهبانان ، اعدام کنندگان و گورکن‌ها . بدیهی است که کلیهٔ این اشخاص‌بایدبرای اجرای فرامین بدون‌هیچ تبعیض سوگندیاد کنند .

**آلکاداول**

این چه کلماتی‌است‌خواهش‌میکنم ؟

**خانم‌منشی**

این‌طرزبیان برای‌این است که‌مردم کمی باابهام و تاریکی آشنا شوندوبآن‌عادت کنند .

هرچه آنها کمتر بفهمند بیشتر تسلیم وسربراه خواهندبود. واینك این فرامین وتصویب‌نامه‌ها رابشمامیدهم که‌یکی بعدازدیگری آنرا در شهرندا دهید مسلماً هضم این‌مقررات برای مردم حتی‌برای آن مردمی که شعورکافی ندارند و مطالب را به‌آسانی نمیتوانند درك

کنندآسان خواهدشد .

اینها امربران ما هستند . قیافه‌های دوست داشتنی آنها بتأثیر فرامین کمك خواهد کرد .

« امر بران حاضر میشوند »

**مردم**

حاکم فرار کرد ، حاکم فرار کرد !

**نادا**

برحسب حقوقی که حاکم جدید بدست‌آورده دولت یعنی او و باید با تمام قوا دولت‌اورا حفظ کرد .

**مردم**

دولت ، حاکم‌قبلی بود . وحالادیگراو وجودنداردچون‌طاعون قدرت را دردست گرفته وصاحب دولت شده است .

**نادا**

برای شما چه فرقی‌میکند ؟ طاعون یاحاکم . درهرحال‌دولت وجود دارد .

« مردم بحرکت در میآیند و بنظر میرسدکه درپی »
« خارج شدن هستند و میخواهند درهای خروجی »
« را پیداکنتند . یك امر بر خود را بمیان آنها »
« می‌اندازد ».

**اولین امربر**

تمام خانه‌های آلوده باید بوسیله یك ستاره سیاه که بشعاع یك پا خواهد بود ودر وسط در خانه کوبیده خواهد شد مشخص شوند .

روی این ستاره این جمله نوشته خواهد « ماهمه‌برادرهستیم » ـ ستاره مزبور بایدتا باز شدن مجددخانه باقی بماند . بدیهی‌است کسانی که ازاین‌دستورسرپیچی کنند بمجازات قانونی خواهند رسید .

« امر برخارج میشود »

**یك‌صدا**

کدام قانون ؟

**یك‌صدای دیگر**

مسلماً قانون جدید .

**دسته‌کر**

پیشوایان ما بما گفته بودند که در مواقع سختی ما را حمایت میکنند . ولی با وجود این حالا ما تنها وبی‌کس هستیم .

مه وسیاهی وحشت افزا دارد درچهار گوشه شهرضخیم‌تر وانبوه تر می‌شود و کم کم عطرمیوه‌ها و گلها را ازبین میبرد . زیبائی‌فصل‌را منهدم میکند وروشنائی آنرا بتاریکی‌میکشاند وطراوت ونشاط‌تابستانی را خفه میکند .

آه . کادیکس ای‌شهر دریانوردان ! تازه‌همین دیروز . بادهای ریگزاری قویتر وسریعترازهروقت که از باغهای آفریقا گذشته‌بود از بالای تنگه عبورکرد و دختران زیبا وجوان ما را بوجد و سرور آورد . اما باز باز ایستاد . و اگر بازهم میوزید به‌تنهائی میتوانست شهر را ازهربلا ومصیبتی پاك و تصفیه کند . پیشوایان ما میگفتند که هرگز اتفاقی نخواهد افتاد . درحالیکه می‌بینم که آن دیگری حق داشت و درست میگفت که خبری هست وحادثه ومصیبتی درپیش است

و که ما بالاخره در میان آن قرار گرفته‌ایم . باید فرار کرد فراری بدون درنگ ونردید . قبل‌ازاینکه درها دوباوه بروی مردم‌آفت‌زده بدبخت بسته شود باید فرار کرد .

**دومین‌امر بر**

بعدازاین کلیهٔ خواربار و آذوقه‌ای که در طراز اول احتیاج قراردارد دراختیاز شهرقرارخواهد گرفت . باین معنی که ازاین پس خواروبار بطور مساوی و در حداقل بین مردم پخش خواهد شد آنهم نه‌بین همه بلکه‌آنهائی که بتوانند علاقه و تعلق درخور تحسینشان را بوضع اجتماعی جدید ثابت نمایند .

« اولین دربسته میشود »

**سومین امر بر**

کلیهٔ چراغها باید درساعت ۹ شب خاموش‌شود وبعدازآن هیچ وسیله نقلیه اختصاصی نمی‌تواند در محل‌های عمومی توقف کند یا در کوچه‌ها درحرکت باشد مگرالبته باداشتن اجازه عبور مخصوص که فقط درمواقع بسیار ناروا واستثنائی صادرخواهد شد وهمیشه هم قابل ابطال است .

کلیه متخلفین ازاین مقررات بمجازات مقرره درقانون‌محکوم خواهند شد .

**صداهائی** « که هرلحظه رساتر وافزون‌تر میشود »

ـ میخواهند درها را ببندند .

ـ درها که بسته است .

ـ نه ، همه‌آنها بسته نیست .

**دسته کر**

آه . بسوی آن درها که هنوز بازند و بسته نشده اند بدویم وخارج شویم ما پسران دریا هستیم وبالاخره بایدخودرا بآنجا برسانیم . جای ما اینجانیست ، آنجاست که حصار ندارد وبدون دراست ، برویم بسوی دریا که طراوت شن‌های سواحل بکرش بطراوت لبهای دختران است و آنقدر دامنه‌اش وسیع است که چشم کار نمیکند . بسوی باد بدویم ، بسوی دریا بسوی دریای آزاد و آبی رنگ که بدبختی‌ها و آلودگی‌ها را میشوید و نسیم جان بخشش طراوت زندگی میدهد .

**صداهائی**

بسوی دریا ! بسوی دریا !

« مهاجرت دسته جمعی سریعاً آغازمیشود »

**چهارمین امر بر**

معاونت و کمك بآنها که دچارمرض شده اند اکیداً ممنوع است وباید بمأمورین مربوطه اطلاع داده شود تا آنها اقدامات لازم رادرباره بیمار مرعی دارند . اگر واقف کردن مأمورین از وجود بیماری از طرف افراد خانواده بیمار باشد جیره غذائی اطلاع دهندگان برحسب مقررات ، باصطلاح ، سهم تعاونی دوبرابر خواهد شد .

« دومین در بسته میشود »

**دسته کر**

بسوی دریا ! بسوی دریا ! دریاما را نجات خواهد داد . امراض و جنگها نمی‌توانند هیچ تأثیری روی دریا داشته باشند او دولت‌های بیشماری را دیده ودرپشت سر گذاشته است . او همیشه صبح سرخ فام

و پسین سبز گون بما نشان داده و از شامگاه تا بامداد طراوت پایان ناپذیر آبهایش را درطول شبهای پرستاره بما ارزانی بخشیده‌است .

اوه ! ای کویردورافتاده‌یی که بانمك شورغسل تعمیدت‌داده‌اند، تنها توئی که جلو دریا ، درمیان بادها وسینه خورشید قرار گرفته‌ای وازاین شهرهای‌بسته‌وتشنه وداغ زده که مانند گورستان‌آدمیان‌ازترس در بروی خود بسته‌اند آزادی

زود ! زود ! چه کسی مرا از آدمیزاده ووحشت هایش رهائی میبخشد ؟ .

من در اول سال خوشبخت بودم ودر بین انبوه میوه‌ها و طبیعت جان‌افزا وتابستان خوش قدم غوطه میخوردم وافرادانسانی را دوست میداشتم وفقط من بودم واسپانیا . ولی حالادیگرصدای امواج‌دریا را نمی‌شنوم ، سکوت مرگبار ، ترس عمیق و بیهوده ، ناسزا و دنائت بر همه جا حکومت میکند . دیگر برادران هم شهری من از گودال نگرانی وترس خارج نمی شوند وروز بروز این گودال دارد عمیق‌تر میشود ، چه کسی دریاهای‌فراموش شده را بمن‌برمیگرداند ،چه کسی آبهای‌آرام دریاهای‌وسیع وراه‌های‌مواج وشیارهای‌متحرك آنرا بمن باز میدهد ؟

بسوی دریا ! بسوی دریا ! قبل از اینکه همه درها بسته شود بسوی دریا .

**يك‌صدا**

زود باشید ! بآن بیمار که در شرف مرگ است دست مزن و فرار کن .

**یك صدا**

او علامت دارد !

**یك صدا**

از او دورشوید ! فاصله بگیرید !

« اورا رها میکنند و بزمین میاندازند . سومین در »
« بسته میگردد ».

**یك صدا**

اوه ! خدای بزرگ وقهار بمارحم کن !

**یك صدا**

آی دزد ! آی دزد . رومیزی‌برردری زمان عروسی مرادزدید !

« دزد را تعقیب میکنند واورا دستگیرمینمایند و »
« چهارمین دربسته میشود ».

**یك صدا**

آنرا مخفی کن . مگذار دیگران به‌ببینند این ذخیرهٔ آذوقه ماست !

**یك صدا**

من هیچ چیز ذخیره برای راه ندارم . برادر یك قطعه نان بمن بده ! درعوض من گیتارم را که مرصع است ونگین‌هائی ازصدف دارد بتومیدهم .

**یك صدا**

این نان برای بچه‌های من است ، نه‌برای آنها که مرا برادر خود خطاب میکنند . آخردرخویشاوندی طبقه ودرجه‌ای هست‌درجه برادری بعداز درجه فرزندی است .

**یك صدا**

فقط یك قطعه نان . تمام پولهایم برای فقط یك قطعه نان . من همه دارائیم را بخاطر یك نان بشما میدهم !

« پنجمین در بسته میشود »

**دسته کر**

زود باشیم ! فقط یك دردیگر بازاست ! مصیبت و بلا سریع تر از ما درحرکت است این آفت از دریا بی زار است و نمیخواهد که ما بر آن دست یابیم . شبها آرامند و ستارگان از بالای دکل کشتی ها میگذرند .

پس طاعون اینجا چکاردارد ؟ اومیخواهد مارا در تحت حمایت خود قراردهد . اوما را دوست دارد ولی مطابق ذات و تصور خودش . او میخواهد که ماخوشبخت باشیم ولی نه هر خوشبختی بلکه آن نوع خوشبختی که اومیفهمد و آنرا برای ما میخواهد : زندگی سرد و یخ زده . خوشوقتی وافتخار زوال ناپذیر آن سلسله شادیهای اجباریست که او برای مافراهم کرده وتحمیل میکند .

آنچه که محقق ومسلم است این است که ما دیگرروی لبهایمان طراوت سابق نسیم را حس نمیکنیم .

**یك صدا**

کشیش مرا ترك مکن . من بیچاره ام وبتو پناه آورده ام !

« کشیش فرار میکند »

**مرد بینوا**

او میخواهد فرار کند ، میخواهد فرار کند ! کشیش مزاهم با خود ببر ! وظیفه تو این است که هرجامیروی مرا هم با خود ببری .

تو بایدبحال من رسیدگی کنی نه‌اینکه فرار کنی ! کشیش اگرمن‌تو را از دست بدهم ، همه چیزرا ازدست‌داده‌ام !

« کشیش خودش را ازچنگ‌اوخلاص میکند. مردبینوا»
« ناله‌کنان‌بروی‌زمین‌میافتد »

**مرد بینوا**

ای‌مسیحیان اسپانیا ، شماتنها شدید ، شمارا رها کردند و فرار نمودند !

**پنجمین‌امربر**

« او مطالبش رامختصرمیکندومیگوید »
وبالاخره این خلاصه وچکیده مطلب است .

« طاعون وخانم‌منشی‌جلوآلکاد اول قرارمیگیرندو »
« لبخند زنان‌مطالبدرا تائید میکنند و بنظر میرسد »
« که ازوضع‌راضی‌هستند وبیکدیگر تهنیت‌میگویند. »

**پنجمین‌امربر**

بمنظور اجتناب از هرنوع سرایت مرض بوسیله ارتباطی هوا، مثلا حرف زدن که خودمیتواندیك وسیله نقلیه مرض‌ازیکی بدیگری باشد مقرراست که هریك ازساکنین این‌شهریك قطعه پارچه(تامپون) که لوله شده وبسر که آلوده باشد دردهان بگذارد . تا اشخاص از خطرسرایت مرض از این‌راه نیز مصون باشند . وانگهی این عمل اثر زیبنده دیگری هم دارد و آن این است که افراد باداشتن‌چنین چیزی دردهان قادر بصحبت نیستند واین‌خودموجب سکوت وادب‌خواهدبود،

« ازاین‌لحظه‌همه افراد یك دستمال‌دردهان‌میگذارند»
« درنتیجه سروصدا تخفیف‌میباید درهمین زمان‌طنین»
« موزیك نیزآرام ترمیگردد . دسته‌کرکه‌باچندین »
« صداشروع شده‌بود بایك‌صدا ادامه میباید »
« تا اینکه منجر بحرکات واشارات میشود ودریك»
« سکوت‌کامل ادامه می‌یابد دهان‌های بازیکن‌ها پر »
« وبسته است آخرین‌دربا قدرت تمام‌بهم میخورد و »
« وباکرکره‌های آن‌بسته میشود »

**دسته‌کر**

بدبخت شدیم ! بدبخت شدیم ! دیگر ما تنها هستیم فقط طاعون است وما ! آخرین‌درهم‌بسته شد! دیگر ماهیچ چیزنمی‌شنویم‌وصدائی بگوشمان نمیرسد .

دریا بعدازاین با مافاصله زیاد داردودستمان بآن نمیرسد.حالا دیگر مادرمیان درد ومرض غوطه‌وریم . تنها کاری که برایمان باقی مانده این‌است که دراین‌شهرتنگ ودربسته بچرخیم‌ودوربزنیم.در این شهری که‌نه‌درخت‌وجود دارد ونه‌آب‌وتنها زینتش درهای‌بلند صیقلی و قفل شده‌ومردم‌نالان واز پا افتاده است . از این ببعد کادیکس چون میدان‌مبارزه‌سیاه‌وسرخی‌است که قتل‌عام مردم مطابق با اصول‌مذهبی ومقررات‌انجام میشود .

برادران ! این‌فلاکت ومضیقه که همچون مجازات بما تحمیل شده‌است مهم‌تروبزرگتراز تقصیراتی‌است که مامرتکب شده‌ایم . این مجازات متناسب‌باگناه‌ما نیست و ماسزاواراین زندان مرگبار نبودیم

و نیستیم !

ماقبول داریم که دلهایمان بی گناه نبوده ، ولی ، آخرما دنیا را دوست میداریم و بموجوداتش علاقه میورزیم . همین علاقه و محبت کافی بود که مانجات داده شویم ! ولی دیگر بادها از کار افتاده اند و نمی زند، آسمان خالی است و نشانهٔ نجاتی روی آن دیده نمیشود ، ای برادران برای آخرین بار قبل از اینکه دهان های ما کاملا بسته شوند ، آنها را باقدرت تمام بگشائیم واز این وحشت وترور درمیان ریگزار کادیکس فریاد بکشیم .

« صدای ناله ها بگوش میرسد و سپس سکوت برقرار »
« میشود از ارکستر فقط صدای زنگها شنیده میشود »
« وزو وز وطنین ستاره دنباله دار دوباره بآرامی »
« شروع میشود . »
« درکاخ حاکم . طاعون وخانم منشی دوباره »
« ظاهر میشوند . خانم منشی بجلو گام برمیدارد »
« ودرهر قدم یك اسم خط میزند . ضربه های طبل »
« حرکاتش را مشخص ومجزا میکند . »
« ناداخنده تمسخر آمیزی سر میدهد واولین ارابه »
« نعش کش که صدای قرچ قرچ آن بشدت بگوش »
« میرسد میگذرد . »
« طاعون درقله دکور راست میایستد وعلامتی میدهد »
« همه چیز متوقف میشود ، نه دیگر حرکتی انجام »
« میگیرد و نه صدائی از کسی بیرون میآید ، سکوت »
« مطلق . »

من ، حکومت‌رادردست گرفته‌ام . این عملی است کاملا انجام یافته بنا براین حکومت کردن ازحقوق من است وازآنجمله حقوقی است که در باره آن هیچ جر و بحثی وجود ندارد . شما باید خودرا با این جریان آشنا کنیدو بادولت من تطبیق دهید . مضافاً آنکه نباید در مورد این حکومت رچار اشتباه شوید چه اگرمن حکومت را در دست گرفته‌ام این برحسب ذات وخاصیت من است ، و بهتر خواهد بود که گفته شود من عمل میکنم نه حکومت .

واما در موردشما اسپانیائیها باید بگویم که کمی خیالات افسانه‌ای در سر میپرورانید ومیل‌داریدمرا با یك نظر کاملا تصوری بنگریدوخیال کنید که من پادشاهی ازسیاهانم ویاحشره‌ای عظیم الجثه وحشتناك تصور وخیالات شیرین برای شمالازم است ، این قبول ولی نه، من عصای سلطنت دردست ندارم بلکه بصورت یك گروهبان در آمده‌ام و برشما حکومت میکنم این همان نحوه عملی است که‌شماراعصبانی میکندومن دوست دارم که‌شماعصبانی شوید . شماهنوز خیلی چیزها را باید بفهمیدو خیلی ازحقایق را درك کنید، بشنوید :

پادشاه شمادارای چنگال‌های سیاه‌واونیفرم کامل است . او برتخت سلطنت نمی نشیند و تاجی بر سر نمی گذارد بلکه فقط عمل میکند . کاخ سلطنتی اوسربازخانه وویلای شکارش دادگاه عدالت است .

حکومت نظامی اعلام میگردد .

بنا براین بخاطر داشته باشید که‌وقتی من بمکانی قدم میگذارم هیجان واحساسات جاخالی میکند ورخت برمیبندد .

نه تنها ابراز احساسات وهیجان‌های احساساتی‌ممنوع‌است بلکه کلیه چیزهای بی‌ثبات‌دیگرهم‌مطلقاًغیرمجازاعلام‌میگردد .

لابد میخواهید بدانید آن چیزهای بی‌ثبات دیگر کدام است. بشنوید !

اضطراب‌ها ونگرانی های مسخره آمیز برای خاطر سعادت و افتخارات ، قیافه گرفتن‌های احمقانه‌عاشق‌ها ، تماشاوتامل‌خودخواهانه مناظر، طعنه‌ها و سخره‌های مردوده ، تمام اینها بعداز این بطور مطلق ممنوع خواهدبود

بجای همه اینها من سازمان ونظم نومیآورم ، نظم‌وسازمانی که ممکن است شما را دربدوامر کمی‌ناراحت کند ولی‌بالاخره خواهید فهمید که یك‌سازمان‌صحیح‌وخوب بیشترازیك هیجان و احساسات غلط میارزد .

وبرای بمورد اجرا درآوردن‌و گسترش‌این‌فکر و نقشه عالی ، من‌ازاینجاشروع میکنم که‌مردان وزنان را ازهم جدا کنم ، این جبر قانون‌است .

« مامورین گاردشروع‌باقدام‌میکنند وزنان ومردان »
« را ازهم جدا میکنند . »

دورهٔ ادا وعشوه گذشته‌است وازهم‌اکنون بایدجدی‌بود !

تصور میکنم که حالادیگرشما مرا درك میکنید و میفهمید چه میخواهم بگویم . ملخصا آنکه از امروزباید مردن بانظم‌و ترتیب را بیاموزید وبعبارت‌دیگریادبگیرید که چگونه‌باید بمیرید نظم‌وترتیب مرگ را برهم‌نزده‌باشید .

تا بحال شما بشیوهٔ اسپانیائی میمردید . یعنی تقریباً بطور اتفاقی . سر بر آستان مرگ میگذاشتید بعلت اینکه مثلا بعد ازیك گرما بغتتاً هوا سرد شده و ذات الریه گرفته اید ؛ برای اینکه قاطرهای شما سر دست رفته اند و شما را بزمین در غلطانده اند . برای اینکه راه‌های کوه‌های پیرینه نیلگون و تاریك بوده است . برای اینکه در بهار شط گوادالکوبر برای شنا گران بی احتیاط جالب توجه بوده است ویا برای اینکه احمقهای بدذهنی وجود داشته اند که کسی را بخاطر منافع یا بخاطر افتخار میکشته اند درصورتیکه آنها توجه نداشته اند که نوع کشتن بسیار جالب توجهی هم هست و آن کشتن بخاطر شادی و رضای منطق است .

بلی، شما غلط میمردید ، یکی اینجا ، یکی آنجا ، این در تخت و خوابش و آن دیگری درمیدان گاوبازی این نوعی فساد و کمال بی نظمی و هرج ومرج بود . ولی خوشبختانه این بی نظمی دارد مهار میشود . یك نوع مرگ برای همه و برحسب نظم و ترتیبی که در دفتر ثبت و مقرر شده است .

دیگر مرگ شما روی هوی وهوس نخواهد بود چه هر کس دارای یك برگ هویت و مشخصات است ومطابق آن باید بمیرد . بعد از این، سرنوشت شعور دارد و عاقل است و ادارا تش را زیر نظر مستقیم گرفته .

از این پس شما در آمار قرار میگیرید و بالاخره دارید کم کم بدردی میخورید و برای چیزی بکار میآئید .

شما میمیرید ، این حتمی است. ولی باید بدانید که پس از آن سوخته شده خاکستر خواهید شد و حتی شاید قبل از مردن هم چه این تمیزتر و باصول بهداشت نزدیکتر است و قسمتی از برنامه‌ما را تشکیل میدهد .

نخست اسپانیا !

خود را در ردیف قراردادن برای شایسته وخوب مردن ، این است اصل واساس مطلب! در برابر این عمل که انجام میدهید ازمساعدت ومراحم ما برخوردار خواهید بود .

دقیقاً مواظب باشید که افکارغیرعاقلانه بخود راه ندهید و باصطلاح خودتان تسلیم خشم روحی و دچار تب های کوچکی که عصیان های بزرگ را موجب میشود نشوید .

من تمام این مسخره بازی ها راحذف کرده ام و بجای آن منطق بوجود آورده ام من ازاختلاف و بی منطقی نفرت دارم بنابراین از تاریخ امروزشما باید رزانت فکر وشعورداشته باشید حامل علامت مخصوص خود باشید و از آن سر باز نزنید. در کشاله ران شما علامت گذاری میشود و بطور مشخص حامل غده وخیارك زیر بغل که مشخص مرض است خواهید بود .

اما کسانیکه فکر میکنند که علامات مزبور بآنها ربطی ندارد در میدان گاوبازی مخصوص یکشنبه ها دم خواهند گرفت وازشما که مظنون هستید جدا خواهندشد ولی هیچ نگرانی بخود راه ندهید و تلخکام نباشید، این بآنها هم مربوط است آنها هم درجدول اسامی هستند و بدانید که من هیچ کس را فراموش نخواهم کرد ، همه وهمه مظنونند ، بلی همه مظنونند . بااین فکر ماشروع بکار میکنیم .

درپایان لازم بتذکر است که تمام آنچه که مذکور افتاد و تمام اعمالی که نشانی از آنها رفت مانع از این نمیشوند که احساساتی هم وجود داشته باشد .

مثلا من پرندگان را دوست دارم و به نخستین گلهای بنفشه و

همچنین بدهان باطراوت دوشیز گان جوان علاقه میورزم البته دورادور واین خودلذت بخش است بلی من ایده آلیست هستم .

دل من . . . .

حس میکنم که دارم متأثر و نرم میشوم بهتر است که دور تر نرویم ، خلاصه کنم .

من برای شما سکوت . نظم و عدالت مطلق آورده ام و هیچ تشکری هم ازشما انتظار ندارم چه آنچه که من برای شما انجام میدهم امریست کاملا طبیعی .

فقط ، من همکاری مثبت وفعال شمارا میخواهم .

دستگاه دولت من شروع بکار میکند .

پرده میافتد

پایان قسمت اول

## قسمت دوم

« یکی از میدانهای کادیکس دیده میشود . در »
« طرف راست نگهبانی گورستان قرار دارد و در »
« طرف چپ یك سکوی ساحل[1] که در کنار آن خانه »
« قاضی واقع شده است . بمحض آنکه پرده بالا »
« میرود گورکن‌ها در لباس زندانیان ابدمشغول »
« برداشتن اجساد مردگان هستند ، صدای قرچ . »
« قرچ کالسکه نعش‌کش از پشت صحنهٔ تاتر بگوش »
« میرسد . عرابه داخل میشود و وسط سن توقف »
« میکند زندانیان اجساد را در آن میگذارند ، »
« عرابه بطرف نگهبانی گورستان حرکت میکند و »
« دو باره بآنجا برمیگردد . در آن لحظه که »
« نعش‌کش جلو گورستان توقف میکند . موزیك »
« نظامی شروع بنواختن میکند و نگهبانی گورستان »
« با کنار رفتن پرده‌ای بر تماشاچیان ظاهر میشود . »
« این نگهبانی شبیه یك ورزشگاه سرپوشیده مدرسه‌ایست »
« درداخل آن خانم منشی روی یك صندلی بلند جلوس »
« کرده . کمی پائین‌تر چندمیز مانند میزهائی که »
« روی آن کارت و کوپن‌های آذوقه را پخش میکنند »
« قرار دارد . پشت یکی از این میزها آلکاد اول »

---

[1]– Quai

« باسبیلهای‌سفیدش که‌دورش‌داکادمندان گرفته‌اند»
« قرادگرفته است . موزیك قوی‌ترمیشود . در »
« طرف دیگر مأمودین گارد مردم دا بجلو »
« میرانندوآنهادا بداخل محل‌نگهبانی میبرند . »
« زنان‌ومردان‌ازهم‌جداهستندنور بوسط میتابد .»
« طاعون‌دربالای‌کاخش‌کادگران‌غیرمرئی‌دافرمان»
« میدهد . ازوجود این کارگران‌غیرمرئی‌تنها »
« چیزی‌که‌میتوان فهمید جنب‌وجوش در اطراف »
« خارج سن است . »

## طاعون

زودتر ! عجله کنید ، دراین شهر کارهاخیلی کندانجام‌میگیرد. این‌مردم اصلافعالیت‌ندارند وبخوش گذرانی‌وتنبلی‌بیشترخو گرفته‌اند، این تنبلی بنحو شدیدی بچشم میخورد ، سکون و عدم جنبش را در سربازخانه‌ها ودرصف‌های انتظار میتوان توجیه کردومحملی برای‌آن یافت ولی‌خارج‌ازاین دوعدم‌فعالیت‌هیچ‌معناومفهومی ندارد • بلی‌برای خودتان این‌تنبلی‌خیلی خوب است زیراپاهای شمارا خسته نمی کند و ودل‌هایتان‌را ازبارسنگین کار دورمیدارد، ولی نمی‌دانید که این‌تنبلی بهیچ دردی نمی‌خورد ، عجله کنید ! بکوشید برج‌بلندی‌را که من بنیاد گذاشته‌ام بپایان برسانید مراقبین درست کار نمی کنند ، دور شهر را با پرچین‌های‌خاردار دیوار بکشید تا هیچ کس زهره خروج نکند .

هر کس بهاری در زندگیش دارد و بهار من با گل‌های سرخ آهنی شروع میشود ، کوره‌ها را روشن کنید ، اینجا آتشهای شادی

ماهستند .

گارد ! ستاره‌هائی که ما خلق کرده‌ایم بدر خانه‌هائی که من تصمیم دارم بآنها بپردازم نصب کنید ! شما ، (خطاب بخانم‌منشی) دوست عزیز لیستها را بیرون بیاورید وشروع بصدور گواهی نامه‌حیات کنید.

« طاعون ازطرف دیگرسن خارج میشود »

**ماهی‌گیر** « سردسته وسخن‌گوی‌همه‌است »

گواهی‌نامه حیات ، این دیگر برای چیست ؟

**خانم‌منشی**

برای‌چیست ؟ شما بدون در دست داشتن یك گواهی‌نامه حیات چطورمیتوانید بزندگی خود ادامه بدهید ؟

**ماهی‌گیر**

ما بدون چنین گواهی‌نامه‌ای تابحال بخوبی زندگی کرده‌ایم.

**خانم منشی**

برای‌اینکه شما یك حکومت حسابی وشایسته نداشته‌ایدوازحالا چنین دولتی را دارید . اصل‌بزرگی که دولت ما بآن پابند است این است که هرکس احتیاج بیك گواهی‌نامه دارد .

میتوان ازنان وزن صرفنظر نمود ولی‌ازیك گواهی نامه قانونی که هرچیزی را گواهی میکند مطلقاً نمی‌توان صرفنظر کرد .

**ماهی‌گیر**

من قسم میخورم که سه‌پشت است که در خانوادهٔ ام تور بدریا میاندازند وماهی‌میگیرند وبدون اینکه‌کاغذ نوشته‌ای یاسندی دردست داشته باشندکارشان را بخوبی‌انجام میدهند !

**یك صدا**

پدرجد ماهمه قصاب بوده‌اند و ماهم قصابیم . هرگز ما برای کشتن گوسفندان گواهی‌نامه بکار نمی‌بردیم .

**خانم منشی**

شما تابحال دریك وضع آنارشی وهرج‌ومرج بودید همین‌وبس ! توجه کنید مااصلا عملی علیه کشتارگاه‌ها انجام نداده‌ایم برعکس اصول حسابداری و آمار آنرا تکامل بخشیده‌ایم و نواقصش رارفع کرده‌ایم . این رجحان ما بردولت‌های دیگر است .

ـ واما درباره گستردن تور و دام که گفتی باید بگویم که شما خواهید دید که ماهم دارای قدرت نیرومندی هستیم .

ـ آقای آلکاداول اظهارنامه ها را همراه دارید ؟

**آلکاد اول**

بلی اینجااست .

**خانم‌منشی**

گارد ! بهتراست آقا را برای جلو آمدن کمك کنید !

« مأمورین گارد ماهی‌گیر را بحضور خانم منشی »
« میآورند».

**آلکاداول** « قرائت میکند »

نام ، نام فامیل ، وضعیت عمومی .

**خانم‌منشی**

اظهارنامه را بخود او بدهید ، این سؤالات خیلی روشن است ، آقا خودش قسمت‌های سفید را پرخواهد کرد .

**آلکاد اول**

اهم الحوادث الحیات .

**ماهی‌گیر**

این دیگر چیست ؟ من که نمی‌فهمم .

**خانم منشی**

شما باید حوادث و اتفاقات مهم زندگی خود را در این اظهار نامه ذکر کنید واین تنها طریقه‌ایست که میتوانید خود را بما بشناسانید !

**ماهی‌گیر**

زندگی من بخودم تعلق دارد ! این یك امر خصوصی‌است و بهیچ کس دیگر نمی‌تواند مربوط باشد .

**خانم منشی**

امر خصوصی ! این کلمات درفرهنگ ما هیچ معنائی ندارد. فقط یك زندگی وجود دارد آنهم زندگی‌عمومی شماست و این زندگی‌است که شما مجاز باعمال و ادامه آن هستید . آقای آلکاد اول بتفصیل بپردازید.

**آلکاد اول**

متأهل ؟

**ماهی‌گیر**

درسی و یك سالگی .

**آلکاد اول**

علت ازدواج ؟

**ماهی‌گیر**

علت ! دارم دیوانه میشوم .

**خانم منشی**

این باید گفته شود ویك امرحتمی واجتناب ناپذیر است و نیز بهترین طریقه است برای‌علنی‌ساختن ودرمعرض افکارعمومی گذاشتن آنچه را که شما خصوصی وشخصی میدانید .

**ماهی‌گیر**

من ازدواج کردم باین علت که وقتی کسی مرد باشد ازدواج میکند .

**آلکاداول**

زن خودرا طلاق داده‌اید ؟

**ماهی‌گیر**

نه ، مرحوم شده است .

**آلکاداول**

دوباره ازدواج کرده‌اید ؟

**ماهی‌گیر**

نه .

**خانم‌منشی**

چرا ؟

**ماهی‌گیر** «غران»

زیرا زنم را دوست میداشتم .

**خانم‌منشی**

عجیب ! برای چه ؟

**ماهی‌گیر**

آیا باید همه چیزرا توضیح داد ؟

**خانم منشی**

بلی ، دریك اجتماع منظم وسازمان داده شده باید همه چیز را توضیح‌داد .

**آلکاداول**

آیا سابقه کیفری دارید ؟

**ماهی‌گیر**

این دیگرچیست ؟

**خانم منشی**

آیاهرگزبعلت ارتکاب‌غارت، ادای سوگند دروغ یا هتك‌ناموس بعنف محکوم شده اید؟

**ماهی‌گیر**

هرگز !

**خانم‌منشی**

این مرد پرهیز کاری است ، من این را حدس میزدم ، آقای آلکاداول شما درقسمت ملاحظات و اظهارنظر اضافه خواهید کرد که تحت نظر قرار داده شود .

**آلکاداول**

احساسات مدنی ؟

**ماهی‌گیر**

من همیشه بهم‌شهریانم خدمت کرده‌ام ، ممکن نبوده است که فقیری نزد من آمده باشد وبدون یك ماهی خوب بر گردد .

**خانم منشی**

این‌طریقه ، جواب گوئی مجاز نیست.

**آلکاداول**

اوه ! این را من بهتر میتوانم توضیح بدهم ! اصلا توضیح این موضوع درصلاحیت من است ! منظور از احساسات مدنی ، هم‌شهری ، این است که آیا شما جزء آن‌عده ازمردم هستید که بمقررات‌وقوانین موجود فقط بعلت اینکه وجود دارد احترام میگذارند ؟

**ماهی‌گیر**

بلی ، وقتی که این‌مقررات عادلانه وعاقلانه هستند .

**خانم منشی**

مشکوك ! یادداشت کنید که احساسات مدنی مشکوك است ! آخرین سئوال را قرائت کنید .

**آلکاداول** «باشکال وسختی‌قرائت میکند»

علت وجودی ؟

**ماهی‌گیر**

خداوند مادر مرا نیامرزد اگر من ازاین‌جملات دهاتی شما فهمیده باشم .

**خانم منشی**

مفهوم این جمله این است که برای چه‌بوجودآمده اید و علل موجودیت شماچیست؟

**ماهی‌گیر**

علل!چه علل‌ودلایلی‌میخواهید که‌برای‌موجودیت‌خودم‌پیدا کنم؟

**خانم‌منشی**

آقای آلکاد اول‌ملاحظه میکنید ! دقیقاً آنرا یادداشت کنید، صاحب اظهارنامه قبول دارد که موجودیتش غیر قابل توجیه و بدون دلیل است ، درموقع انجام کار ماخیلی آزاد تر خواهیم بود، و شما ، صاحب اظهار نامه باید بدانید که گواهی نامه‌ای که برای حیاتتان صادر خواهد شد موقتی است و در صورت لزوم مدت آن بعداً تمدید خواهد گردید .

**ماهی‌گیر**

موقتی یاغیر موقتی ،درهرحال‌آنرا بمن‌بدهید تابتوانم‌بخانه‌ام بر گردم ،خانواده‌ام منتظرم هستند .

**خانم‌منشی**

البته ! ولی‌قبلا شما باید یك گواهی‌نامه صحت‌مزاج تهیه کنید، این گواهی نامه‌پس‌از انجام‌تشریفاتی صادر خواهدشد ،برای‌اخذآن لازم‌است که بطبقه دوم ، بقسمت کارهای درجریان ، اداره منتظرین ، شعبه کمکی مراجعه کنید .

«ماهی گیر خارج‌میشود .نعش‌کش دراین‌مدت بجلو»
«گورستان‌رسیده است وتخلیهٔ‌آن شروع‌میشوداماادا»
«که‌مست‌استازنعش‌کش بیرون میپرد وعربده‌کشان»
«میگوید»

**ادا**

من که بشما گفتم‌نمرده ام !

«مأمورین میخواهند دوباره اورا در نعش‌کش‌قرار»

«دهند اما اوخودش را ازدست آنها خلاص میکند »
«وبداخل نگهبانی میگریزد.»

**نادا**

بالاخره چه ! اگرمن مرده بودم که‌همه خبر میشدند . اوه ! ببخشید !

**خانم‌منشی**

اشکالی ندارد ، نزدیك شوید .

**نادا**

آنها مرابار نعش‌کش کردند ، درصورتیکه من‌فقط‌زیادی می زده‌بودم ! موضوع منهدم کردن !

**خانم‌منشی**

منهدم کردن چه ؟

**نادا**

همه‌چیز ، خوشگل من ، هرچه بیشتر منهدم شود کارها بهتر جریان میپابد ،واگرهمه منهدم شوند آنوقت دنیا بهشت‌خواهد شد ! مثلاازآنجمله که‌باید منهدم کرد دل داده ها که من از آنها نفرت دارم، هنگامی که عاشقی ازجلوام میگذرد باوتف‌میاندازم،البته پشت سرش ووقتی رد شد ، زیراکینه جویانی دراین ماجراها وجود دارند که‌آدم راناراحت میکنند .

کودکان این نسل کثیفی که آینده را میخواهند بنا گذارند . گلها بااین قیافه‌های احمقانه‌ای که‌دارند . رود خانه‌ها که قادر نیستند جهت فکرونحوه تصور ماراتغییر دهند ! منهدم کنیم ،همه‌چیزراحذف

کنیم واز بین ببریم ! این فلسفه‌من است .
خدا ازدنیابرگشته‌ومنکر آنست ومن ازخدابرگشته‌ام‌ومنکر
اوهستم ! زنده‌باد هیچ‌زیرا این‌تنها چیزی است که‌وجوددارد !

**خانم‌منشی**

چطور میشود همه‌اینها رامنهدم کرد وازبین‌برد ؟

**نادا**

بامی‌زدن‌وباده گساری کردن تاوقت مرگ، آنوقت‌همه چیز
نابود میشود .

**خانم‌منشی**

این‌طریقه غلطی است! روش مابهتر است . اسم تو چیست ؟

**نادا**

هیچ .

**خانم‌منشی**

چی ؟

**نادا**

هیچ .

**خانم منشی**

من‌از تو اسمت را میپرسم .

**نادا**

همین اسم‌من‌است .

**خانم‌منشی**

بسیارخوب ، باچنین اسمی مامیتوانیم هر کاری راباهم انجام

دهیم !

بیا اینطرف بایست ، تو از این لحظه ببعد کارمند دولت ما هستـی .

« ماهی گیر داخل میشود »

« خانم منشی ادامه میدهد »

آقای آلکاداول لطفاً دوستما «هیچ» رادرجریان کارها بگذارید. ودراین فرصت شما ! مأمورین گارد ! علامات مارا بفروش برسانید. (خانم منشی بطرف دیه‌گو میرود) سلام، آیامیل‌دارید یك‌علامت‌بخرید؟

**دیه گو**

چه علامتی ؟

**خانم‌منشی**

علامت طاعون ، راستی ( کمی مکث ) شما آزادید که آنرا قبول کنید یارد نمائید بهیچ وجه اجباری نیست .

**دیه گو**

بنا بر این من آنرا رد میکنم .

**خانم‌منشی**

بسیار خوب . ( بطرف ویکتوریا منحرف میشود و بسمت او میرود ) وشماچطور ؟

**ویکتوریا**

من‌حاضر نیستم بشما جواب بدهم چون‌شما رانمی‌شناسم .

**خانم‌منشی**

بسیارخوب ، من‌فقط‌تذکرمیدهم که‌آنها که ازقبول وحمل‌این

علامت خود داری میکنند مجبورند نوع دیگری را با خود داشته باشند .

**دیه‌گو**

این نوع دوم چیست ؟

**خانم‌منشی**

آهان ، این نوع علامت ، علامت رد وعدم قبول نشان طاعون است . وبدین‌طریق‌در اولین وحله میتوانیم بفهمیم که ما با چه کسی سروکارداریم .

**ماهی‌گیر**

ببخشید . . . . . .

**خانم‌منشی**

« در حالیکه دوباره بطرف ویکتوریا و دیه‌گو »
« روی میگرداند »

بامیددیدار ! ( خطاب بماهی‌گیر ) بازچه خبراست ؟

**ماهی‌گیر** « بایك‌خشم‌تصاعدی »

من از طبقه دوم میآیم . درآنجا بمن‌جواب‌داده‌شد که‌میبایستی باینجابرگردم‌تا نخست یك گواهی‌نامه موجودیت‌بدست آورم در غیر اینصورت‌آنها بمن گواهی‌نامه‌سلامتی‌نخواهندداد .

**خانم‌منشی**

این‌یك امرعادیست .

**ماهی‌گیر**

چطور این‌امری‌عادیست ؟

**خانم‌منشی**

بلی . این‌یك امرعادیست وهمین ثابت میکند که این شهردارد بخودسازمان میدهد . مارجاء واثق‌داریم که‌شما مجرم‌ومقصرید و باید تحت سلطهٔ حکومتی درآئید . ونیز لازم است که‌خودتان‌هم‌حس بکنید که‌مقصرید ؛ واین احساس‌تا وقتیکه خسته و وامانده نشوید برایتان حاصل‌نخواهدشد . وما میخواهیم‌شما راخسته‌کنیم تا این حس را در وجودتان‌ایجاد کنیم ، همین‌وبس ، لذاهنگامی که‌کاملاخسته شدیدهمه چیز خود بخود روبراه‌میشود .

**ماهی‌گیر**

آیا میتوانم بعدازهمه این‌جروبحثها اقلا این گواهی‌نامه‌مقدس موجودیت‌را بدست‌آورم .

**خانم‌منشی**

مطابق اصول وقواعد جاریه نه . زیرا شما باید نخست گواهی سلامتی‌مزاج دردست‌داشته باشید تا بتوانیدباارائه‌آن گواهی‌موجودیت خودرا تحصیل کنید و ظاهراً بنظر نمی‌رسد که راه دیگری داشته باشد .

**ماهی‌گیر**

عجب ! پس‌چه باید کرد ؟

**خانم‌منشی**

اما خارج‌ازاین‌مسائل ، مساعدت‌ولطف‌ما که فقط برای شادی ورضای خودمان‌است وجود داردولی‌دورهٔ‌این‌نشاط وشادی ما مانندهر شادی‌خوب وصحیح کوتاه‌است ، بنابراین این گواهی را برحسب یك

مساعدت مخصوص بشما میدهیم . وبطور ساده باید متوجه باشید که فقط برای یك‌هفته‌دارای‌ارزش‌است وبعددر پایان هفته خواهیم‌دید .

**ماهی‌گیر**

خواهیم‌دید ؟ چه چیزرا ؟

**خانم منشی**

خواهیم دید که آیا موجبات تمدیدآن وجود دارد یانه .

**ماهی‌گیر**

واگر قرارشد که‌تمدید نشودچه خواهدشد ؟

**خانم‌منشی**

در این صورت ، دیگر موجودیت شما تضمینی نخواهد داشت . وبدون‌شك نام شما از دفتر مخصوص حذف میشود . آقای آلکاد اول گواهی‌موجودیت موقتی‌این‌شخص‌رادرسیزده نسخه‌صادر کنید.

**آلکاداول**

سیزده ؟

**خانم منشی**

بلی ! یکی برای متقاضی ودوازده نسخه دیگر برای ضبط در پرونده‌های ادارات مختلفه .

« نور در وسط »

**طاعون**

دستور بدهید کارها واقدامات بزرگ و بی‌فایده راشروع کنند . «خطاب بخانم منشی» شما ، دوست عزیز، معیار وترازوی‌سنجش‌تبعیدی ها وزندانیهارا آماده داشته‌باشید .اقدامات‌لازم‌را برای‌تبدیل‌بی گناهان

به گناه کاران مبذول دارید تا کارگران درستکاری که ما احتیاج داریم باندازه کافی موجود باشند.

مهم‌ها و آنها که برای خودشخصیت قائلندتبعید کنید ! مسلماً در آتیه فاقدمردان کافی خواهیم‌شد ! سرشماری درچه‌حال‌است ؟ .

**خانم‌منشی**

سرشماری درجریان است وهمه چیزبخوبی‌داردبر گذارمیشود ، ونیز فکر میکنم که این‌مردم لایق ، مطالب مرا خوب دَرك کرده‌اند!

**طاعون**

شما خیلی سریع‌التأثرید ، دوست عزیز ، با مهربانی میخواهید دریابید که دیگران مطالب شمارا فهمیده‌اند یانه ؟ این برای شغل و حرفه‌ای که ماداریم‌یکی‌از اشتباهات‌بزرگ وازغلط های‌محض است . این‌مردم‌باصطلاح شمالایق‌محققاً هیچ چیز نفهمیده‌اند . ولی این مهم نیست ! آنچه که‌اصلی‌ومهم‌است این‌نیست که‌آنها بفهمندبلکه این‌است که‌خودرا . . . معدوم کنند ! آهان ! این‌اصطلاحی‌است که‌آن‌معنای لازم را میدهد آیاشماهمینطور فکر نمی کنید ؟

**خانم منشی**

چه‌اصطلاحی ؟

**طاعون**

خودرا معدوم کردن . یالا شروع کنید شما مردم ، خود را معدوم کنید ، خودراقربانی کنید ! آهان‌چه‌فرمولی !

**خانم منشی**

خیلی‌عالی است !

**طاعون**

خیلی‌عالی است ! دراین اصطلاح همه‌چیزمیتوان یافت ! نخست اجرای‌فرمان‌مرگ که خودتصوری‌مؤثر ولذت بخش است وسپس‌این فکر که محکوم‌خودش برای‌اجرای‌مرگ همکاری میکند این درست همان هدفی‌است که‌هر دولت‌خوب آنرا تعقیب‌میکندوموجبات استحکام دولت را فراهم مینماید !

« جارو جنجال در ته سن »

**طاعون**

چه خبراست ؟

« دسته‌کر زنان بجنب وجوش‌میافتد »

**خانم منشی**

زنها سروصدا راه انداخته‌اند .

**دسته‌کر**

این زن‌میخواهد چیزی‌بپرسد .

**طاعون**

بیایدجلو .

**یك‌زن** « در حالیکه‌جلو می‌آید»

شوهرمن کجاست ؟

**طاعون**

آهان ، این‌زن‌باصطلاح قلبی نسانی‌دارد ! چه‌حادثه‌ای برای این‌شوهر پیش آمده .

**زن**

بخانه مراجعت نکرده‌است.

**طاعون**

این که امرخیلی مبتذلی‌است. قطعاً تخت‌وخواب دیگری پیدا کرده‌است تولازم‌نیست اندیشناك باشی.

**زن**

شوهر من مردیست که بخودش احترام میگذرد، او یك مرد کامل‌است.

**طاعون**

یك‌عنقای عالیمرتبه، مسلماً! «خطاب بخانم منشی» به بینم بسر شوهر این زن چه‌آمده دوست عزیز.

**خانم‌منشی**

نام‌ونام خانوادگی!

**زن**

آنتونیو گالوتز

«خانم‌منشی بدفترش نگاهی میکند وسپس باطاعون»
«نجوی میکند.»

**خانم منشی**

زن! بروخوش‌باش او سالم‌است وزندگی نجات یافته‌ای‌دارد.

**زن**

چه‌نوع زندگی؟

**خانم منشی**

زندگی درقصر ییلاقی !

**طاعون**

بلی . من اورا باعده‌ای دیگر که سروصدا راه میانداختند تبعید کردم ، زیرا میخواستم درباره آنها ترحم کرده باشم .

**زن** « درحالیکه عقب‌عقب میرود »

باآنها چه معامله‌ای کردید ؟

**طاعون** « بایك خشم هیستریك »

من آنها را بزندان افکندم تا کنون آنها پراکنده بودند و باهوس‌بازی‌وسبکی زندگی‌میکردند وباصطلاح وضع شل‌وولی‌داشتند اما حالا آنها مجتمعند ودر برویشان بسته‌است .

**زن**

« درحالیکه بطرف‌دسته‌کر فرارمیکند ودسته‌کراو »
« را میپذیرند »

آه ! بدبختی وبیچارگی ! من‌تیره‌روزشدم !

**دسته‌کر**

بیچارگی ! همه بیچاره‌شدیم ! همه تیره روز شدیم !

**طاعون**

ساکت ! اینطورخود را به تنبلی نزنید ! کاری‌انجام‌بدهید!خود را مشغول کنید ! « حالت خیال‌انگیز بخودمیگیرد » آنها **خود** را تحت اجرا درمیآورند و اعدام میکنند . آنها **بخود** مشغول میشوند و بکار **خود** میپردازند آنها **خود**را بزندان‌میافکنند ، دستورزبان‌چیزخوبی

است ومیتواند همه موقع برای همه‌چیز وهمه کس بکار رود !

« نور بسرعت روی نگهبانی گورستان میافتد . در »
« آنجا نادا با آلکاد نشسته‌است . جلو او صفوف »
« اشخاصی است که تحت اداره ونظم‌درآمده‌اند . »

**یك مرد**

هزینه زندگی بالارفته ودیگرمزد ها وحقوقها کفایت زندگی نمیکند .

**نادا**

ماازاین موضوع مطلعیم ، بهمین علت‌حداقل‌جدیدی‌اخیراً تعیین و برقرار شده است .

**مرد**

چه‌مبلغ بمزدها اضافه شده است ؟

**نادا «قرائت‌میکند»**

این‌خیلی ساده است ! بارم شماره ۱۰۸، تصویب نامه مربوط بتعیین ارزش‌مجدد مزدهای‌عموم مشاغل و کارهای تابعه آن برحسب این‌تصویب نامه حداقل مزدها که‌اساس آنها محسوب میشود حذف میگردد و آزادی بدون شرط درجـات متغیر آن اعلام میگردد . درنتیجه این‌درجات متغیر میتوانند مزد را بحد اکثری برسانند که که‌بعداً پیش بینی خواهدشد .

معذالك درجات مزبور ، باصرف‌نظر کردن از افزایش خود سرانه آنها که بطور خیالی در بارم‌نمره ۱۰۷ پیش بینی شدوخارج‌از

طریقه مخصوص طبقه‌بندی ، براساس حداقل مزدی که‌قبلاحذف‌شده حساب خواهندشد .

مرد

بنابراین چه‌نوع اضافه مزدی مادریافت خواهیم‌داشت ؟ .

نادا

اضافه مزدبرای آتیه است‌وبارم برای حالا . ما فقط یك بارم اضافه کرده‌ایم همین وبس

مرد

درهرحال نتیجه چیست ؟ ومیخواهید مردم‌بااین‌بارم‌چه‌بکنند؟

نادا « غران»

مامیخواهیم ، که مردم آنرا بخورند، وحالا نوبت بعدی است (یك مرد دیگر جلو میآید) تومیخواهی شروع بکسب کنی ،من‌معتقدم که‌این فکر عاقلانه ایست ، بسیار خوب این اظها نامه را پر کن ، آهان انگشتانت رادر این مرکب بگذار وسپس‌اینجارا انگشت‌بزن. آهان تمام شد .

مرد

کجا باید انگشتم را پاك کنم .

نادا

کجا باید انگشتم را پاك کنم؟ (او پرونده‌ای راورق میزند وسپس) هیچ جا، چنین چیزی راآئین نامه پیش بینی نکرده است .

مرد

آخرمن که‌نمیتوانم همینطور بااین‌وضع‌بمانم .

نادا

چرا نمیتوانی ؟ وانگهی وقتی که قرارباشد توحق نداشته‌باشی حتی‌بزنت دست‌بزنی این امرچه تأثیـری میتواند برایت داشته باشد مضافاً که‌بودن درهمین وضع برای موردتوبسیارخوب‌است .

مرد

چطور ؟این‌وضع‌برای‌مورد من‌بسیارخوب‌است .

نادا

بلی، این‌تورا پست وتحقیر میکندبنابراین خوب‌است. برگردیم برسر موضوع کسب تو ، آیا ترجیح میدهی که ازماده۲۰۸ ازفصل۶۲ ازسیزدهمین بخشنامه کەمربوط بەپنجمین آئین‌نامه‌است استفاده کنی وبرخوردارشوی‌یاازبند ۲۷ ماده ۲۰۷ پانزدهمین‌بخش‌نامه کەمربوط بەآئین نامه اختصاصی است ؟ .

مرد

من‌نەازآن اطلاعی دارم ، نەازاین وهردو ماده برایم‌مبهم است!

نادا

مسلماً جانم !تو از آنها اطلاعی نداری ومنهم مثل‌توام اما باید بهرحال تصمیم گرفت‌احوط این است کەهردو ماده رادرباره‌تو مجری داریم تا توبتو نی درآن‌واحد ازهردو آنهامستفیض‌شوی .

مرد

نادا ، این‌خیلی زیاد شد ، متشکرم .

نادا

تشکرلازم نیست‌زیرا خیال میکنم، کەیکی از این دو ماده بتو

حق میدهد که دکانی داشته باشی دره‌ورتیکه ماده‌دیگر حق فروش کالا راازتو سلب میکند .

**مرد**

این‌دیگر چیست ؟

**نادا**

دستور !

«یك‌زن سراسیمه سر میرسد »

**نادا**

زن چه خبر است ؟

**زن**

خانه مرا مصادره کردند .

**نادا**

خوب .

**زن**

وآنرا تبدیل بیك اداره کردند .

**نادا**

این طبیعی است !

**زن**

ولی‌آخرمن درکوچه سرگردانم ، بمن قول دادند که مسکن دیگری بمن بدهند .

**نادا**

ببین ، قبلا فکرهمه چیزرا کرده‌اند .

زن

بلی ،اما باید تقاضائی داد تابجریان بیفتد و در طول این مدت کودکان من در کوچه ها سرگردان خواهند بود .

نادا

این خود دلیل دیگری است که تقاضایت بجریان بیافتد ، حالا این اظهارنامه را پر کن .

**زن** « اظهارنامه را میگیرد »

ولی بسرعت اقدام خواهد شد ؟ .

نادا

بشرطی تقاضای تو سریعاً جریان خواهد یافت که دلایلی برای فوریت آن داشته باشی .

زن

مثلا چه نوع دلایلی ؟ .

نادا

مثلا یك برگ گواهی مبنی براینکه نجات ازسرگردانی برایت فوریت دارد .

زن

اکنون کودکان من درزیر آسمان بسر میبرند چه چیز فوری تر از این که بآنها مسکنی داده شود .

نادا

باین علت که بچه هایت در کنار کوچه افتاده اند بتو مسکن نخواهند داد

درصورتی میتوانی مسکن تقاضا کنی که بتوانی یك گواهی نامه تهیه کنی، این با آن فرق دارد .

**زن**

من تا بحال چنین چیزی نشنیده بودم ، این شیوهٔ بیان شیطان است وهیچ کس از آن سردر نمی آورد .

**نادا**

زن ، این اتفاقی نیست که توحرف مرا نمی فهمی بلکه منظور از همهٔ اقداماتی که میشود این است که طوری عمل شود که هیچ کس مطالب دیگری را باوجود آنکه همه بایك زبان تکلم میکنند نفهمد .

مطمئن باش که ما همه داریم بآن مرحله ازدوران تاریخ میرسیم که همه حرف میزنند ولی هرگز جوابی دریافت نمی کنند • ووقتی دو نفر بایکدیگر روبرو میشوند و صحبت میکنند ، حرفهایشان برای خودشان نامفهوم است ودودمیشود وبهوا میرود و بالاخره این وضع بآخرین تکامل خودخواهد رسید ، این آخرین تکامل سکوت مرگ است

**زن**

عدالت حکم میکند که وقتی کودکان من گرسنه هستند غذا بخورند وهنگامی که هوا سرد است بالا پوش داشته باشند و ازسرما درامان باشند، عدالت این است که کودکان من زنده باشند و زندگی کنند ، من آنها را بدنیای شادی وخوشحالی آوردم ودریا آب غسل تعمیدشان را فراهم کرد ، آنها بهیچ ثروت دیگری احتیاج ندارند من هیچ چیز دیگر غیرازنان روزانه وخوابگاهی فقیرانه

برای آنها تقاضا نمی کنم ، این چیز مهمی نیست ولی با اینهمه شما همین مختصر راهم بر آنها روا نمی دارید • بدانید که اگر نان بیچارگان و بینوایان را بر آنها دریغ دارید عمل شرافتمندانه و پسندیده ای انجام نداده اید• این نان بری از منطق انسانیت خارج است و منطبق بر وعده های اسرار آمیز خداوندی که هرگز شما را نخواهد بخشید نیست •

**نادا**

زندگی در بدبختی و تیره روزی را برمرگ در جاه وجلال ترجیح بدهید تا دنیا نظم دقیق خود را که با گونیای دارها اندازه گیری شده باز یابد همان دنیائی که بین اموات آرام و مورچگان نیرومند تقسیم شده. بهشت موعودی را انتخاب کنید که از نان و سبزی محروم است آن بهشتی که فرشتگان پاسبان با بالهای بلند خود درمیان خوشبختانی که با کاغذ بازی و فرمولهای سیر کننده شکم خود را سیر کرده اند ودر برابر خداوند سر تعظیم فرود آورده اند پروازمیکنند در برابر آن خداوندی که سینه اش پر از نشان و مدال است ومخرب همه چیز میباشد ، بلی آن خداوندی که صمیمانه آماده است هیجانها وهذیانهای پرسابقه یك دنیای بسیار بسیار دلچسب را محوونابود کند •

**نادا**

زنده باد هیچ ! دیگر هیچ کس خودش هم نمی فهمد که چه میخواهد بگوید . حالا دیگر ما بآن دورانی از تاریخ که گفتم رسیده ایم .

« نور دروسطاازبریدگیهای کلبه‌هاوخاشاکها ، گنبدها »
«خانه های اسپانیائی‌وچندین ساختمان مخروبه‌دیگر»
« مشاهده میشود . دیه‌گودرحالیکه ماسکی‌برصورت»
« دارد داخل‌میشود . حرکاتش مانند کسی‌است که»
« شخصی‌را تعقیب‌میکند . اونظری بساختمانها ، مردم»
« وطاعون میاندازد .

**دیه‌گو** «خطاب بدسته‌کر»

اسپانیا کجاست ؟ کادیکس چه‌شد ؟ این‌منظره‌ای که‌من‌می بینم شباهت بهیچ جا ندارد ! ما ر دنیای دیگری هستیم ، دردنیای دیگری که انسان دیگر قادر بادامه زندگی نیست . چرا گنگ‌شده‌اید ؟

**دسته‌کر**

مامیترسیم ! آه ! اگرباد شروع بوزیدن میکرد .....

**دیه‌گو**

منهم میترسم ، بعلت‌این‌ترس‌هم که‌شده‌افلافریادبزنیم‌شاید کمکی برسد . فریاد بزنید ، بادجواب خواهد داد .

**دسته‌کر**

روزی ما ملت سرافرازی بودیم ولی‌حالا یك توده انباشته شده هستیم ! روزگاری ازما خواهش میکردند ولی حالا دستور میدهند ! روزی خودمان نان‌وشیرمان راتعویض میکردیم ولی‌حالابرای‌ما بخور ونمیر تهیه میکنند! مادرجامیزنیم (آنها پابزمین میکوبند)مادرجامیزنیم ومیگوئیم دیگر کسی نمی‌تواند بدیگری کمك بکند و هر کس باید منتظرجاومکان خود درصفی که برایش تشخیص‌داده‌اندباشد !

فریاد کشیدن چه‌فایده دارد؟ زنهای‌مادیگر چهره گلگونی که هوس‌های مارا برمیانگیخت ندارند. اسپانیا نابودشد! درجامیزنیم! پابزمین میکوبیم! آه! ای‌درد! این‌ماهستیم که‌پابزمین‌میکوبیم: آخر مادر این شهر دربسته خفه خواهیم‌شد! آه! اگر باد شروع بوزیدن میکرد . . . . .

**طاعون**

اینرامیگویند خردمندی! دیه‌گوحالا که‌مطالب رادرك کرده‌ای نزدیك شو .

« صداهائی که‌موقع خطزدن اسامی‌بگوش‌میرسیداینك»
« درآسمان طنین میافکند »

**دیه‌گو**

ما بی گناه هستیم؟

« طاعون بقهقهه میخندد»

**دیه‌گو** «فریاد زنان »

بی‌گناه ،دژخیم، تو این‌را میفهمی، بی گناه؟

**طاعون**

بی‌گناه، بی‌گناهی، چنین چیزی رانمی‌شناسم!

**دیه‌گو**

پس بیاجلو، کسی‌که قوی‌تراست دیگری‌را خواهد کشت .

**طاعون**

قوی‌ترمنم ،بی گناه ،نگاه کن .

« طاعون مأمورین‌گارد راکه به‌دیه‌گو نزدیك‌میشوند

« نشان‌میدهد .دیه‌گو پابفرار میگذارد . »

## طاعون

اورا تعقیب کنید ! نگذارید بگریزد ! آنکس که‌فرار کندبما تعلق خواهد داشت، باو علامت بزنید .

« چندنفراز مأمورین گارد به‌تعقیب‌دیه‌گوادامه‌میدهند»
« صدای پای آنهاازپشت سن هم‌بگوش میرسد.صدای»
« سوت ، سوت خطر . »

## دسته کر

اوفرار میکند ! اومیترسد وآنرا هم میگوید . او بر اعصابش تسلط ندارد ودرحالتی‌ازجنون بسرمیبرد ! اما ، ما عاقل‌واداره‌شده‌ایم ودر سکوت‌ادارات فریادی طولانی‌ومداوم که‌فریاد رادل‌های‌از هم‌دور شده است وبا ما صحبت از دریـای متلؤلؤ در آفتاب شهر میکند و از عطرشامگاهی نی‌زارها واز آغوش‌باطراوت‌زنان ماسخن میگوید گوش فرامیدهم ومیشنویم .دهان‌مارا بسته‌اند،اعمال ماراتحت‌نظر گرفته‌اند، اوقات ما مطابق دستور است اما قلب های ما سکوت را نمی پذیرد . دل‌های ما ازجدول نامهاودفاتر ثبت اسامی، دیوارهای بی‌پایانی که‌در اطراف‌ما کشیده‌اند وچوبهائی که پنجره های‌ما کوبیده‌اندوتفنگ‌هائی که‌بروی مانشانه رفته‌اند ودرسپیده‌دم ، موی بربدن ماراست میکند ، بیزار است .

دلهای ما ازاین‌مردی که د کور سایه وارقام فرار کردتا بخانه‌ای برسد وبالاخره دوباره پناه گاهی بیابد مانندهمه چیزدیگر بیزاراست.

آخرین پناه گاه‌دریاست که دیوارهای امواجش‌ما راازهم جدا میکند،
ای کاش بادبرمیخاست و میتوانستیم بالاخره نفس بکشیم .....

« دیه‌گو بالاخره خود را بداخل خانه‌ای‌میاندازد .»
« مأمورین جلو در خانه متوقف میشوند و بکشیك »
« میپردازند »

**طاعون** «غران»

او را علامت گذاری کنید ! همه را علامت گذاری کنید !
حتی آنها که چیزی نمی گویندچه ، میتوان درك کرد که معترضند ،
اینها دیگرنمی‌توانند اعتراض کنندولی همین‌سکوتشان صدای زننده و
گوشخراشی‌دارد ! دهان‌های آنها راخورد کنید، ودهان بند برآنها
بزنید وآنقدر کلمات اصلی‌وپرارزش‌را تکرار کنید تا آنها هم آنرا
بیاموزند و تکرار کنند . و همیشه بخاطر داشته باشند وبالاخره هم
شهریان‌خوبی که ما احتیاج‌داریم بشوند .

« از بالای هلالی‌های سن شعارهای بسیار زیادی »
« مرتعش ولرزان مثل اینکه ازبلندگوهای خارج »
« شده‌باشند بزمین‌میریزند و هرقدربیشتر میشوند »
« بیشتر گسترش‌می‌یابند تا آنجا که‌روی گروه‌کررا »
« که دهانشان‌بسته‌است میپوشانند وبالاخره‌سکوت »
« کامل‌حکم فرمامیشود . »

فقط یك‌طاعون‌ویك‌ملت . **خود** را بزندان‌بیافکنید ، **خود** را مصدوم
کنید ، **بخود** مشغول‌شوید

یك طاعون خوب همیشه بهتر از دو آزادیست ! تبعید کنید ، شکنجه کنیدبالاخره‌در آخر چیزی باقی‌خواهدماند .

« نور درخانه قاضی میافتد وآنجارا روشن‌میکند »

**ویکتوریا**

نه ، پدر ، شما نباید این مستخدمه سالخورده را به بهانه اینکه دچار مرض شده است تسلیم کنید . فراموش نکنید که اومرا بزرگ کرده وبدون‌اینکه هرگز شکوه‌ای بکند بشما صادقانه خدمت کرده است .

**قاضی**

چه کسی‌جرئت میکند بآنچه که من تصمیم گرفته‌ام خللی وارد آورد ؟

**ویکتوریا**

شما بهیچ‌وجه حق ندارید چنین تصمیمی بگیرید ، آخر رنج کشان‌هم حقی‌دارند .

**قاضی**

وظیفه من این‌است که‌این‌خانه راحفظ کنم و مانع‌شوم که‌مرض در آن‌نفوذ کند . من . . . .

« ناگهان دیه‌گو داخل میشود »

**قاضی**

چه کسی بتواجازه دخول‌باین‌خانه‌را داد ؟

**دیه‌گو**

ترس‌مرابخانه تو راند . من‌ازطاعون‌فرارمیکنم .

**قاضی**

نه ، تو ازآن فرار نمی کنی ، توآنرا با خود داری و همه جا میبری (قاضی با انگشت علامتی که دیه‌گو در زیر بغل دارد باو نشان میدهد ، سکوت ، دوپاسه صدای طولانی سوت از دوردستها بگوش میرسد. )
این‌خانه را ترك کن .

**دیه‌گو**

مرا حفظ کن! اگرتومرا از اینجا برانی ، با دیگران مخلوطم میکنند ودرنتیجه جزء توده‌های مردگان خواهم‌شد .

**قاضی**

من خدمتگذار قانون‌هستم ونمی‌توانم تورا اینجا بپذیرم .

**دیه‌گو**

تو خدمت گذارقانون‌قدیم‌هستی وباقانون‌جدیدسروکاری‌نداری.

**قاضی**

من بمفهوم قانون خـدمت نمی کنم ، بلکه بخود آن خدمت میکنم . قانون چه میگوید مهم نیست . مهم‌خود قانون و موجودیت آنست .

**دیه‌گو**

ولی اگرقرارشد که قانون جنایت پیشگی‌را تجویز کند ؟

**قاضی**

اگر جنایت کاری‌قانونی بشود دیگر آن‌جنایت‌کاری‌نیست .

**دیه‌گو**

پس‌جوانمردی‌وپاکدامنی را باید مجازات کرد ؟ .

**قاضی**

اگر جوانمردی‌وپاکدامنی باقانون‌مخالف‌ومغایرشودبایدآنرا هم مجازات کرد .

**ویکتوریا**

کاسادو ، این‌قانون نیست که‌تورا وادارمیکند که اینطور عمل کنی بلکه این‌ترس‌توست .

**قاضی**

این‌جوان هم‌میترسد .

**ویکتوریا**

اما او تا حالامرتکب‌هیچ‌خطاوخیانتی نشده .

**قاضی**

اوخیانت خواهدکرد ، همه‌خیانت‌میکنند زیراهمه میترسند، همه‌میترسند زیراهیچ‌کسی منزه نیست .

**ویکتوریا**

پدر ، من‌باین‌جوان‌تعلق‌دارم وخودتان باین‌امررضایت‌داده‌اید، تازه دیروز اورا بمن‌دادید چطورمیخواهید امروز ازمن‌بگیرید ؟

**قاضی**

من بازدواج تو جواب مثبت ندادم . بلکه فقط برفتن‌توجواب مثبت دادم .

**ویکتوریا**

من میدانستم که‌شما مرادوست‌نمیدارید .

**قاضی** « بدخترش نگاه میکند »

من از تمام زنها نفرت‌دارم .

« باخشونت‌کسی بدرخانه میکوبد »

چه‌خبراست ؟

**یك‌مأمور** «ازخارج»

این خانه بعلت‌اینکه یك مظنون‌را پناه داده‌است‌محکوم است و درنتیجه تمام‌ساکنین آن‌تحت نظرمیباشند .

**دیه‌گو** « درحالیکه باقهقهه میخندد »

قانون‌چیزخوبی‌است ، توهم‌آنراقبول داری‌ولی‌این‌قانون کمی جدیدالولاده‌است وتواز آن‌اطلاع کامل‌نداری حالادیگر قاضی،متهمین وشهود همه باهم برادریم .

« زن‌قاضی وپسر کوچکش و دخترش داخل میشوند

**زن‌قاضی**

جلودرخانه‌رامسدود کرده‌اند .

**ویکتوریا**

خانه محکوم‌شده است .

**قاضی**

بعلت وجود او (اشاره به دیه‌گو) من حالا اعلام خواهم کرد که او اینجاست تا دستگیرش کنند و درخانه را آزاد کنند .

**ویکتوریا**

پدر ، جوانمردی شمارا ازاین‌کاربرحذر میدارد .

**قاضی**

جوانمردی از کارهای‌مردان‌است ولی‌بدبختانه دراین‌شهردیگر مرد وجود ندارد .

« صداهای‌سوت بگوش میرسد . صدای پای‌کسی‌که »
« میدود و هرلحظه نزدیک تر میشود شنیده میشود »
« دیه‌گو گوش فرا میدهد ، باطراف مضطربانه و »
« دیوانه‌وار نظر میافکندوناگهان کودک‌قاضی رادر»
« میان دوپایش میگیرد »

**دیه‌گو**

نگاه‌کن . ای‌مرد قانونی ! اگر کوچکترین حرکتی بکنی دهان‌پسرت‌را بوسیله طاعون‌خوردخواهم کرد .

**ویکتوریا**

دیه گواین پستی‌است .

**دیه‌گو**

در شهرپست فطرتان هیچ‌عملی پستی نیست .

**زن‌قاضی** «درحالیکه‌بطرف‌قاضی‌میدود»

قول بده ، کاسادو ! باین‌دیوانه‌آنچه‌راکه میخواهد قول بده

**دختر قاضی**

نه ، پدر ، مطلقا قول‌مده ، این‌بمامربوط نیست .

**زن‌قاضی**

بحرف او گوش‌مده ، توخوب میدانی که او از برادرش متنفر است .

**قاضی**

او درست میگوید ، این‌بما مربوط نیست .

**زن‌قاضی**

توهم ، توهم ازپسرمن متنفری‌وباو کینه میورزی

**قاضی**

پسرت ! بالاخره اعتراف کردی .

**زن‌قاضی**

اوه ! توحق‌نداری گناهی که بخشیده شده‌دوباره یادآورشوی.

**قاضی**

من نبخشیدم ، بلکه‌قانونی‌راپیروی کردم که‌بنظر همهٔ مردم مرا پدراین کودك میدانست .

**ویکتوریا**

آیا این مطلب حقیقت‌دارد مادر ؟ .

**زن‌قاضی**

توهم ، توهم مرا تحقیرمیکنی .

**ویکتوریا**

نه ، ولی همه چیزدارد در یك‌آن فرو میریزد و روح میلرزد.

« قاضی یك‌قدم‌بطرف دربرمیدارد »

**دیه‌گو**

روح میلرزد ، اماقانون‌از ما دفاع‌میکند ، اینطور نیست‌قاضی؟ همه برادریم ! ( او کودك را از زمین بلند میکند و روبروی خودش

نگاه‌میدارد .) و توهم بامن برادری والساعه یك بوسه برادری به تو خواهم‌زد .

**زن‌قاضی**

صبر کن ، دیه گو ، تمنا میکنم ، عاجزانه تمنامیکنم‌صبر کن! مثل‌این مردنباش که تا اعماق‌قلبش‌سیاه‌است و دلی از سنگ دارد اما تظاهر بنرمی وقانونی بودن میکند . (زن‌بطرف‌درمیدوید راه رابر قاضی سدمیکند ) صرفنظر میکنی‌یا نه ؟

**دختر قاضی**

چرا صرفنظر کند ، این کودك حرامزاده که‌جای‌همه رادراین خانه گرفته است برای‌اوچه نفعی‌دارد ؟ .

**زن قاضی**

ساکت شو ، حسدورشك دارد درون تو را میجود ، تو دیگر سرتا پاسیاه‌شده‌ای . (خطاب بقاضی) اماتو ، تو که داری‌بمرگ‌نزدیك میشوی خوب‌میدانی که دیگر چیزی روی این زمین بجز خواب و آرامش وجودندارد که آرزوی‌آنرا داشته‌باشی‌یا بآن‌حسدبری. بدان که اگر بگذاری این کودك کشته‌شود دیگر در تختخواب یکه‌و تنهایت همان‌خواب‌آرام راهم نخواهی داشت .

**قاضی**

من قانون‌را جلوخود دارم واین قانون است که بمن راحتی و آسودگی‌میدهد .

**زن‌قاضی**

من بروی این قانون تو تف‌میاندازم . اگر توقانون‌راجلوخود

داری منهم حق را در برابر خود دارم . حقی که اجازه میدهد از آنها که‌دوست‌داریم جدا نشویم ، حق گناه کاران باینکه بخشیده شوند و حق پشیمان‌ها باینکه اعاده حیثیت‌شوند ! بلی من بروی این قانون توتف میاندازم . آیا موقعی که آن کاپیتن‌تورادعوت بدوئل کرد و وتو ترجیح‌دادی که‌با کمال‌پستی‌ازاو معذرت‌بخواهی قانون‌راجلوخود داشتی ؟ آیاموقعی که برای نجات خودت‌از آن‌توطئه وتبانی که ایجاد کرده بودی‌مرتکب تقلب‌شدی‌قانون را جلو خود داشتی ؟ آیاموقعی که آن‌دخترك‌را که از ارباب نالایق ومتهورش بنزد تو شکایت آورده بود وتقاضای‌عدالت میکرد بتخت‌وخوابت‌دعوت کردی قانون را جلو خود داشتی ؟ .

**قاضی**

ساکت شو ، زن .

**ویکتوریا**

مادر !

**زن‌قاضی**

نه ، ویکتوریامن ساکت نمیشوم ، درطی سالهای‌متمادی‌بخاطر خدا و شرفم‌سکوت کردم ، ولی‌دیگرشرف وجودندارد ویك موی‌سر این کودك بیشترازهمه بهشت‌وخدایش برای‌من میارزد . من ساکت نخواهم شدوهمه چیز را خواهم گفت .

همه چیز را اقلا باین مرد خواهم گفت که‌هرگز حق در جلو خود نداشته‌است چه،حق ، میشنوی کاسادو ، برای آنهاست که رنج

میکشند وتحمل زاری میکنند و امیدوارند ، این حق برای آنها که حسابگر وبازیگرند وبرای‌خود چیز انباشته میکنند نیست نه ، اصلا نمی تواند باشد .

«دیه‌گوکودك را رها میکند»

**دختر قاضی**

این حقوق ، حقوق زناکاران است .

**زن‌قاضی** « بافریاد »

من گناه‌واشتباه خودم را انکار نمی‌کنم . من‌این‌را درجلو همهٔ مردم دنیا بافریاد خواهم گفت . ولی با همه حقارت وتیره‌روزیم اینرا میفهمم ومیدانم که این جسم‌ممکن‌است خطا کند و که این دل جنایتی مرتکب شود . آنچه در گرما گرم عشق ارتکاب میشود باید بادیده اغماض‌وترحم‌مورد قضاوت قرار گیرد .

**دختر**

رحم واغماض‌برای ماده‌سگها !

**زن‌قاضی**

بلی ، چه آنها هم هوسی‌دارند که باید ارضاء شود .

**قاضی**

زن ، دفاع تو اقناع کننده‌نیست ! من این مرد را که موجب چنین‌ناراحتی‌شده‌است تحویل خواهم داد و با یك تیر دو نشانه میزنم باین معنی که او را تحویل میدهم واز آن دولذت میبرم . یکی‌اینکه قانون اجرا میشود واین‌خود برایم لذت‌بخش‌است و دوم اینکه بغض وکینه‌ای که‌ازاودارم تلافی میکنم .

**ویکتوریا**

بدبختی با توقرین باد با توئی که آخرحقیقت‌را اعتراف کردی درقضاوت‌هایت‌هرگز عدالت را درنظر نگرفتی‌وهمیشه‌با بغض و غرض خصوصی زیر سرپوش زیبای‌اجرای قانون حکم دادی و حتی بهترین قانونها وقتی بدست تورسید به بدترین‌وجهی اجراشده‌بلی‌بادست‌های آلوده‌ای که‌هرگز کسی‌را ازروی عشق‌واقعی درمیان‌نگرفته‌است .

آه ! انزجار وتنفر از تو داردخفه‌ام‌میکند ! یالا دیه گوهمه‌ما رادرمیان‌بازوان خودت‌بگیرتا همه باهم‌تباه شویم اما این‌یکی‌را زنده بگذار که زندگی‌برای اوخود مجازاتی‌شدیداست .

**دیه‌گو**

بگذار بروم ، من‌ننگ دارم از اینکه به‌بینم که چه شده‌ایم و بکجا رسیده‌ایم .

**ویکتوریا**

من هم ننگ داریم ، من‌ازمردن هم ننگ دارم .

« دیه‌گوناگهان‌ازپنجره بیرون میپرد ، قاضی‌بطرف »
« اومیدود . ویکتوریا ازیك در پنهانی‌فرار میکند »

**زن‌قاضی**

وقت‌آن رسیده است که دمل‌ها سر باز کنند و بتر کند. فقط مانیستیم که این درد را داریم‌همه اهالی گرفتارآنند .

**قاضی**

ماده سگ !

**زن‌قاضی**

قاضی !

« سن تاریك میشود . روشنائی روی نگهبانی میتابد »

« نادا وآلکادخودشان را برای حرکت آماده میکنند»

نادا

دستورلازم برای همه فرماندهان ناحیه ها صادرشده است که ادارات تابعه خودرا وادار کنند تا بنفع دولت جدید رأی بدهند .

آلکاداول

خیلی هم آسان نیست . خطر این میرود که بعضی از آنها رأی مخالف بدهند .

نادا

نه، اگر ازاصول صحیح پیروی کنید ، خطری ندارد .

آلکاداول

اصول صحیح ؟

نادا

اصول صحیح میگوید که اخذ رأی آزاد است . ومعنی آن این است که فقط آرائی که بنفع دولت است آراء آزاد محسوب خواهد شد. وامادر باره دیگر آراء وهمچنین بمنظور از بین بردن موانع مخفی که ممکن است جلو آزادی انتخابات را بگیرد بر طبق روش ترجیحی عمل خواهد شد .روش ترجیحی عبارت است از : اضافه کردن آراء موافق بخارج قسمت آراء سفید به نسبت یك سوم آراء حذف شده . حالا دیگر روشن شد ؟ .

آلکاداول

روشن ، ها . . . . بالاخره ، فکر میکنم که فهمیده باشم .

**نادا**

من هوش شما را میستایم آلکاد ، اما چه فهمیده باشید و چه نفهمیده باشید ، فراموش مکنید که نتیجه بی‌خدشه این متد همیشه باید این باشد که آراء مخالف دولت هیچ بشمار آید .

**آلکاداول**

شما که گفتید انتخابات آزاد است .

**نادا**

همینطور است ، انتخابات آزاد است ولی‌ما فقط با استناد باصل میگوئیم که رأی منفی آزاد نیست ، چه این رأی یك رأی احساساتی است ودر نتیجه دراسارت هوی‌وهوس واحساسات است و آزادی ندارد.

**آلکاداول**

من باین نکته فکر نکرده بودم !

**نادا**

برای‌اینکه شمایك‌فکر صحیح درباره معنی آزادی‌نداشتید .

« نور بوسطمیتابد . دیه‌گو وویکتوریاسرمیرسند .»

« ودوان دوان بجلو سن‌میآیند »

**دیه‌گو**

ویکتوریا ، من میخواهم فرار کنم ، دیگر نمی دانم‌وظیفه را کجا بایدانجام داد ، اصلا سردرگمم ونمی‌فهمم .

**ویکتوریا**

مراترك مکن ، وظیفه‌نزدآنهائی است که مورد محبت هستند، مقاومت داشته باش .

**دیه‌گو**

من خیلی مغرورم وبدون احترام بخودم نمیتوانم تو را دوست داشته باشم .

**ویکتوریا**

چه کسی تورا ازاحترام بخودت منع میکند ؟ .

**دیه‌گو**

تو، شخصیت تو، توئی که هیچ ضعف وپستی نداری .

**ویکتوریا**

آه ، اینطور حرف مزن ، بخاطر عشقی که ما بیکدیگر داریم این کلمات را برزبان جاری مکن ، وگرنه پیش پای توخواهم افتادو روح تسلیم پذیر وضعف و پستی خودم را بتو ظاهر خواهم ساخت، توحقیقت رانمیگوئی ومیدانی که آنقدرهامن قوی نیستم ، من ضعیفم، وقتی که میاندیشم که تورا روزی در افتاده وجداازخودم خواهم دید ضعیف و ناتوانم . کجاست آن لحظه ای که وقتی نام تو را بر زبان میآورم دلم ازنشاط سرشارشود ، کجاست آن لحظه ای که چون توظاهرمیشوی درونم مانند کریستف کلمب برمن فریاد بزند « خشکی » بلی من ضعیفم وازیك تأثر وتأسف ضعیف وپست میمیرم ، اگر می‌بینی که هنوزسرپا ایستاده‌ام ، ازقدرت خودم نیست ازهیجان وجوشش عشق است ،هیجان عشق است که مرا سرپا نگاهداشته و بجلو میراند ، ولی اگر تواز بر من بروی من ازحرکت بازخواهم ایستاد وبزمین در خواهم غلطید .

**دیه‌گو**

آه ، اگر میتوانستم خود را بتو پیوند کنم واعضاء وجودم را

بوجود تو گره بزنم آنقدر در لذت‌فرومیرفتم که باعماق یك خواب بی‌پایان رانده‌میشدم .

**ویکتوریا**

لب‌های‌من منتظر لب‌های توست .

« دیه گو آهسته بطرف ویکتوریا نزدیك میشود . »
« ویکتوریا نیز بسوی اوپیش میرود . طرفین‌چشم »
« ازهم برنمی گیرندمیخواهند یك دیگررادرآغوش »
« بگیرند که بغتتاً خانم منشی بین آندو ظاهر »
« میشود . »

**خانم‌منشی**

چکار دارید میکنید ؟

**ویکتوریا** « بافریاد »

عشق بازی ! بدون تردید .

« صدای وحشتناکی درآسمان طنین میافکند »

**خانم منشی**

هیس ! بعضی کلمات رانباید برزبان راند ، مگرنمی دانید که عشق‌وعشق بازی ممنوع شده‌است ، نگاه کنید .

« خانم منشی برای دومین بار بزیر بغل دیه‌گو »
« علامت میگذارد »

**خانم‌منشی**

شما قبلا مظنون بودید و حالا دیگر دچار مرض شدید .
(خانم منشی بدیه گو نگاه میکند) افسوس ، یك جوان باین زیبائی .

(خطاب بویکتوریا ) معذرت میخواهم ، من مردان را بزنان ترجیح میدهم زیرا ، بآنها پیوستگی دارم . شب بخیر .

« دیه گو باوحشت وتنفر بعلامت جدیدش نگاهمیکند »
« سپس دیوانه وار باطراف خود نظر میافکند »
« وناگهان بطرف ویکتوریا میشتابد ودستهایش‌را»
« دور کمر او حلقه میکند تا در آغوشش بگیرد . »

**دیه‌گو**

آه ! من باین زیبائی تو کینه‌میورزم،زیرابعد ازمن‌باقی‌خواهد ماند ! لعنت بر کسی که بعد از من دیگران از او برخوردار شوند .

« دیه گو ویکتوریارا بخود میچسباندواورا باتمام »
« قوی میفشارد . »

در آنجا ! من تنها نخواهم بود ! اگر تو بامن بسوی مرگ نیائی عشقت برایم چه ارزشی خواهد داشت ؟

**ویکتوریا** « درحالیکه میکوشد خودرا ازاو جداکند »

ولم کن کمرم را داری خورد میکنی !

**دیه‌گو**

آه! تومیترسی! «او دیوانه وار میخنددوویکتوریارا بشدت‌تکان‌میدهد» آن تارهای زلف عشق کجا رفتند ؟ وقتی که اوضاع عادی‌وخوب‌است اما هنگامی که یك بدبختی برسد همه اسب ها را افسار میکنند و پایفرار میگذارند .

اقلا بامن بمیر !

**ویکتوریا**

قبول ، باتومیمیرم ولی نه‌هرگز بدست‌تو وباین‌شکل ! من از این‌قیافه ترسوو کینه‌جوئی که اکنون تو بخود گرفته‌ای‌متنفرم ! ولم کن ! آزادم‌بگذار تا دوباره آن نرمی‌ودلچسبی‌سابق را در تو بیابم و بغزلخوانی‌دلم گوش فرادهم

**دیه‌گو** «کمی اورا رهامیکند»

من‌نمی‌خواهم تنهابمیرم! ولی‌عزیزترین کسی که‌دراین‌دنیادارم از من‌روی‌میگرداندونمیخواهد همراه من‌باشد !

**ویکتوریا** « خودرا بطرف‌دیه‌گومیافکند »

آه ! دیه‌گو ، اگر بناباشد که‌بجهنم بیایم و تو را پیدا کنم ، میآیم‌ورو گردان نیستم . . . . . زانوهای‌من‌در کنار زانوان‌تومیلرزد مراببوس ، مرا ببوس ، تا فریادی که از اعماق وجودم برخاسته است ودارد عروج‌میکندخفه‌شود .

فریادی که دارد بیرون‌میآید ، که خارج شد . . . . آه !

« دیه گو او را باهیجان میبوسد . بعد باشدت لب »
« از لب های او برمیدارد وخود را از او جدا »
« میسازد ، ودر میان صن ، لرزان‌رهایش‌میکند . »

**دیه گو**

بمن‌نگاه کن ! نه ، نه ، چیزیت‌نیست ! هیچ علامتی نداری ! دیگر این‌جنون بوسه‌تکرارنخواهدشد !

**ویکتوریا**

برگرد ، من حالا از سرما دارم میلرزم ! چنددقیقه پیش سینه

تو دستهای مرا میسوزاند وخونم را در رگهایم‌شعله‌ور میساخت ! اما حالا . . . . . .

**دیه‌گو**

نه ، مرا تنها بگذار ، من نمیتوانم خودم‌را از درد و رنجی که دارم جدا کنم .

**ویکتوریا**

برگرد ! من‌از توهیچ نمی‌خواهم مگر اینکه در همان‌تب تو بسوزم وازهمان‌جراحت‌تورنج بکشم وبمانند ناله‌های تو ناله کنم .

**دیه‌گو**

نه ، بعد از این ، من بادیگران خواهم بود ، با آنها که‌علامت گذاری‌شده‌اند !من‌ازمرض آنها تنفردارم‌ورنج آنهاوجودم‌راازناراحتی-ها وانزجارچنان‌پر کرده‌است که‌ازهمه‌چیز بیزارشده‌ام ، ولی بالاخره منهم بهمان‌دردو بدبختی گرفتارم وآنها بمن‌احتیاج دارند .

**ویکتوریا**

اگر تو بمیری ، بخاکی که‌بدن‌تورا در آغوش میگیرد حسد خواهم‌برد .

**دیه‌گو**

تودر طرف دیگر رودخانه‌ای‌همراه‌آنها که‌زنده‌خواهندماند!

**ویکتوریا**

اگر مراتنگ درآغوش گیری‌وبوسه‌ای طولانی برمن نثار کنی باتوخواهم‌بود .

**دیه‌گو**

آنها عشق را ممنوع کرده‌اند ! آه ! من‌از تو عمیقاً معذرت میخواهم .

**ویکتوریا**

نه ، نه ، عاجزانه ازتوخواهش‌میکنم ! آنچه را که میخواهند برما تحمیل کنندمن‌خوب درك کرده‌ام . آنهاتمام نیروی‌خود رابکار میاندازند که‌عشق‌را ممنوع کنندوغیر ممکن‌سازند اما من و عشق من قوی‌تر ازآنها هستیم .

**دیه‌گو**

من‌ازآنها قوی‌تر نیستم ونمیخواهم تورا شریك‌این‌ضعف و فتور خود کنم !

**ویکتوریا**

من‌سرسخت ونفوذ ناپذیرم ! جزعشقم‌چیزی نمی‌شناسم ! دیگر هیچ‌چیزمرا نمی‌ترساند ، روزی که‌آسمان درهم غلطدوفرو ریزد اگر دستهای‌تورا در دست داشته باشم فریاد میزنم سعادتمندم و آنگاه سر بربالین‌مرگ‌میگذارم .

« جیغ و فریاد شنیده میشود »

**دیه‌گو**

دیگران هم فریاد میزنند !

**ویکتوریا**

من دیگر تا هنگام‌مرگ کرم وچیزی نمیشنوم !

دیه‌گو

نگاه کن !

« نعش کش میگذرد »

ویکتوریا

چشم‌های من دیگر چیزی نمی‌بیند ! عشق آنها را بسوی خود خیره کرده‌است .

دیه‌گو

ولی دردوغم دراین آسمان است و بروی ماسنگینی میکند .

ویکتوریا

من باید خیلی زحمت بکشم وفعالیت کنم تا بتوانم بار این عشق را بدوش کشم ، وقت ونیروی من همه در راه عشق بکار میرود و محلی برای تحمل دردورنج دنیا ندارم ! این کار شمامردان است که تن بدرد دهید . این ازوظائف شماست و از آن جمله وظایف بیهوده ، بی‌حاصل ولجوجانه‌ای که در مبارزات سخت وحیاتی که باید واقعاً بجنگید بآن استناد میکنید وبه‌تنها مبارزه واقعی که‌میتوانید باپیروزی از آن‌مغرور باشید پشت میکنید .

دیه‌گو

جزاین بیعدالتی وظلمی که اکنون دارد بما تحمیل میشود چه چیزدیگری دراین‌دنیاوجود دارد که‌من‌بایدبر آن پیروزشوم ؟

ویکتوریا

بدبختی و ناامیدی که‌توداری!اگر براین‌پیروزشدی بقیه‌مشکلات را خودبخود شکست‌داده‌ای .

**دیه‌گو**

بدبختی‌ونا امیدی‌خیلی‌قوی‌هستند ومن دربرابر آنها تنها هستم .

**ویکتوریا**

چطور تنهائی ؟ من اسلحه‌بدست در کنارتوام !

**دیه‌گو**

توچه‌زیبائی‌وا گر بیم‌وهراس‌نبود چقدرمن‌تورا دوست میداشتم !

**ویکتوریا**

اگر تو میخواستی مرا دوست داشته باشی مسلماً کمتر از این بیمناك بودی !

**دیه‌گو**

دوستت‌دارم ، ولی‌نمیدانم کدام یك‌از ما حق‌داریم .

**ویکتوریا**

آنکس که بیم ناك نیست ، و این دل من است که هراس بخود راه نمی‌دهد .

دل من مانند مشعلی روشن و پر اوج و همچون آتش‌هائی که کوه نشینان ما بر آن‌سلام میدهند شعله وراست . این دل آتشین، تو را میخواند او هم ... ببین آتش دل من مثل آتشی است که روزعید یحیی مقدس روشن میکنند .

**دیه‌گو**

در میان توده‌های انباشته اجساد .

**ویکتوریا**

برای عشق من چه فرقی دارد ، در میان توده های اجساد یا در میان گلها و چمن‌ها ؟ این عشق اقلا بکسی که زیان نمی‌رساند . او بزرگواری و گذشت دارد ! اما جنون تو و فدا کاری بی‌حاصلت برای چه کسی ارزنده و مفید است ؟ برای من؟ نه ، در هر حال معتقدم که برای‌من‌هیچ مفیدنیستی حتی اگرباهر کلمه‌ای که‌میگوئی خنجری هم همراه‌آن حواله کنی !

**دیه‌گو**

ای محبوب رام نشدنی من گریه مکن ! ای نا امید ! چه شد که اشك تو سرازیر شد و بگونه‌های زیبایت درغلطید ؟ .

اگر میدانستم که اشك ازدیدگان‌تو سرازیر خواهد شد لبهایم را بآن میآلائیدم تا دهانم ازآتش غمی که در این اشکها نهفته است می‌سوخت .

اگر میدانستم ، آنقدر که یك درخت زیتون برگ سبزبیارمی آورد بروی تو بوسه میزدم .

**ویکتوریا**

آه ! این خود توئی که حرف میزنی ، دو باره تو را یافتم، ماهمیشه همینطورحرف میزدیم و توآنرا فراموش کرده بودی !

( ویکتوریا دستهایش را بطرف او دراز میکند ) بگذار تو را باز شناسم .....

« دیه‌گو در حالیکه علاماتش را به ویکتوریا نشان»
« میدهدعقب میرود . ویکتوریا دستهایش را بطرف»

« او دراز میکند . و مردد است . »

**دیه‌گو**

توهم ، توهم میترسی ....

« ویکتوریادستش‌را بروی علامات دیه‌گو میچسباند »

« دیه‌گو بعقب‌میرود . سرگشته استویکتوریابسوی »

« او بازو میگشاید .»

**ویکتوریا**

بیا ، زود باش ! دیگراز هیچ چیز بیم نداشته باش !

« اما ناله و زاری افزایش می‌یابد و بلندترمیشود »

« دیه‌گو دیوانه‌وار باطراف خود نظری می افکند »

« وفرار میکند . »

**ویکتوریا**

آه ! تنها شدم !

**دسته‌کرزنان**

ما منتظرانیم ، این ماجرا از قدرت ما بیرون است و منتظریم که‌بپایان برسد . به‌تنهائی خود تافصل‌زمستان تاهنگام آزادی خواهیم ساخت ، تا وقتی که زوزه و ناله مردان خاموش شود ودو باره بسوی ما بازگردند و ازخاطراتی که‌نمیتوانند از آن بگذرند چون‌خاطرات دریاهای‌آزاد ، آسمان کویری تابستان ویادگارعطرابدی عشق‌برای ما حکایت کنند ، ما تارسیدن‌آنروز مانند برگهای پژمرده وبزمین در افتاده از رگبارهای پائیزی بسرخواهیم‌برد . این برگها یك‌لحظه درآسمان بال میگشایند وسپس سنگینی قطرات باران‌انها را نقش بر

زمین میکند . ما هم حالامانند این برگها بروی زمین نقش‌بسته‌ایم. با پشت خمیده منتظریم که غریو نبردها خاموش شود واز نفس‌بیافتد. در عمق ناله‌های آراممان داریم صدای بر گشت امواج دریاهای خوشبخت را میشنویم .

هنگامی که درختان عریان بادام پوشیده از گلهای برف و یخ خواهند شد سر بر میداریم ونخستین وزش نسیم امید راحس‌میکنیم و خیلی‌زوددراین‌دومین‌بهار کمرراست‌میکنیم.درآنوقت آنچه که‌مادوست میداریم بسویمان خواهندآمد وبتدریج که نزدیك میشوند ما رامانند ناوهای بزرگ ، سنگین خواهندکرد و درآب فرو خواهند برد. مد دریا مارا باآب‌ونمك‌شستشومیکند وسرشار ازعطردریا خواهدساخت وکم‌کم بالا خواهدآورد وآنقدرمارا خواهد غلطاند تا اینکه‌بدریای عمیق برسیم .

آه ! ای‌کاش باد میوزید ، ای‌کاش باد میوزید.....

« سن تاریك میشود . نور روی‌اسکله میتابد . دیه »
« گو داخل میشودوکسی را درآن دور دست‌ها در »
« جهت دریا می‌بیند وصدا میکند . درته سن . »
« دسته‌کرمردان قراردارد »

**دیه‌گو**

آهای ! آهای!

**یك‌صدا**

آهان ! آهان !

« یك قایق ران ظاهر میشود . فقط سر او ازکنار »

« اسکله بیرون آمده و پیداست . »

**دیه‌گو**

چه‌کار میکنی ؟

**قایق ران**

دارم آذوقه جمع آوری میکنم .

**دیه‌گو**

برای شهر ؟

**قایق ران**

نه ، جمع آوری آذوقه برای شهر بوسیله سازمان اداری جدید انجام میشود ، البته آذوقه بلیطی و کوپنی .

ولی من نان وشیر تهیه میکنم ، درمیان دریا آن دورها ناوهائی لنگر انداخته است که فامیلهائی برای مصون بودن از مرض در آنجا بسرمیبرند ، موقعی که میآیم نامه‌هایشان را میآورم و در برگشتن آذوقه برایشان میبرم .

**دیه‌گو**

این که ممنوع شده .

**قایق ران**

بوسیله سازمان اداری ممنوع شده ، ولی من سواد ندارم و نمی‌توانم اعلامیه‌ها را بخوانم . و وقتی هم که منادیان قانون جدید را اعلام کرده‌اند در دریا بوده‌ام .

**دیه‌گو**

مرا همراه خود ببر .

**قایق‌ران**

کجا ؟

**دیه‌گو**

بوسط دریا آنجا که کشتی‌ها لنگر انداخته‌اند .

**قایق‌ران**

این کار ممنوع است .

**دیه‌گو**

تو نه قانون‌را خوانده‌ای ونه آنرا شنیده‌ای .

**قایق ران**

آه ! این بوسیله دولت ممنوع نشده است بلکه بوسیله‌اشخاصی که درقایق هستند ممنوع شده ، شما مطمئن نیستید .

**دیه‌گو**

چطور مطمئن نیستم ؟

**قایق‌ران**

بالاخره ممکن است شما آن را با خودبداخل کشتیها بیاورید.

**دیه‌گو**

چه چیزرا با خود بیاورم ؟

**قایق‌ران**

هیس ! ( باطرافش نگاه میکند ) مسلماً تخم‌های بیماری را ! ممکن است شما این مرض را باخود بداخل کشتی‌ها ببرید .

**دیه‌گو**

هرچقدر پول بخواهی میدهم .

**قایق‌ران**

من دربرابر اصرار ضعیفم، خواهش میکنم اصرارنکنید .

**دیه‌گو**

هرقدر که بخواهی حاضرم بپردازم .

**قایق‌ران**

پس عواقب کار بمن مربوط نیست ، شما وجداناً مسئول عمل خود خواهید بود .

**دیه‌گو**

بسیار خوب .

**قایق‌ران**

سوارشوید دریا آرام وزیباست .

« دیه‌گو میخواهد بدون قایق ببرد امانا گهان خانم »
« منشی پشت سراو ظاهر میشود »

**خانم‌منشی**

نه ، شما نباید سوار قایق شوید .

**دیه‌گو**

چه ؟

**خانم‌منشی**

چنین چیزی پیش‌بینی نشده است ، وانگهی من شمارا میشناسم ونباید از زندان ، خودفرار کنید .

**دیه‌گو**

هیچ چیز نمی تواند مرااز حرکت منع کند .

**خانم‌منشی**

همین‌کافی است که من بخواهم ومیل‌داشته باشم که‌شما نروید، ومن این میل‌راهم دارم . زیرا باشما کارهائی دارم ، قطعا میدانید که من‌چه کسی هستم ؟

« خانم‌منشی چند قدم بعقب برمیدارد وبنظرمیرسد »
« که میخواهد دیه‌گو رابطرف خود بکشد دیه‌گو »
« بطرف او میرود . »

**دیه‌گو**

مردن چیزی نیست ، اما مردن بخواری‌وذلت ....،

**خانم‌منشی**

متوجهم ، ملاحظه کنید من‌فقط یك مجری ساده هستم که باید فرامین را بمورد اجرا بگذارم ، امادر عین حال درمورد شما استثنائاً حقوقی بمن داده شده ، اگر ترجیح میدهید حق وتو را اعمال کنم.

« خانم منشی دفترش را ورق میزند »

**دیه‌گو**

مردانی چون‌من‌فقط بخاك تعلق دارند .

**خانم‌منشی**

این چیزی بود که من میخواستم بگویم ، ولی شما از بعضی جهات بمن تعلق دارید ! فقط از بعضی جهات ، شاید هم از آن جهتی نیست که من ترجیح میدهم ......

وقتیکه من بشما نگاه میکنم « ساده » از شما خوشم میآید ،

میفهمید ، اما من مأمورم ودستور دارم .

دیه‌گو

من کینه شما را نسبت بخودم به‌لبخند شما ترجیح میدهم وشما را تحقیر میکنم .

خانم‌منشی

بسته بمیل شماست ، وانگهی این مذاکره و مکالمه بین من و شما زیاد مطابق با مقررات نیست ، خستگی مرا گاهی احساساتی میکند، با همهٔ این حسابها امشب هم مانند شبهای دیگر ترجیح میدهم که بروم .

« خانم منشی دفترش‌را بین‌انگشتانش میچرخاند . »
« دیه‌گو میکوشدآنرا ازدست اوبیرون بیاورد »

خانم‌منشی

نه ، عزیزك من اصرار نکنید ، واقعاً که ، وانگهی میخواهید چه‌چیز را دراین‌دفتر به‌بینید ؟ این یك‌دفتراست، همین یك کلمه‌باید برای‌شما کافی‌باشد ، یك کلاسور ، نصف، دفترچه‌یادداشت‌و نصف‌دیگر صورت‌اسامی‌وفیش‌های‌اشخاص‌بایك تقویم‌نجومی ، « خانم‌منشی میخندد » این شعور ومغز منفصل من‌است ، باصطلاح !

« خانم منشی‌یك دستش‌را برای‌نوازش بطرف‌دیه‌گو »
« دراز میکند . دیه‌گو بطرف قایق‌ران‌میپرد »

دیه‌گو

آه ! اورفت .

**خانم‌منشی**

عجب ، راستی ! بازهم یك‌نفر دیگر که تصور میکند که آزاد است ولی‌نامش‌مثل‌همه مردم در دفتر ثبت‌شده .

**دیه گو**

شما دوپهلوحرف‌میزنید ومیدانید که شنیدن کلمات دو پهلو از تحمل یك‌مردخارج است ، آخربااین وضع خاتمه بدهید .

**خانم‌منشی**

من حقیقت را میگویم همه این مطالب بیان‌خیلی ساده‌ای‌دارد، هرشهری‌دارای یك کلاسورمخصوصی است و این کلاسور که در دست من‌است متعلق‌بکادیکس‌میباشد ، من‌بشما اطمینان میدهم که سازمان اداری‌بسیارخوب‌ومنظم‌است و نام‌هیچ کس‌برای‌ثبت‌در کلاسورفراموش نشده .

**دیه‌گو**

نام هیچ کس‌از قلم نیفتاده ولی همه ازدست شما رهائی‌خواهند یافت .

**خانم منشی «عصبانی»**

نه ، نه ، عجب ! «اوفکر میکند» . معذالك استثنا آتی هم هست، دورا دورممکن‌است کسی فراموش‌شده باشد . ولی آنها که فراموش شده‌اند بعد بخود خیانت میکند . مثلا احمقهائی‌هستند که‌بمحض‌اینکه بصدمین‌سال زندگی میرسند سروع‌بخودستائی میکنند ودر روزنامه ها دادوبیداد راه میاندازند فقط کافی‌است که کمی‌صبر کرد . هر صبح که من‌روزنامه‌هارابررسی‌میکنم اسامیشانرایادداشت میکنم وباصطلاح

خودمان آنها را کلکسیون میکنم ، مسلماً آنها هم در این ماجرا از
پنجه ما بیرون نخواهند رفت .

**دیه‌گو**

اما آنهادر مدت صدسال‌شما را منکر شده‌اند چنانکه همهٔ این
شهر منکر شماست .

**خانم‌منشی**

صد سال چیزی نیست ! چون شما اشیاء را از خیلی نزدیك
مینگرید تصور میکنید صدسال خیلی است . ولی من همه چیز راباهم
میبینم‌لابد میفهمید میخواهم‌چه‌بگویم، دریك دفتر ثبت اسامی که‌حاوی
یکصدوهفتادو دو هزار اسم است یك‌نفرچه ارزشی‌میتواند داشته‌باشد
حتی‌اگر صدسال‌عمر کند . وانگهی‌ما آنهارا که کمتراز بیست‌سال هم
دارندازقلم‌نمی‌اندازیم واین خود معدلی است بین‌آندو ، کمی تندتر
اسم‌خط میزنیم ، همین وبس . اینطور . . . . .

« خانم منشی یك اسم را دردفترش‌خط میزندغریوی»
« از طرف دریا بگوش میرسد و سپس صدای سقوط »
« جسمی درآب شنیده میشود . »

**خانم‌منشی**

اوه ! بدون اینکه‌بدانم کیست نام او را ازصفحه‌حیات زدودم !
عجب ، این‌قایق‌ران بود ! کاملا اتفاقی !

« دیه‌گو برمیخیزد وبخانم منشی باتنفر و انزجار »
« نگاه میکند »

**دیه‌گو**

من آنقدر ازشما متنفرم که وقتی شمارا می‌بینم دلم‌بهم میخورد.

**خانم‌منشی**

من میدانم که شغل‌من‌شغل نامطلوب وزننده‌ایست ، دراین‌شغل آدم خسته میشود ولی‌بهر حال بایدآنرا انجام‌داد . دربدو کار ، مثلا کمی تذبذب وتردیدمیکردم ولی‌حالا دیگرقوی شده‌ام .

«خانم‌منشی به‌دیه‌گو نزدیك میشود »

**دیه‌گو**

بمن نزدیك نشوید .

**خانم‌منشی**

بعدازاین دیگر اشتباه درکار پیش نخواهدآمد ، یك‌رازپنهانی، ملاحظه میکنید یك ماشین درست و کامل .

« خانم‌منشی‌قدم بقدم درضمن‌حرف‌زدن‌باونزدیك‌شده»
« بحدیکه میتواند اورا لمس‌کند . ناگهان دیه‌گو»
« گریبان اورا میگیرد ودر حالیکه ازخشم‌میلرزد»
« میگوید »

**دیه‌گو**

تمام‌کنید ، این‌مسخره‌بازی پلیدتان‌راکامل کنید ، منتظر چه هستید ؟ کارتان‌رابکنید وبامن که ازشما بزرگتروباشخصیت‌ترم‌تفریح نکنید . چرامرا نمی کشید ؟ من‌قسم میخورم که این‌تنها راهی‌است که شما میتوانید سیستم عالی حکومت خودرا که هیچ چیز در آن اتفاقی نیست نجات دهید .

آه ! شماهمه را با هم می‌بینید صد هزار آدم باهم این‌برایتان جالب‌است ، آمار ، آمار گنگ که از روی آن شاخص میکشید و

ومنحنی نمایش آنها را رسم میکنید ، آهان ، فرد برای شما مهم نیست ، صدهزار انسان باهم .

شما روی نسل‌ها ، کار میکنید ووقت صرف مینمائید این آسان تر است نه ؟ چه شما درسکوت وبوی ملایم مرکب هر کاردلتان میخواهد انجام میدهید ، ولی با اینهمه فراموش نکنید که یك انسان فقط ، بیشتر میتواند مزاحم باشد تا یك نسل . شما میخواهید بافعالیتی که روی نسل‌ها میکنید روح شورش و اعتراض را در آنها بکشید ولی غافل از آنید که فریادشادی واحتضاریك فرد ازاین نسل بیشتر برای شما تولید ناراحتی خواهد کرد .

ومن یك موجود زنده بمزاحمت وناراحت کردن نظم نوین و عالی شما بافریادها وغریوهای گاه گاهی ادامه خواهم داد . من شما را مردود میدانم وازشما با تمام وجود وقدرتم پرهیز میکنم.

**خانم‌منشی**

عزیزم !

**دیه‌گو**

ساکت‌شوید ! من ازنژادی‌هستم که‌مرگ را باندازه زندگی ، با افتخار گردن مینهد ولی‌باآمدن اربابان شمامرگ وزندگی هر دو ننگ‌آوراست .

**خانم‌منشی**

راست‌است . . . . .

**دیه‌گو** « خانم‌منشی‌را بشدت تکان‌میدهد »

راست است که‌شمادروغ میگوئیدو که بعداز اینهم تا پایان دنیا

دروغ خواهید گفت ! بلی ! من شیوه کارتان را خوب فهمیده‌ام شما مردم را گرسنه نگاه‌داشته‌اید و آنها را ازهم جدا کرده‌اید تا عصیان و شورششان‌را از بین‌ببرید ، شما آنهاراضعیف‌ودرمانده میکنید و سبعانه نیروی آنها را میبلعید و اوقاتشان را مشغول میکنید تا از وحشت نه جوششی‌بکنند ونه مجالی برای جوشش‌داشته باشند ! آنها دریك‌جای ایستاده‌اند ودرجازنند ، راضی باشید ! علی‌رغم‌جمعیتی که دارندتنها هستند ، منهم تنها هستم ، همه ماتنها هستیم زیرا دیگران ترسو وذلیل هستند ولی من‌باوجود تنهائی‌واسارت باوجودآنکه مانند آنها خوارو پست شده‌ام بشما اعلام‌میکنم که شماهیچ نیستیدو که این قدرتی که تا چشم کارمیکند گسترش دارد و تا اعماق آسمان را بسیاهی و تاریکی کشانده است چیزی نیست‌مگر سایه کوچکی که بروی قطعه خاکی سنگینی‌میکند وبراثر بادی‌خشم‌گین نابود میشود .

شماخیال کرده‌اید که‌همه چیز میتواند کلاسه بشود و بفرمول درآید همین دفترزیبای صورت اسامی شما گل سرخ وحشی ، علامات آسمان ، قیافه‌تابستان ، غرش‌دریا ولحظه‌های‌بندگسل وخشم‌انسانها رافراموش کرده است !

(خانم‌منشی‌میخندد . ) نخندید ، احمق نخندید . شما نابود شده‌اید ، من این را بشما اطمینان میدهم ، در بحبوحه پیروزی های ظاهری شماشکست‌خورده‌اید ، زیرا دروجود انسان، بمن‌نگاه کنید ؛ نیروئی که شما نمی‌توانید آنرا تقلیل دهید وجود دارد . یك جنون روشن‌ممزوج باترس وجرئت ولی نادان ودرعین‌حال نیرومند برهمه چیزو همه کس .نیروئی که بزودی قدعلم خواهد کرد وشما خواهید

فهمید که پیروزی وافتخارات شما دودی بیش نبوده است .

(خانم منشی می‌خندد )

**دیه‌گو**

نخندید ! من بشما میگویم نخندید .

« خانم منشی‌می‌خندد . دیه‌گو بصورت اوسیلی‌میزند»
« ودرهمین زمان مردان گروه‌کر دهان بندهایشان »
« راازدهان برمیکنند وغریو طولانی شادی‌میکشند .»
« دراین‌اثناء جنب‌وجوش ، دیه‌گوعلامتی که‌بریدن»
« داشت میکند و در حالیکه آنرا در دست گرفته »
« است ورانداززش میکند . »

**خانم‌منشی**

عالی !

**دیه‌گو**

منظور چیست ؟

**خانم‌منشی**

هنگامی که خشم گین هستید خیلی جالب و عالی میشوید من ازشما درهنگام خشم بیشتر خوشم میآید .

**دیه‌گو**

مگر چه شده‌است ؟

**خانم‌منشی**

شما کــه خودتان می‌بینید ، علامت محو شد ، در راه صحیحی افتاده‌اید ادامه بدهید .

**دیه‌گو**

من معالجه شدم ؟

**خانم‌منشی**

من حالا سری‌را برای شما فاش میکنم . . . . سیستم آنهاعالی است و دراین مورد حق با شماست ولی یك ناموزونی در دستگاه کار آنها وجود دارد .

**دیه‌گو**

نمی فهمم .

**خانم‌منشی**

عزیزم ، یك ناجوری وجود دارد ، آنچه که من دورا دور بخاطر میآورم این ناموزونی و نقطه ضعف ماشین حکومتی آنها این است که اگر یك نفرازبین مردم برترسش غلبه نماید وشورش‌وعصیان را آغاز کند ، ماشین آنها بسروصدا خواهد افتاد مـن نمی گویم که ازحرکت باز خواهد ایستاد ولی دچار اختلال میشود و در هرحال ماشین بسروصدا میافتد وبعضی اوقات ممکن است واقعاً براثر اختلال وبهم ریختن چرخها ازکار بیفتد .

« سکوت »

**دیه‌گو**

چرا این رابمن میگوئید ؟

**خانم‌منشی**

میدانید ، آنچه که من گفتم عمل لغو غلطی بود ولی‌چه‌میشود کرد هرکس نقاط ضعفی دارد ، وانگهی خود شما آن ناجوری را بتنهائی یافتید .

**دیه‌گو**

اگر بشما سیلی نمی زدم ممکن بود که چنین چیزی را بمن بگوئید ؟

**خانم‌منشی**

نه ، من آمده بودم که بر طبق آئین نامه کار شما را یکسره . کنم .

**دیه‌گو**

پس من قوی تراز شما هستم .

**خانم‌منشی**

آیا هنوز ترسی دارید ؟

**دیه‌گو**

نـه .

**خانم‌منشی**

بنابر این من‌علیه شما هیچ عملی نمی‌توانم انجام دهم واین‌اصل در آئین نامه‌هم مندرج است ، اما من‌باید مطلبی را اضافه کنم و آن این است که این نخستین دفعه‌ایست که آئین نامه از طرف من تائید میشود .

« خانم منشی آهسته خود را پس میکشد و میرود .»
« دیه‌گو به بدنش دست میکشد وبازهم بدستش‌نگاه »
« میکند ناگهان میچرخد ودرجهتی که‌صدای ناله‌و »
« زاری میاید قرارمیگیرد ، ودر میان‌سکوت‌بطرف»
« مریضی که دهان‌بند بر دهان دارد میرود ، سن »
« در سکوت‌فرورفته ، دیه‌گو دستش رادراز میکندو»
« دهان بند را از دهان مریض بر میدارد . مریض »
« همان ماهی‌گیر است . آنها در سکوت بیکدیگر »
« نگاه میکنند بعد: »

**ماهی‌گیر** ( باکوشش )

سلام برادر ، مدتهاست که نتوانسته‌ام حرف بزنم .

« دیه‌گو باو لبخند میزند »

**ماهی‌گیر** « درحالیکه چشمهایش را بسوی آسمان بلندمیکند »

این چیست ؟

« بالاخره آسمان روشن شده . نسیمی سبك و آرام »
« برخاسته ویکی از درها را تکان میدهد و بعضی »
« پارچه هارامیلرزاند . مردم دورآنها را میگیرد »
« دهان بندها باز شده و چشمها بطرف آسمان‌است»

**دیه‌گو**

نسیم دریـا .. . . . . .

**پرده میافتد**

**پایان‌قسمت‌دوم**

# قسمت سوم

« ساکنین کادیکس روی میدانی درجنب وجوشند . »
« دیه گو کمی بالاتر از آنها قرار گرفته و کارها را اداره »
« میکند نور زیادی دکوره های طاعون را بخوبی مشخص .
« میکند و چون بیشتر روشن است کمتر هیبت دارد . »

**دیه گو**

ستاره ها را بکنید !

« آنها را میکنند »

**دیه گو**

پنجره ها را باز کنید !

« پنجره ها بازمیشود »

**دیه گو**

نایستید، فعالیت کنید ، بیماران را جمع کنید .

« حرکت و جنبش فعالانه »

**دیه گو**

دیگر هیچ نترسید ، نترسیدن شرط پیروزیست ، آنهـا که میتوانند سرپا بایستند ! چرا عقب نشینی میکنید ؟ سرها را بلند نگاه دارید ، دوره خواری گذشت و اینك زمان غرور و سرافرازیست !دهان بندها را بدور افکنید و بامن فریاد بزنید که دیگر ترس ندارید .

« او دستهایش را بلند میکند »

ای شورش مقدس ، ای عصیان زنده ، ای افتخار و شرف ملت ،

---

۱ ـ ستاره هائی که بدستور طاعون بدرخانه ها نصب کرده بودند

باین مردم دهان بسته نیروی فریاد وفغان عطا کن .

دسته کر

برادر ، ما دستورهای تو را اطاعت میکنیم ، ما بینوایان تیره روزی که بازیتون وکف دستی‌تان زندگی را بر گذار میکنیم ، ما که سرمایه وآبرویمان فقط دروجودیك قاطرخلاصه میشود ، ما که فقط دودفعه‌درسال‌روزتولد وروزازدواج میتوانیم لبمان‌را بشراب‌بیالائیم ، داریم امیدوار میشویم ! ولی‌آن‌هراس و بیم‌قدیمی هنوز دل‌های ما را ترك نکرده است .

این مختصرزیتون ونان بمامزه زندگی رامیچشانند ، میترسیم که همین‌مختصرراهم از ما بگیرند وزنده بگور شویم

دیه‌گو

اگرشما باوضاع بی‌اعتنابمانید وجلو این خودسری‌را نگیرید هم زیتون ونان را از شما میگیرند وهم بحیات شما خاتمه میدهند ! اگر میخواهید همین مختصر نان‌را برای‌خودحفظ کنید بایدهم امروز برترس خودغلبه کنید . اسپانی بیدار شو !

دسته کر

ماجاهل وفقیریم . بما گفته‌اند طاعون هم دوره و عمری‌دارد و درطی‌سال برحسب تغییرات فصول تحول میبابد ، دربهاربذر میافشاند وسپس جوانه میزند ، بعدهنگام تابستان بارمیاآورد ودر فصل‌زمستان میمیرد ، ولی‌بردار ، این زمستان است آیا واقعا زمستان است ؟ آیا واقعا این نسیم‌جانبخش از دریا میآید ؟ ماهمیشه‌باهمهٔ بینوائیمان پول رایج‌پرداخته‌ایم . آیا بایداین‌بارباخون‌خودتصفیه‌حساب کنیم ؟ .

دسته‌کر زنها

باز یك موضوع مربوط بمردان ! ما دراینجا حاضر شده‌ایم که بخاطرشما بیاوریم لحظه‌ای که گل میخك ایام . پشم سیاه بزغاله‌ها و بالاخره بوی عطر آگین اسپانی از دست میرود ، ما ناتوانیم و هیچ کاری برضد این بدن قوی شما نمیتوانیم کرد هر چه که میخواهید بکنید ولی فقط گل زیبای بدن ما را دراین بهم ریختگی و جنگ تن بتن‌شامگاهی فراموش نکنید .

دیه‌گو

این‌طاعون است که مارا نحیف وضعیف کرده است ، این اوست که عاشقان را ازمعشوقگان جدامیکند و گل‌های ایام را پایمال ظلم و تعدی خود میکند ! نخست علیه او باید جنگید .

دسته‌کر

آیا واقعاً زمستان رسیده است ؟ درجنگل‌های ما هنوز درختان بلوط پوشیده از میوه‌های کوچك شیره است وتنه‌آنها غرق در زنبور میباشد ! نه ! این هنوززمستان نیست .

دیه‌گو

زمستان را در خشم خود بجوئید !

دسته‌کر

ولی آیا در این راه امیدی خواهیم یافت ؟ یا اینکه باید ناامیدانه بمیریم ؟

دیه‌گو

چه کسی ازیاس‌صحبت میکند ؟ ناامیدی خودیك دهان‌بنداست،

رعد افتخار وسعادتی که سکوت این‌شهر محاصره شده را درهم‌میشکند
خود صدای امیداست ، من‌بشماامرمیکنم که‌برخیزید ! اگرمیخواهید
نان و امید را حفظ کنید گواهی نامه‌های خود را پاره کنید و بدور
بریزید ، اگر میخواهید نقاب مرگ ازصورت بردارید شیشه‌های
ادارات را خورد کنید واین صف‌هائی که از ترس بسته‌اید بهم‌بزنید و
بعد درچهار گوشه‌آسمان فریاد زنید : آزادی !

**دسته‌کر**

مابینواترین مردمیم ! امیدتنهاسرمایه ماست ، چطورممکن‌است
ما خود را ازتنها سرمایه‌خود محروم کنیم ؟ برادر ، ماتمام این‌دهان
بندها را بدور می‌افکنیم « فریاد بلندرهائی » آه ! روی این سرزمین
خشك و دراین مغاره‌های شعله‌ور ازگرما این نخستین قطرات باران
پائیزیست، پائیزآمد ، پائیزیکه همه‌چیزرادوباره جوان میکندونسیم
دلپذیر از دریا بارمغان میآورد . امید ما را مانند امواج دریا بلند
میکندوبهیجان میآورد .

« دیه‌گو خارج میشود . »
« طاعون از طرف دیگرسن از درمقابل هم سطح‌در »
« خروجی دیه‌گو داخل میشود . خانم‌منشی و نادا »
« همراه اوهستند »

**خانم منشی**

عجب ، یعنی چه ، این کارها چیست ؟ دارید حرف میزنید ؟
خواهش میکنم دوباره دهان بندهایتان را بدهان بگذارید !

« چندنفر ازمیان مردم . دوباره دهان بندهایشان »

« دایدهان میگذارند . اما پیروان دیه گو بانظم »
« بکارخود ادامه میدهند . »

**طاعون**

اینها میخواهند جنب وجوش را شروع کنند .

**خانم‌منشی**

بلی ، مثل همیشه !

**طاعون**

بسیار خوب ! باید اقدامات احتیاطی را تشدید کرد !

**خانم‌منشی**

بنابر این‌شروع کنیم !
« خانم‌منشی دفترش راباز میکند و آنرا باکمی‌بی »
« میلی وخستگی ورق میزند »

**نادا**

پس شروع کنید ! حالابراه صحیحی افتاده‌ایم موقعیت‌هم‌مناسب است ! قانونی بودن یاقانونی نبودن این است فلسفه واخلاق‌اجتماع ولی بعقیده من حضرت اشرف ، این اقدامات کافی نیست .

**طاعون**

توزیاد حرف میزنی .

**نادا**

زیرا من حس و هیجان دارم ،ونزد شما خیلی چیزها آموختم، ازبین بردن ، حذف کردن ، این‌آئین وانجیل من است ، ولی‌تابحال حضرت اشرف دلایل‌کافی برای اینکار نداشتم از این‌لحظه دیگردلیل دارم آنهم دلیل وموجب قانونی !

**طاعون**

مقررات اجازه نمی‌دهد که همه را ازبین برد ، تو در جریان نیستی ، مواظب باش !

**نادا**

توجه داشته‌باشید که قبل ازشما مقرراتی وجود داشته است‌اما لازم بود که مقرراتی عمومی وضع شود . مقرراتی که همه‌افراد بشر را مورد نظر قرار دهد وزندگی همه را دریك فهرست بگنجاند ، تمام جهان را بیك سونهد و بالاخره ارزش آسمان وزمین را تغییر دهد .

**طاعون**

بر گرد بسرکارت ، دائم الخمر . . . .وشما( خطاب به خانم منشی)شروع کنید !

**خانم منشی**

چگونه شروع کنیم ؟

**طاعون**

بطور اتفاقی وبدون حساب ، اینطور بیشتر تأثیردارد .

« خانم‌منشی دواسم راخط میزند . ضربه‌های آگاهی»
« «ما» دومرد در میغلطند . مردم عقب‌نشینی میکنند»
« آنها که‌مشغول کارند مبهوت دست از کار میکشند.»
« مأمورین طاعون باعجله بعلاوه ها رادوباره بدرها»
« نصب میکنند . پنجره‌هارا می‌بندندواجساد را روی»
« هم انباشته میکنند . »

**دیه‌گو** « درته سن بایك صدای‌آرام‌وراحت»

زنده باد مرگ ، ما از آن نمی ترسیم !

« پیش‌روی مردم ،آنها دوباره شروع بکار میکنند »
« مأمورین طاعون‌عقب‌نشینی‌میکنند . همان وضع‌قبل»
« منتهی معکوس آن اجرامیشود . وقتی که مردم »
« بجلو میروند نسیم میوزد . وقتی که مأمورین »
« گارد جلومیآیند مردعقب نشینی میکنند .»

طاعون

اسم‌این مرد راخط بزنید !

خانم‌منشی

غیر ممکن است !

طاعون

چرا ؟

خانم‌منشی

اودیگر نمی ترسد !

طاعون

عجب ! موضوع رامیداند . ؟

خانم‌منشی

ظنی برده است .

« بازخانم منشی اسم‌خطمیزند . ضربه‌های‌خفه‌بگوش»
« میرسد . عقب نشینی مردم. وضع قبلی‌تکرار میشود»

نادا

عالی ! مثل مگس میمیرند ! آه ! اگر زمین منفجر میشد چه خوب بود !

«به‌گود با آرامی»
بآنها که ازپادرمیآیند کمك کنید .

« عقب‌نشینی گارد . همان وضع قبلی منتهی معکوس»
« آن تکرار میشود »

**طاعون**

این مردك خیلی تند میرود !

**خانم‌منشی**

واقعاً همینطور است ، خیلی تند میرود .

**طاعون**

چرا این جمله را با تأثرخاطر گفتید ؟ مبادا شما اطلاعاتی در این باره باوداده باشید واسراری را نزد او فاش کرده باشید ؟ .

**خانم‌منشی**

نه ، او خودش به تنهائی این راز را دریافت ، خلاصه خیلی با هوش است .

**طاعون**

اگر او استعداد دارد من وسیله دارم ، باید از راه دیگری‌وارد شد ، نوبت شماست .

« طاعون خارج میشود »

« **دسته‌کر** » درحالیکه دهان بندها راازدهان برمیدارند»

آه ! « نفس‌طولانی راحتی وخلاصی » این نخستین عقب‌نشینی‌است ، کتف‌های بسته‌آزاد میگردد آسمان صاف میشود و تجدید هوا میکند دو باره صدای چشمه‌هائی که خورشید سیاه طاعون‌آنها را بخار کرده بود بگوش میرسد .تابستان‌دارد تمام میشود مادیگر انگور برشاخه‌ها،

خربوزه درجالیزها، با قلای سبز و کاهوی تلخ نداریم. حالاجویبار امید خاك سخت را نرم میکند و بما وعده پناه گاه زمستانی میدهد پناه گاه زمستانی از شاه بلوطهای بوداده، ذرت نوبر بادانه‌های سبز، گردوهائی که مزه دلچسب دارند وشیرهائی که روی آتش میجوشند.

زنها

ما جاهلیم، ولی معتقدیم که این سرمایه‌های زمستانی نباید برای ما خیلی گران تمام شود، درتمام دنیا و در تحت هر حکومتی همیشه یك محصول تازه وجود دارد، ونیز شراب ارزان قیمت فقراو شعله های گرم چوب‌های تاك که‌در کنار آن بنشینیم ومنتظرباشیم که که همه چیز بگذرد برایمان ممکن است. . . .

« ازخانه قاضی دختر قاضی ازپنجره خانه‌به بیرون»
« می جهد وبطرف جمعیت میدودوخودرادربین‌زنان»
« مخفی مینماید .»

**خانم‌منشی** «درحالیکه بطرف مردم پیش‌میآیدونرم‌تر میشود »

من تصور میکردم که‌شما میخواهید مبادا، باصطلاح خودم، انقلابی بکنید، در حالیکه خودتان خوب میدانید که این مورد از مواردی نیست که احتیاج بانقلاب داشته باشد، وانگهی اگرانقلابی هم لازم باشد این بعهده مردم نیست این نوع انقلاب ها دیگر از مد افتاده است. انقلاب دیگر احتیاج بشورش و جنجال ندارد. پلیس امروز برای هرعملی حتی برای سرنگون کردن دولتها قدرت کافی دارد. آیابهتر نیست که این راه برای‌هراقدامی‌انتخاب‌شود ؟بنابراین مردم میتوانند بروند استراحت کنند تاوقتی که صاحبان افکاروارادہ

های قوی بفکر آنها بیافتند و بجای آنها در مورد مقدار سعادتی که برایشان لازم‌است تصمیم بگیرند .

**ماهی‌گیر**

من میروم‌شکم‌این سگ ماهی گندیده‌را پاره کنم .

**خانم‌منشی**

لطفاً ، دوستان عزیز توجه کنید ، آیا بهتر نیست که همه‌چیز رادر وضع‌موجودی که دارد حفظ کنیم وبآن‌دست نزنیم .

وقتی که نظمی‌بمورد اجرا درآمد تغییرمجدد آن همیشه خیلی گران‌تمام میشود واگر واقعاً این‌نظم‌بنظر شماسنگین وغیرقابل‌تحمل است ، شاید بتوانیم‌اصلاحاتی‌بر آن وارد کنیم و تخفیف بیشتری بآن بدهیم وبالاخره‌طوری‌باهم کنار بیائیم .

**یك‌زن**

چه‌نوع‌تخفیفی ؟ .

**خانم‌منشی**

من‌نمیدانم ! ولی از اینکه هر تحول و تغییری که درارکان عمومی کشور رخ دهد برای شما زنها گران تمام میشود غافل نباشید وبخاطرداشته باشید که گاهی‌یك‌آشتی و کنارآمدن‌بجا و صحیح بیشتر ازیك پیروزی‌مخرب میارزد .

« زنها نزدیك میشوند . چندمرد ازگروه طرفدار »
« دیه‌گوجدا میشوند . »

**دیه گو**

بحرف‌های او گوش ندهید تمام اینها برای فریب است .

**خانم منشی**

چه چیز برای فریب است ؟ من استدلال میکنم وجز منطق چیز دیگری نمیدانم .

**یك مرد**

ازچه اصلاحاتی صحبت میکنید؟ .

**خانم منشی**

مسلماً باید دربارهٔ آن فکر کرد ، ولی من باب مثال میتوان گفت که مامیتوانیم باشر کت شما یك کمیته تشکیل بدهیم تا تصمیمات لازم را با اکثریت آراء اتخاد نماید ودر موردخطزدن اسامی اشخاص تصمیم بگیرد .

این کمیته مالك کامل این دفتر که عمل حـذف اسامی در آن صورت میگیرد خواهد بود ، فراموش نکنید که من این را بعنوان مثال گفتم ... .

« خانم منشی دفتر رادرزیر بغلش تکانی میدهد یك مرد »
« آنرا از اوبزور میرباید . »

**خانم منشی** « متظاهر بعصبانیت »

لطفا دفتر را بمن پس بدهید ! شماخوب میدانید که این دفتر بسیار مهم وحساس است کافی است که شمااسمی را در این دفتر حذف کنید وبلا فاصله یکی از همشهریان خو را ازپا درآرید .

« تمام مردان وزنان دورشخصی که دفتررا در دست »
« دارد جمع میشوند . وباجنبوجوش درحر کتند »

ـ ما آنرا حفظ خواهیم کرد !

ـ دیگر کسی نخواهد مرد !

ـ ما نجات یافتیم !

« دراین اثنا ناگهان دختر قاضی ظاهر میشود وبا »
« خشونت دفتر را ازدست مرد میکشد و بگوشه‌ای »
« پناه میبرد وبسرعت‌شروع‌بورق‌زدن میکندوچیزی»
« راروی صفحهٔ خط میزند . بلافاصله ازخانه‌قاضی »
« یك غریوشدید بگوش میرسد و سپس صدای افتادن»
« جسدی شنیده میشود . مردان وزنان‌بطرف دختر »
« هجوم میآورند »

**یك صدا**

آه ! نفرین‌شده لعنتی ! این توئی که باید بمیری !

« یك دست دفتررا ازدست اومیکشد وباسرعت بورق»
« زدن‌آن میپردازد . نامش‌را پیدا میکند و آنرا »
« خط میزند ، دخترقاضی بدون‌هیچ صدائی میافتد »

**نادا** «غران»

قبلا موضوع‌فقط از بین بردن وحذف کردن‌بود حالا دیگراین موضوع نیست بلکه **خود**ازبین‌بردن و**خود** حذف کردن مطرح‌است حالا همه با هم میکشیم و کشته میشویم و قاتل و مقتولیم ! یالا ! نره‌گاوها ! باین‌دروغ‌عمومی‌ادامه بدهید .

«نادا میرود»

**یك‌مرد** «قوی‌هیکل‌که دفتر را در دست‌دارد »

واقعاً همینطور است ، این درو عمومی است ، در نتیجه حالا فرصت خوبی است که‌یك گوش‌مالی به بچه‌های موسی که در دوره گرسنگی وبدبختی ماشیرین کام ومورد محبت بودند داد .

«طاعون که لحظه ایست که‌دوباره‌ظاهر شده‌است »
« قهقهه خارق‌العاده‌ای‌راسر میدهد. در همین‌حال»
« خانم منشی‌مظلوم‌واروسرشکسته جای خودش‌را»
« در کنار او اشغال میکند . همه بی حرکت »
« باچشم‌های بازوخیره منتظرند . باز مأمورین»
«گارد طاعون درهمه جا پخش شده تادوباره‌نشان»
«ها وعلامات طاعون‌رانصب نمایند . »

**طاعون«به دیه‌گو »**

وحالا اینها خودشان کشتن خودرا بعهده گرفته اند ، آیافکر میکنی این مردم ارزش این‌را دارند که‌تااین‌حد رنج برایشان‌متحمل شوی ؟

« دیه‌گو وماهی‌گیرروی‌سکومیجهندواندوبطرف‌مردی»
« که دفتررا در دست دارد هجوم‌میبرند وباوسیلی»
« میزنند وبزمینش میاندازند . دیه‌گو دفتر را از»
« دست‌اوخارج میکند وآنرا پاره میکند .»

**خانم منشی**

این کاربی فایده‌است ، من‌یك نسخه دیگر ازاین‌دفتردارم .

«دیه گومردم رابطرف‌دیگرسن میراند. »

**دیه‌گو**

زود ، بروید پی‌کارتان !اینطور مثل اسباب بازی بچه ها مورد

بازی قرار نگیرید !

**طاعون**

وقتی که اینها میترسند ، ترسشان برای خودشان است ولی بغضشان برای دیگران .

**دیه‌گو «روبروی طاعون قرار گرفته»**

نه ترس و نه بغض ، این پیروزی ماست !

« عقب نشینی تدریجی اعضاء گارد ازجلوطرفداران»
« دیه گو . »

**طاعون**

ساکت ! من کسی‌هستم که شراب رامیترشاند ومیوه‌هاراخشك میکند ، تاك اگر بخواهدانگور ببارآورد تاروپودش را درهم‌مینوردم اگرباید باآتش‌ارتزاق کرد من آنرابرنگ سبز در میآورم، من‌از این شادی و خوشحالی احمقانه و بی علت شما نفرت دارم ، من از کشوریکه درآن بدون سرمایه و توشه ای ادعای آزاد بودن میکنند بیزارم . من‌زندانها . ، دژخیم‌هاوقدرت هادراختیار ودر رگهایم‌خون دارم ، من این شهررا ازریشه درو خواهم کرد ودرهم خواهم کوبید تاروی‌خرابه‌های آن دریك سکوت مطلق‌اجتماعات عاقل و کامل تاریخ، سربر سکرات موت گذارد .

خفه شوید وگرنه همه‌را باخاك یکسان خواهم کرد .

« فعالیت ومبارزه باحرکات واشارات درمیان‌صدای»
گوشخراش ( قرچ قرچ ) پیچیدن چوبهای شلاق »
« مشاهده میشود . غرش‌ها وضربه‌هایمخصوص بگوش»

«میرسد . موج شعارها طنین میافکند . اما بتدریج »
« که مبارزه دارد بنفع طرفداران دیه‌گو میچرخد»
« درهم ریختگی آرام میگیردوصدای‌دسته‌کر باوجود»
« آنکه‌نامشخص ونامفهوم‌است‌فریادهای‌طاعون‌راتحت»
« الشعاع قرار میدهد »

**طاعون**« باحالتی بسیار خشمگین»

هنوز گروگانها در اختیار من هستند !

« اواشاره ای میکند . گاردها سن‌راترك میکنند »
« ودیگران شروع بتجمع مینمایند .»

**نادا**« روی بلندی کاخ»

همیشه درآخرچیزی باقی میماند ، همه‌چیز بادامه ندادن‌ادامه میدهند ، ادارات منهم ادامه میدهند .

وشهر فروخواهدریخت آسمان منفجر ومتلاشی خواهدشدانسانها اززمین‌فرار میکنند ، دیگر هیچ‌چیز باقی نخواهد ماند مگر اداراتی که‌در سرساعت‌معین شروع‌بکار میکنندتا اسامی نابودان راثبت‌نمایند. ابدیت منم ، بهشت من آرشیو هـا وخشك‌کن هایش را همیشه حفظ خواهد کرد .

« او خارج میشود »

**دسته‌کر**

آنها فرار میکنند ، تابستان باپیروزی بپایان میرسد، بالاخره روزی هم وجود دارد که انسان پیروز شود ، بدن زیبای زنان‌ما که‌در زیرباران عشق‌طراوت پیدا کرده‌است بااین پیروزی همراه خواهدبود

اینك خوشه‌های پائیزی که‌زنبورهای‌سرخ مانند تگرگ‌بر آنها فرود میآیند باطراوت وشفافی و گرمی جلوه گری میکنند.

انگور چین های خوشبخت درمیان خرمن خوشه ها میغلتند و انگور چینی را با هیجان آغاز میکنند.

ای عشق من، هوس مانند یك میوه رسیده دارد میترکد.

پیروزی بدنهای زیبا چون آب درجویبار ها جاریست از تمام گوشه‌های آسمان دستهای اسرارآمیز، گل ها و شرابهای ارغوانی چشمه سارهای پایان ناپذیر رابسوی‌ما دراز میکنند این عید پیروزی است. برویم‌زنهایمان‌را جستجو کینم!

« تخت روانی که ویکتوریا درآن درازکشیده‌است »

« بداخلسن آورده میشود. »

دیه‌گو «بطرف تخت روان میدود»

اوه! دیدن این منظره آدم را وادار بکشتن یا مردن میکند!

« وی نزدیك جسد ویکتوریا که بنظر میرسد که بی جان است رسیده»

آه. عالی! پیروزمند، وحشی مثل عشق. صورتت را بطرف من بکن! بر گرد ویکتوریا! مگذاربدنیای دیگر بروی‌دنیای دیگران که من نمی توانم بتو ملحق‌شوم! عشق من، مراترك‌مکن، خاك سرد است. برخیز و با اراده باش، مگذار از این حاشیه دره عمیقی که ما هنوز روی آن قراردارم‌بقعردره‌درغلطی! اگرتو بمیری، برای همیشه، برای‌بقیه‌دوران‌عمر روز مرا تاریك کرده‌ای.

**دسته گرزنها**

حالا ، ما باحقیقتی روبروهستیم ، تاکنون جریانات جدی نبود ولی در این لحظه ناظرموجودی‌هستیم که‌دردمیکشد وبخود می‌پیچد ، فریاد زنده بادمرگ بهترین کلام ممکن مردان از دهان کسی خارج میشد که اینك معشوقه‌اش دارد درآن راه قدم بر میدارد ، افسوس ، هنگامی‌عشق سرمیرسد که دیگروقت‌تنگ است وکار از کار گذشته .

«ویکتوریا مینالد »

**دیه‌گو**

آهان، او دارد برمیخیزد ، تودوباره‌روبروی‌من‌مانندیك مشعل باشعله‌های‌سیاه‌موهایت‌وچهره‌درخشنده ازعشقی که‌درشب‌های سیاه نبرد دیدگان را روشن میکرده‌است بر سرپا خواهی ایستاد ، بجای این روشنی‌هائی که‌درآن‌تاریکیها بمن‌میداده‌ای‌من‌دلم را ، دلی که‌دربرابر هرچیز مقاومت میکندبرای تو آورده‌ام .

**ویکتوریا**

دیه‌گو ، تومرافراموش‌خواهی کرد، این‌برای‌من‌مسلم‌است،دل توبرای کسی که‌غایب‌است ایستادگی نمی کند ، اوطاقت بدبختی‌ندارد، آه ! چه رنج‌آور است که انسان بمیرد درحالیکه بداند که فراموش خواهد شد .

« ویکتوریا خود را برمیگرداند »

**دیه‌گو**

من تورا فراموش‌نخواهم کرد ، یادتودرذهن من بیشتراز عمر

من دوام خواهد داشت .

**دسته کر زنان**

ای بدن دردناك که پیش از آن ، آنقدر خواستنی بودی وزیبائی پادشاهی داشتی وبروشنائی تجلی میبخشیدی ! مرد برای غیرممکن فریاد میزند و آنرا میخواهد اوطالب مجهول مطلق است ولی زن از آنچه که ممکن است و وجود دارد رنج میکشد و مینالد - خم شو دیه گو ! از درد خویش بنال و بگناهت اعتراف کن ، این لحظه پشیمانی است ! ای فراری !

این بدن رنج دیده همچون وطن تو بود که بدون آن تو موجودیت نمی یافتی ! بیاد داشتن و بخاطر آوردن نمی تواند هیچ ارزشی داشته باشد!

« طاعون . آرام آرام بنزدیك دیه گورسیده است . »

« دربین آندوبدن ویکتوریا قرار دارد . »

**طاعون**

آهان ، صرفنظر میکنی !

« دیه گو نا امیدانه به بدن ویکتوریا نگاه میکند . »

« طاعون ادامه میدهد »

تو قوی نیستی ، چشمهای تو گم گشته و حیران است ، برعکس من چشمهای ثابتی دارم که مبین قدرت است .

**دیه گو** « بعد از کمی سکوت »

بگذار این زنده بماند ومرا بکش .

**طاعون**

چه ؟

**دیه‌گو**

من یك پیشنهاد تعویض بتو میکنم .

**طاعون**

چه تعویض ؟ .

**دیه‌گو**

من میخواهم بجای او بمیرم .

**طاعون**

این از آن جمله فکر هائی است که وقتی انسان خسته است برایش پیش میآید ، نه ، مردن زیاد مطبوع نیست و انگهی شدیدترین مرگ درباره او اجرا شده ، از این موضوع بگذریم!

**دیه‌گو**

این از آن جمله فکرهائی است که وقتی انسان قوی‌تر است برایش پیش میآید .

**طاعون**

بمن نگاه کن ! من خود قدرت هستم !

**دیه‌گو**

این لباس را از تنت بیرون بیاور ، تا بتو بگویم .

**طاعون**

تو دیوانه‌ای !

**دیه‌گو**

لخت شو ! لابد نمیدانی کـه وقتی مردان نیرومندی چون تو اونیفورم خود را ترك میکنند دیگر شخصیتی ندارند .

**طاعون**

شاید ، ولی فراموش مکن که قدرت آنها این اونیفورم را بوجود آورده است .

**دیه گو**

قدرت من این است که چنین اونیفورمی را بی ارزش ومردود بدانم. پیشنهادم را برای تعویض جانم باجان این دختر تکرار میکنم .

**طاعون**

اقلا ، کمی بیاندیش ، زندگی چیزهای لذت بخشی دارد .

**دیه گو**

زندگی من بخودی خود ارزش ندارد وچیزی نیست ، آنچه که بحساب میآید واهمیت دارد علل و موضوع حیات من است . من سگ نیستم و نمیخواهم مثل یك سگ زندگی کنم .

**طاعون**

بلی نخستین سیگار چیزی نیست ، ولی آیا بوی گرد و خاك پشته ها هنگام ظهر ، بارانهای شامگاهی ، زنهائی که هنوز ناشناسند دومین گیلاس شراب هم چیزی نیست ؟

**دیه گو**

چرا چیزی هست ، اما این دختر بهتر ازمن زندگی خواهد کرد!

**طاعون**

نه ، اگر از دخالت در کاردیگران صرفنظر کنی توهم زندگی خوبی خواهی داشت .

**دیه‌گو**

دراین راهی که قدم گذاشته‌ام ، حتی اگرخودم‌هم بخواهم ومیل کنم‌نمی‌توانم متوقف‌شوم ' در نتیجه بمبارزه‌ام باتوادامه میدهم .

**طاعون** « درحالیکه لحن صحبتدا تغییر میدهد . »

گوش کن ، اگرواقعا تواصرار داری که جان‌خودت را فدای این دختر کنی‌من حرفی ندارم وآنرا میپذیرم و درنتیجه اوبزندگی خود ادامه‌خواهد داد ، ولی میخواهم پیشنهاد کنم که معامله دیگری انجام بدهیم ، بدین نحو که زندگی این زن را بتو می‌بخشم و شما را آزادمیگذارم تا هردوباهم‌فرار کنیدوازاینجا بروید ودر مقابل شمامرا درکار خود دراین‌شهر آزاد بگذارید .

**دیه‌گو**

نه ، من به‌قدرت‌وتوانائی‌خودم واقفم .

**طاعون**

در این‌صورت ، من باتوصریح‌صحبت میکنم ، یاباید من ارباب وفرمانده همه باشم یا که اصلاهیچ‌نباشم .

اگر تو از دست من برهی‌شهرازچنگال من بدر خواهد رفت ، این‌یك‌قانون کلی‌و کهنی‌است ، قانون کهنی که‌من‌ریشه وتاریخ‌بوجود آمدن‌آنرا نمی‌دانم .

**دیه‌گو**

من میدانم ! این قانون ازاعماق سالها و دوران ها میآید ، او بزرگتر و کهن سال ترازتوست ، فرازاین قانون از چوبه‌های دار تو نیز بلندتراست ، این‌قانون طبیعت‌است ، ماپیروزیم .

طاعون

هنوز نه ! من این موجود را همچنان در اختیار دارم «اشاره به ویکتوریا»

این گروگان من است ، و گروگان آخرین تیر ترکش من میباشد ، باو نگاه کن ، اگر زنی سیمای حیات و زندگی داشته باشد این آن زن است ، او سزاوار زندگی است و تو میخواهی که باو آنرا بدهی ، من ، مجبورم که اورا بتو برگردانم ، ولی این کار نتیجه‌اش یکی از این دو چیز خواهد بود . یا در عوض تو جان خودرا فدا کن ، یا از آزادی این شهر بگذر، یکی را انتخاب کن .

« دیه‌گو بویکتوریا نگاه میکند . در تهسن پچ و پچ»
« صداهائی که از زیر دهان بندها خارج میشود »
« بگوش میرسد . دیه‌گو بطرف گروه کررو میکند .»

دیه‌گو

مردن سخت است .

طاعون

همینطور است .

دیه‌گو

ولی این سختی برای همه است .

طاعون

احمق ! ده سال عشق و آغوش این زن برای تو ارزشی دارد که یك قرن آزادی این مردم در برابر آن هیچ است .

دیه‌گو

وادی عشق این زن قلمرویست که بمن تعلق دارد ، من حق دارم و

میتوانم هر چه که بخواهم با آن بکنم . اما آزادی این مردم بخود آنها تعلق دارد ، من نمی‌توانم ازآن صرفنظر کنم یا بکسی به‌بخشم .

**طاعون**

بدون زیان و ستم بدیگران خوشبختی برای ما ممکن نیست . این عدالت این دنیاست .

**دیه‌گو**

من بدنیا نیامده‌ام که بچنین عدالتی گردن نهم ورضایت بدهم .

**طاعون**

چه کسی رضایت‌تورا خواست ؟ نظم عالم بمیل ودلخواه‌تو تغییر نمی کند .

اگرخواستی آنرا تغییردهی باید خواب و خیال را رها کنی و متوجه آنچه که وجود دارد و حقیقت است باشی .

**دیه‌گو**

نه . من این طریقه تورا میشناسم ، باید کشت برای اینکه قتل را ازبین برد باید تجاوز وظلم وستم کرد تا بیعدالتی را نابود کرد . قرنهاست که این طریقه معمول است ! قرنهاست که فرمانروایانی از نژاد تو ببهانه معالجه زخم های مردم آن را میگندانند و با اینهمه بهستایش طریقه‌خودادامه میدهند ، چه ، هیچ کس نبوده است که‌جلو آنهابایستد و بپوزه آنها بخندد .

**طاعون**

هیچ کس نمی‌خندد چون من آنچه که وجود داردتحقق میدهم. من قاطع وبرنده‌ام .

دیه‌گو

مسلماً ، برنده وقاطع مثل یك تبر .

طاعون

فقط کافی است که باین مردم نظری افکنده شودتا دانسته شود
کههر نوع عدالتی برای آنهاجایز است .

دیه‌گو

بعدازاینکه درهای این شهر بسته شد ، من خیلی وقت داشتم و
دائماً بآنها نگاه کرده‌ام .

طاعون

بنابراین‌حالا دیگر تومیدانی که اینها همیشه توراتنهامیگذارند
و کسی که تنها شد باید بمیرد .

دیه‌گو

نه ، این اشتباه است ! اگرمن تنها بودم همه چیز آسان میبود
ولی اینها بامیل یابالاجبار بامن همراهند .

طاعون

گله خوبی است ، ولی چه کسی احساس میکند که واقعاً
نیرومند است ؟

دیه‌گو

من میدانم که اینها پاك ومنزه نیستند خودمنهم همینطور چه‌در
بین هم اینها بوجود آمده‌ام ولی من در مکان و زمان عصر خودم
زندگی میکنم .

**طاعون**

عصر بنده‌ها وغلامان !

**دیه‌گو**

عصرمردان آزاد !

**طاعون**

تعجب میکنم ، بخوب نقطه‌ای رسیدیم ، این مردان آزاد کجا هستند ؟

**دیه‌گو**

در تبعید گاه‌ها ، در زندانها و اردو گاه‌های‌تو ، ولی‌غلامان‌بر مرکب مراد سوارند .

**طاعون**

لباس این افراد پلیس مرا باین مردان آزادت بپوشان آنوقت ببین که اینها چه نوع انسانهائی هستند .

**دیه‌گو**

این درست است که گاهی‌میشود که آنهاپست فطرت وجنایت‌کار از کار در آیند ،و بهمین علت کمتر از تو جرئت و شهامت دارند . هیچ مردی برای‌اینکه‌بتواندفعال‌مایشاء باشدباندازه کافی خصوصیات وامتیازات اخلاقی ندارد . وبهمین علت هم هست که این مردان حق دارند مورد ترحم واقع‌شوند آن ترحمی که بر تـو جایز نیست و مستحق آن نیستی .

**طاعون**

پست‌فطرتی وخواری یعنی‌زندگی‌اینها ، حقیر ، مستمند وهمیشه

سر افکنده .

دیه‌گو

همین خواریست که مرا بآنهاوابسته میکند ، اگر باین حقیقت مختصر که خودم‌هم‌در آن شریکم وفادار نمانم چگونه خواهم‌توانست بآنچه که قوی‌تر ومستحکم‌ترش را واجدم وفادارباشم .

طاعون

تنها وفاداری که من میشناسم تحقیر است ( او دسته کر راکه‌خوار و زبون در طرف چپ ایستاده است نشان میدهد . ) نگاه کن ، این نمونه آنست .

دیه‌گو

من فقط دژخیمان راتحقیرمیکنم ، هرچه کوشش کنی بالاخره باز این مردم از تو قوی‌تر و ارزنده‌ترند ، اگر آنها روزی مرتکب قتل شوند اعتراف دارند که در زندگی یك لحظه دچارجنون‌شده‌اند. ولی تو کشتارهای دسته جمعی خود را با استناد بقانون ومنطق توجیه میکنی ، سرهای افکنده آنها را مسخره مکن چه اینك قرنهاست که ستاره‌های دنباله‌دار وحشت وبیم‌ازبالای سر آنها میگذرد ، بقیافه‌های وحشت‌زده آنها مخند ، چه اینك قرنهاست که مرگ تارهای عشق آنها را ازهم میگسلد . بزرگترین جنایتی که ممکن است مرتکب شوند همیشه قابل بخشیدن است . اما من‌هیچ گذشت‌و بخششی برای‌جنایاتی که دیگران علیه‌آنها مرتکب شده‌اند و تو برای تکامل‌این جنایات بفکرقانونی کردن آنهادرنظم کثیفت‌خودافتاده‌ای نمی‌بینم . ( طاعون به طرف او جلو میرود . ) من چشم برهم نخواهم گذاشت .

**طاعون**

توچشم برهم نخواهی گذاشت ، این را می‌بینم ! بنا براین می‌خواهم که بتو بگویم که در آخرین آزمایش نیز پیروز شدی ، اگر این شهررا برای من گذاشته بودی وخودت بااین دختر بر طبق قرار پیشنهادی فرارمیکردی ، نه‌تنها این شهردراختیارمن باقی میماندبلکه تو ومعشوقت هر دو جان تسلیم میکردید ، این شهر بخت آزاد شدن داشت ، می‌بینی ، فقط یك دیوانه مثل تو لازم است . . . . . مسلماً این دیوانه میمیرد و از بین میرود ، ولی بالاخره دیر یازود بقیه‌نجات میبابند ! ( تاریکی روی سن . ) وبقیه سزاوار نجات نیستند .

**دیه‌گو**

دیوانه میمیرد . . . . .

**طاعون**

آه ! بازحالت خوب نیست ؟ نه دیگر ، دومین تردید یك امر عادیست ! غرور قوی‌ترخواهد بود .

**دیه‌گو**

من تشنه افتخار بودم و امروزآنرا در بین کشتگان ومردگان خواهم یافت .

**طاعون**

من که گفتم‌غرور آنهارا کشت ،اما برای‌من که دیگرپیرشده‌ام خیلی‌خسته کننده است ، (بایك صدای سخت وسنگین) آماده شو .

**دیه‌گو**

من آماده‌ام .

**طاعون**

واینك ، علامات بتوزده میشود ، اینها دردنا کند

( دیه‌گو به‌علاماتی که مجدداً باو زده شده با نفرت نگاه میکند ).

اهان کمی قبل از مرگ درد بکش ، اینهم جزء مقررات من است ، وقتی که من از آتش بغض و کینه میسوزم رنج و درد دیگران قطره شبنمی است که بر آن آتش فرو میآید . کمی بنال و بگذار قبل از اینکه این شهر را ترك کنم تو را درحال رنج تماشا کنم ، این برای من تسکینی است ( طاعون بخانم منشی نگاه میکند ). یالا ، حالا دیگر بروید سر کارتان .

**خانم‌منشی**

بلی در صورتیکه لازم باشد .

**طاعون**

باین زودی خسته شده اید ، آهان !

«خانم منشی باسر جواب مثبت‌میدهد ودرهمین لحظه»
« ناگهان باسرعت تغییر قیافه‌میدهد وبصورت‌پیرزنی»
« که هاله‌مرك برصورت اونشسته استدرمیآید .

**طاعون**

اتفاقاً من همیشه فکر میکردم که باندازه کافی شما بغض‌و کینه ندارید ، ولی درعوض بغضی که‌در وجود من است احتیاج بقربانیان ترو تازه دارد ، سریعاً این قربانیان رابرای من تهیه کنید، بعدمادر جای دیگر دوباره شروع خواهیم کرد .

**خانم‌منشی**

حقیقت این است که چون بغض و کینه دروظیفه ای که انجام میدهم وجودندارد تکیه‌گاهی برای من‌نمی‌تواندباشد ، این‌هم باز تا حدی‌تقصیرشماست زیراآنقدرآدم روی فیش‌هاکارمیکندکه احساسات وهیجان را فراموش میکند .

**طاعون**

این‌ها کلمات است ، اگرشما درجستجوی تکیه گاهی‌هستید... (او دیه‌گو راکه دارد بزانو درمیاید نشان میدهد) آنرا درنشاط کشتن و و کوبیدن بیابید ، این‌شغل ووظیفه شماست .

**خانم‌منشی**

بکوبیم ، ولی این بمن آسودگی وشادی نمیدهـد .

**طاعون**

تحت چه‌عنوان وبنام چه‌چیز بخوداجازه‌میدهید دربرابرفرامین من جدال کنید ؟ .

**خانم‌منشی**

بعنوان وبنام خاطرات ، من چندین یادگار قدیمی درذهن‌دارم، قبل‌ازشما موجودی آزاد بودم و باحوادث واتفاقات میزیستم لذاهیچ کس‌نسبت بمن اظهار تنفر نمی کرد . زنی بودم که هرکاری‌راانجام میدادم ، که‌عشقها را مشخص میکردم وبسر نوشت شکل‌واقعی‌خودش را میبخشیدم ، من وابسته بخود بودم ، ولی‌شما مرا بخدمت منطق و مقررات درآوردید ، ودرنتیجه‌این دستهای‌من که گاهی‌بداد دیگران میرسید تباه‌شد وفاسد گشت .

**طاعون**

چه کسی ازشما تقاضای کمك دارد ؟

**خانم‌منشی**

آنها که ازبدبختی ورنج ضعیف ترند ، یعنی تقریباً همه مردم ، چه بسا اتفاق افتاده است که من با رضایت خاطر با آنها کار کرده‌ام وهمانطور که واقعاً و برحسب طبیعتم باید وجود داشته باشم وجود داشته‌ام، ولی امروز من بآنها تجاوز میکنم و نفرتشان را تا آخرین لحظهٔ حیاتشان نسبت بخودم تهیه می‌بینم شاید بهمین علل بود که من این شخص را که امر بکشتن او میدهید دوست میداشتم . او مرا آزادانه انتخاب کرد وبرحسب‌طبیعت روحیه خود نسبت بمن ترحم داشت ، من آنهائی‌را که وعده ملاقات میدهندبمن دوست دارم .

**طاعون**

ازعصبانی کردن من بپر هیزید ! ما احتیاج بترحم نداریم .

**خانم‌منشی**

غیراز آنها که ازلطف وترحم هیچ کس برخوردار نیستند بقیه احتیاج بترحم ورقت‌دارند! وقتی که من‌میگویم که‌این‌جوان‌رادوست دارم منظورم این‌است که دیوانه‌وار آغوش او را آرزو میکنم ، من میدانم که نزد فاتحین این ترحم آمیز ترین نوع‌عشق است، شمااین راخوب میدانید ونیز میدانید که‌چنین عشقی ارزش این را دارد که ما کمی برایش بنالیم .

**طاعون**

من بشما امر میکنم که ساکت شوید !

**خانم منشی**

شما این‌راخوب میدانید و نیز میدانید که‌درتحت تأثیر آدم کشی ها ، انسان نسبت به بیگناهی آنها که کشته میشوند حسد میورزد وغبطه میخورد .

آه ! برای یك ثانیه هم که شده است بگذارید این منطق تمام ناشدنی را کنار بگذارم ودرخیال خود بگذرانم که بالاخره منهم بیك بدنی تکیه میکنم ، من از سایه ها متنفرم و بزندگی این بینوایان و بیچارگان غبطه میخورم بلی‌حتی بزندگی این زن هــم ( ویکتوریا را نشان میدهد ) که دیگر زندگی‌برایش جزشیون ورنج نیست ،غبطه میخورم ، چه‌اقلا اوتکیه گاهی‌دارد وبدرد ومحنتش تکیه‌خواهد کرد.

« دیه گو تقریبا بروی زمین افتاده است طاعون‌اورا»
« بلند میکند »

**طاعون**

سرپا بایست‌جوان ! پایان کار فقط موقعی خواهدرسید که این زن آنچه که میخواهد و ضرورت میداند بکند ، و می بینی که فعلا مشغول ابراز احساسات است ، اماتوهیچ‌نگران مباش اوهمان کاری را میخواهد بکند که‌باید بکند ! اینهم‌مطابق مقررات ووظایف‌اوست، ماشین دستگاه ما بسرو صدا افتاده است همین و بس و قبل از اینکه این ماشین خوردشودواز کارباز ایستد ، من‌این شهر رابتوبرمیگردانم حالا خوشحال باش ، احمق !

( فریاد شادی گروه کر . طاعون بسمت آنها رومیکند )

بلی ، من میروم ، ولی شما غره نشوید ، من از خودم رضایت دارم چه اینجا نیز ماخوب کار کردیم . از آن سر وصدا وجارو جنجالی که درباره من ونام من میشود خوشم میآیدوحالا مطمئنم که شماهر گز مرافراموش نخواهید کرد . بمن نگاه کنید !

برای یکباردیگر باین تنهاقدرت و نیروی بزرگ جهانی نگاه کنید ! سلطان واقعی خود را بشناسید و به ترس و بیم عمیق واقف شوید . (میخندد ) قبلاشما ادعامیکردید که ازخداوند و مقدرات او میترسید، اماخدای شما یك انار شیست وهرج ومرج طلبی بود که شیوه‌ها وانواع طریقه هارا مخلوط ودر هم میکرد ، اوتصور میکرد که در عین حال هم قدرت دارد وهم عدالت گستر است ولی در حقیقت این ادعاهافاقد حقیقت وراستی و نتیجه بود . اما من فقط قدرت را انتخاب کردم و سلطه وحکومت را بر گزیدم حالا شما خوب میتوانید بفهمید که این سلطه بمراتب سخت‌تر ورنج آورتر از جهنم است .

من از هزاران سال باینطرف شهرها و بیابان های شما را از توده‌های اجساد واستخوانهای انسانها انباشتم . قربانیان من شن‌زارهای لیبی وحبشه سیاه رابارور کردند . خاك سرزمین ایران هنوزازچربی اجسادی که من بزمین افکندم چرب است .

من آنقدر آتن را با آتش‌های تصفیه خودبوسیله هزاران پشته هیزمی که در کنار پلاژها برای سوزاندن انسانها ریخته بودروشن کردم ودریای یونان را از خاکستر انسانی انباشتم که دریا رنگ خاکستری بخود گرفت و خدایان همان خدایان بیچاره خودشان هم تا اعماق دل

منزجرشدندوترسیدند . آنگاه که کلیساهاجای‌معابدخدایان‌را گرفت سواران سپاه من آنهاراپراز اجساد نالان کردند . روی‌پنج قطعه کره ارض در طول قرنها من بدون مهلت و بدون ناراحتی انسانها را بخاك وخون کشیده‌ام . اما البته نه‌کاملا دردناك و رنج‌آور زیرا هدفی که در آن وجود داشته تماماً تحقق نیافته است . . . . یك قربانی ، بعقیده من ، دل راشادمیکنداما این‌نتیجه‌وکارکردی‌ندارد ، برای به نتیجه رسیدن ،مرگ یك‌غلام‌آنقدرهاارزش ندارد ، هدف‌نهائی‌این‌است که با کشتن اقلیتی که صحیحاً وبادقت انتخاب‌شده اکثریترا بغلامی وبندگی درآورد ، امروز دیگر همین‌روش‌بمورد اجرا گذاشته‌میشود، بهمین علت بعد از اینکه تعداد مردانی باندازه لازم کشته یاخورد و سرافکنده‌شدند ماهمه مردم دیگررا بزانودرآوردیم‌وبنده‌حلقه‌بگوش خویش‌ساختیم . هیچ‌نوع زیبائی ، هیچ‌نوع بزرگی و برازندگی در برابر ما نمی‌تواندمقاومت کند . مابرهمه‌چیزوهمه کس‌پیروزمیشویم.

**خانم‌منشی**

ما برهمه‌چیز پیروز میشویم ، جزبر شرف‌وغرور.

**طاعون**

شرف‌وغرورهم روزی‌درزیرپنجه ماعاجز میشود . . . . . انسان بیشترازآنچه که‌تصورمیشود باهوش است . ( از دور صدای آمدن‌کسانی و مرتب کردن وضع شنیده میشود . صدای شیپور نیز بگوش میرسد . ) گوش کنید ! این بخت و اقبال من است که دارد بر میگردد . این اربابان قدیم شما هستند که دارندمیآیند وخواهیددید که‌چگونه‌برای دیدن‌جراحات دیگران کوروازباده‌های سکون وفراموشی‌سرمستند.

مسلماً از اینکه شاهد و ناظر این خواهید بود که بلاهت‌وحماقت‌مجددا بدون هیچ‌جنگ وجدالی پیروزشده‌است رنج‌خواهیدبرد ، بیداد گری بشورش و انقلاب منجر میشود ولی حماقت دلسردی و تأسف بوجود میآورد ، درود به احمق ها که راه را برای‌من‌بازمیکنند ! درحقیقت این احمق‌ها نیرو ها وامیدهای‌من‌هستند ! بالاخره روزی‌خواهدرسید که‌هر فداکاری‌را بیهوده‌بدانیدودم ازفریادهای‌تمام ناشدنی شورش‌های کثیف‌خود علیه من فرو بندید ، آنروز من سلطنت خود را واقعاً در سکوت ابدی وبرخدمت گذاران خوب‌آغاز خواهم کرد .

( میخندد ) من لجوج وخیره سرم ، اینطورنیست ؟ ولی‌نگران نباشیددرعوض‌خیره‌سرهاولجوج‌های‌دیگرراتسلیم‌محض‌خویش‌ساخته‌ام

« بطرف ته سن روان میشود . »

**خانم‌منشی**

من از شما سالخورده‌تروباتجربه‌ترم ومیدانم که عشق آنها نیز لجوج وسرسخت است .

**طاعون**

عشق ؟ این دیگر چیست ؟

«او خارج میشود »

**خانم‌منشی**

زن بر خیز ! من‌خسته‌ام ، باید کاررا تمام کرد .

« ویکتوریا بر میخیزد . اما در همان حال دیه‌گو »
« میافتد .خانم‌منشی کمی‌در تاریکی‌عقب نشینی‌میکند»
« ویکتوریا بطرف دیه‌گو میپرد . »

**ویکتوریا**

آه ! دیه گو ، چرا کاخ سعادت مارافروریختی ؟

**دیه‌گو**

خداحافظ ویکتوریا ، من‌راضیم .

**ویکتوریا**

عشق من اینطورحرف‌مزن . این کلمه‌ایست که همیشه مردان بزبان میآورند ، درست یك کلمه نفرت انگیز ، ( میگرید ) هیچ کس‌حق‌ندارد بمرگ رضایت‌بدهد.

**دیه‌گو**

من‌راضیم ویکتوریا ، چه آنچه که بایستی انجام‌دهم انجام‌دادم.

**ویکتوریا**

نه ، حق این‌بود که بین بهشت ومن مرا انتخاب‌میکردی ، حق این بود که تو مرا بهمه دنیاترجیح میدادی .

**دیه‌گو**

من بامرگ همراه شدم ! وحالا دیگرمرگ نیرو و قدرت من است . اما این نیروئی‌است که همه چیز را خورد و نابود میکند پس دراین‌میان سعادت جائی‌ندارد .

**ویکتوریا**

نیروی‌توچه‌کاری برای من کرده ومیکند ؟ تو مردی هستی که دوستت دارم .

**دیه‌گو**

من دراین مبارزه‌خشك وخوردشدم ودیگر کلمه‌مردبرمن‌صادق

نیست چه‌مرگ من یك حقیقت اجتناب ناپذیراست .

**ویکتوریا** ( در حالیکه خود را روی اومیافکند )

پس ' مرا باخودببر !

**دیه‌گو**

نه ، این دنیا بتو احتیاج دارد ، این دنیا بزن احتیاج دارد تا زندگی کردن را یادبدهد ، ما هرگزلیاقت هیچ‌چیزرا نداشته‌ایم جز اینکه بمیریم .

**ویکتوریا**

آه ! ما میتوانستیم همدیگر را در سکوت و رنجی که بایستی تحمل کنیم دوست‌بداریم ، این‌چیز ساده‌ای بود ! من حتی‌ترس‌وبیم‌تو رابرشهامتت ترجیح میدادم . شهامت‌تورا ازمن گرفت .

**دیه‌گو** «به‌ویکتوریا نگاه‌میکند »

من تو را از ته‌دل دوست میداشتم و محبتت را تا اعماق روحم حس‌میکردم .

**ویکتوریا** « باشیون »

این کافی‌نبود ، این‌کافی‌نبود ! من‌باروح چه میتوانستم بکنم ؟.

« خانم منشی‌دستش‌را به‌دیه‌گو نزدیك میکند. حرکات»
« و حالات احتضار شروع میشود . زنها بطرف »
« ویکتوریا میدوند ودور اورا میگیرند .»

**زنان**

ناکامی قرین اوباد ! ناکامی‌قرین آنها باد که بدن‌های ما را ترك میکنند ومیروند ! بیچاره‌ما که تنها شده‌ایم‌وسالهاست که این‌دنیا

را بردوش‌خود داریم ، دنیائی که مدعی است شرف‌وجوانمردی را باز یافته‌است . آه ! حالا که‌نمیتوانیم‌همه‌نجات‌یابیم‌اقلاحراست‌آشیانه‌های عشق رابیاموزم . اگرطاعون‌بیایدیاپیکر جنگ‌سایه بیفکندباهمه‌درهای بسته‌ما وشمادوش‌بدوش یکدیگر تاپایان خواهیم‌جنگید . وبجای این که‌تنها و بی‌رفیق بآغوش مرگی که بخاطر تصورات و کلمات موهوم بآن رضایت داده‌اید بروید با ما خواهید مرد ، باهم بآغوش مرگ میرویم وآنجاست که شما و ما در گرفتاری‌های عشق ازهم بازشناخته نخواهیم‌شد ! اما افسوس مردان‌تصورات و منطق را ترجیح میدهند ، آنها از مادرانشان فرار میکنند و ازمعشوقگانشان پیوند میگسلند و بسوی سرنوشت میدوند . مجروح بدون اینکه زخمی داشته باشند و مرده بدون اینکه نیزه‌ای‌سینه‌آنها را شکافته باشد وهمچون‌شکارچیان سایه‌ها و آواز خوانان تنها و بی شنونده در زیر این آسمان گنگ تقاضای‌اتحادی غیرممکن میکنند بسوی تنهائی میدوندوآنقدرمیدوند که ازتنهائی میگذرند و به تنهائی دیگر میرسند و درآخر به تنهائی وبی‌کسی‌آخرین میگروند ، یعنی‌مرگ درمیان کویرها .

« دیه‌گومیمیرد . »

« زنها شروع بناله وزاری میکنند و در همین‌زمان »

« نسیم‌بادکمی قوی‌ترمیوزد . »

## خانم‌منشی

زنها ، گریه‌لازم‌نیست ، خاك برای‌آنها که‌عشق‌ورزیده‌اند نرم است وفشاری ندارد .

« خانم منشی خارج میشود »
« ویکتوریا و زنان دیه‌گو را بکناری میبرند . »
« صداهائی که از ته سن میآید مشخص ومفهوم هستند »
« ناگهان موسیقی آهنگ جدیدی را مینوازد نادا »
« روی استحکامات قلعه ایستاده است ومیغرد »

**نادا**

آهان ! قدیمی‌ها دارند سر میرسند ، آنها که قبلا بودند ، آنها که همیشه بوده‌اند ، گیج کنندگان ، اطمینان دهندگان ، بی نتیجه ها و نازپرورده‌ها . بلی همان سنت قدیمی ، جلوس کرده ، نیك بخت و تروتازه دارد میآید . موجب تسکین خاطر عمومی است ، اینها بزودی قدرت را بدست میگیرند و طبعاً دوباره ازصفر شروع میکنند . اینها خیاطهای کوچك نیستی هستند ، و بزودی لباس‌های متناسب شما را خواهند دوخت . ولی عصبانی نشوید ، شیوه و روش آنها بهترین طریقه است ، بجای بستن دهان کسانیکه ازبدبختی خود فریاد میکنند ، آنها گوش‌های خودشان را می‌بندند ، ما گنگ بودیم و حالا داریم کر میشویم . ( صدای شیپورقوی شنیده میشود ) توجه کنید . آنها که تاریخ مینویسند دارند برمیگردند ودوباره قهرمان هاخواهند ساخت و آنها را جنت مکان خواهند کرد ودر زیر سنگهای گور نیز همیشه تروتازه نگاه‌شان خواهند داشت . وشما از این ماجرا گله‌وشکوه نداشته باشید چه بر روی همین سنگها است که اجتماع نامنظم ودرهم و بهم ریخته تکیه میکند.

( درته سن حرکاتی بنظر میرسد که حکایت ازتشریفات رسمی میکند. )

نگاه کنید ، فکر میکنید که اینها دارند چه‌میکنند؟ خودشانرا آرایش

میدهند و نشان برسینه‌هایشان نصب‌میکنند ، ضیافت بغض و کینه همیشه برقرار ودایر است .

خاك بی حاصل از چوب خشك دارها انباشته میشود . خون کسانیکه‌شما آنهارا عدالت گستران مینامیدهنوز دیوارهای این‌دنیا را رنگین ومنلؤلؤ دارد . آنهاچه میکنند ، خودشان را آرایش میدهند ! خوشحال باشیدبزودی‌جوائز نطق‌های‌چاپلوسانه‌خودرا دریافت خواهید کرد . ولی قبل‌ازاینکه این دستگاه تخت و بارگاه جلوتر بیاید من بیان‌خودم را مختصر میکنم : این جوان که من علی‌رغم میل خودش دوستش‌داشتم زودمرد و پیروزیش را ندید . ( ماهیگیر بطرف نادا هجوم میبرد . مأمورین پلیس اورا متوقف‌میکنند . ) مسی‌بینی ، ماهی گیر ، دولتها میروند ، اما پلیس باقی میماند . پس عدالتی وجود دارد .

دسته کر

نه ، عدالت‌وجود ندارد ، اما حدودی هست ، و آنها هم که ادعا میکنند که هیچ‌چیز را تحت قاعده ومقررات در نیاورده‌اند مانند آنها که معتقدند مقررات وقانون برای همه‌چیز وهمه کس وضع کرده‌اند ازحدود تجاوز میکنند . درهارا باز کنید تا باد نمك‌آلوده‌بوزد و این شهر آلوده را بشوید .

« درها را باز میکنند و باد بیش از پیش شروع »
« بوزیدن میکند . »

نادا

عدالتی وجود دارد و این همان چیزی است که من از آن تنفر دارم . بلی ، شما بزودی دوباره‌شروع خواهید کرد ، اما دیگر کاری

بامن نیست وچیزی درعهده من نمیباشد . بنابراین برای تعیین مقصر واقعی دیگر روی من حساب نکنید و منتظر نظریه من نباشید . من خصلت وجنبه تأثر ندارم .

ای‌دنیای پیر ، باید رفت ، دژخیمان توخسته‌اندو کوره بغضشان بسردی گرائیده است . من بخیلی‌چیز ها واقف و آشنا هستم حتی به تحقیر که‌درموقع‌خود انجام دادم . خداحافظ مردم دلیر ، روزی‌شما خواهید فهمید که اگر انسان بداند که بشر هیچ وپوچ است واگر بداند که‌چهره‌خداوند موحش وزشت است نمیتواند بخوبی زندگی را بر گذار کند .

« بادی بسرعت طوفان میوزد . ودر این باد نادا »
« بطرف پرتگاه میدود و خود را بدریا میاندازد »
« ماهی‌گیر بدنبال او میدود »

**ماهی‌گیر**

افتاد ، امواج مرگ‌آورخشم گین‌اورا میکوبند ودرهیبت خود خفه‌اش میکنند . این دهان دروغ پرداز انباشته از نمك میشود و سر-انجام خیلی زودازگفتار میایستد . نگاه کنید ، دریای‌خشم گین رنگ شقایق بخود گرفته است ، او انتقام ما را میکشد ، خشم او خشم ماست ، این خشم‌تمام مردان دریا را فرا میخواند تا بی‌کسان‌وتنهایان جمع‌شوند واتحاد کنند . ای امواج ، ای دریامیهن‌شورشیان‌این ملت توست که دیگر هرگز تسلیم نمیشود . موج نامرئی بزرگ دریا که ازتلخکامی‌های آب تغذیه کرده‌است وبزرگ‌شده، شهرهای‌نفرت انگیز شما را درمیان‌خواهد گرفت تا ازآلودگیها بزداید .

پرده

پایان